بولتن کنگره

شماره ۳

www.iran-archive.com

بها ۸۰ ریال (۱/۵ دلار آمریکا ، ۲ مارک آلمان فدرال)

فهرست

۱ ـ "ترتسکی را به شیوه لنین بشناسیم" ۵
مجید

۲ ـ وحدت اصولی یا وحدت صوری ۱۵
محمد

۳ ـ ملاحظاتی پیرامون "قطعنامه درباره وظایف مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی کارگری ایران" ۲۳
اسکندر

۴ ـ بازهم نکاتی درباره استراتژی انقلابی و مسایل مورد اختلاف ۳۳
مراد

www.iran-archive.com

"ترتسکی را به شیوهٔ لنین بشناسیم"

آخرین و جدیدترین سلاح مدافعین تفکر گذشته در مواجهه با حاکمیت دموکراتیک خلق به مثابه هدف پرولتاریای ایران در انقلاب دموکراتیک آتی، کوشش در جهت ترتسکیستی جلوه دادن آن است. این "سلاح" را نخستین بار حزب توده ایران به دست گرفت و در نامه مردم مدعی شد که،

گفت که از نقطه‌نظر مارکسیست ـ لنینیست‌ها این نوع انقلاب‌ها در واقع انقلاب سوسیالیستی هستند و دموکراسی خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست "(۱)

بعدها نامه مردم مجددا مدافعین دموکراسی خلق را با طرفداران ترتسکی مقایسه کرد و چ ـ د ـ خ را به همان شعار "حکومت کارگری" ترتسکی در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تشبیه کرد و پرچم مبارزه علیه "ترتسکیسم" را بر افراشت! (۲). پس از آن در سازمان ما نیز مدافعین بینش نوکه هر زمانی با یک برچسب مواجه هستند، زمانی با "بیکار" و "اقلیت" مقایسه می‌شدند، اخیرا به نام "سوسیال دموکرات" مورد افشا واقع شدند، این بار با اتهام "ترتسکیسم" مواجه شده‌اند. البته شایان ذکر است که حزب توده ایران در یکی از آخرین مقالاتش در پاسخ به مقاله "برای دست یابی به حقیقت مشترک" تعریف جدیدی از انقلاب دموکراتیک خلق ارایه داده که ظاهرا به معنای عقب نشینی از نظرات قبلی است.

و اما در سازمان ما خوشبختانه نخستین نوشته و سند مکتوبی که کوشیده است "انحراف ترتسکیستی" مدافعین برقراری حاکمیت دموکراتیک خلق (حاکمیت دموکراتیک کارگران، دهقانان، تهیدستان، خرده‌بورژوازی و روشنفکران خلق که رهبری طبقه کارگر در آن تامین گردیده است) را اثبات کند، مقاله‌ای است که در پولتن شماره ۲ کنگره به نام "درباره استراتژی ـ تاکتیک سازمان در انقلاب ضدامپریالیستی ـ دموکراتیک ایران" به چاپ رسیده است. مقاله این رسالت را برای خود قابل‌شده است که، "از آن‌جاکه رفقای ما کمتر با نظرات ترتسکی به طور دقیق آشنایند و متاسفانه در بسیاری از موارد نظرات ترتسکی به نام لنین تبلیغ و ترویج می‌گردد" با استفاده از چند نقل قول "جوهر نظرات" ترتسکی را افشا کند و سپس با استفاده از فاکت‌هایی که عمدتا از یک کتاب ترتسکی گرفته شده، کوشیده این وظیفه را به انجام برساند.

ما با افشای نظرات ترتسکی، در کل ما کم انواع اتهامات کاملا موافقیم. به ویژه در این شرایط ضرورت دارد تا یکبار دیگر "جوهر نظرات" ترتسکی مورد توجه دقیق اعضا سازمان قرار گیرد تا معلوم گردد چه بینشی در پشت باصطلاح حمله به "ترتسکیسم" پنهان شده و چه کسانی با علم کردن شبه ترتسکیسم، تفکر کهنه گذشته خود را به نام لنینیزم معرفی می‌کنند. ترتسکی را باید شناخت، اما قطعا نه از زبان خود ترتسکی. کوشش برای توضیح اختلافات میان لنین و بلشویک‌ها با ترتسکی، از زبان ترتسکی و آن هم تنها با استناد به یک کتاب او مخصوصا به کتابی که ترتسکی در اوج درشتگی سرهم بندی کرده است، در بهترین حالت دفاع از تحریف ترتسکیستی تاریخ و یک بدآموزی آشکار است. لنین در مورد ترتسکی می‌گوید،

"ترتسکی هیچ‌گاه، هیچ "چهره‌ای" نداشته و ندارد، و از او جز کوچ نشینی و رفت و برگشت از اردوی لیبرال‌ها به اردوی مارکسیست‌ها و بالعکس و جز دست چین کردن تکه‌پاره‌های عبارت و الفاظ مطنطن از اینجا و آن‌جا چیز دیگری دیده نمی‌شود"(۳)

ترتسکی هر زمان بنا به مصالح و اغراض سیاسی خود، ماهیت اختلافاتش با لنین و بلشویک‌ها را به نوعی تصویر کرد، زمانی خود را طرفدار دوآتشه لنین و "بلشویک ـ لنینیست" خواند و زمانی کوشید میان خود و بلشویک‌ها مرز بکشد. در مورد نظرات خود در سال‌های ۱۹۰۵، در دوره‌های مختلف تفسیرهای کاملا متفاوتی ارایه داد. کتاب "انقلاب بی‌گیر" او که اینک به طور وسیع در سازمان تبلیغ می‌شود و نقطه اتکای اصلی مدافعین بینش کهنه و مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک ..." قرار گرفته، در سال ۱۹۲۹ نوشته شده است. ترتسکی در این کتاب ماهیت اختلافات خود با لنین و "جوهر نظرات" خود را در بسیاری موارد از جمله در مورد مسایل مهمی چون ارزیابی از خصلت انقلاب اول روسیه، نقش دهقانان در انقلاب و شعار معروف "بدون تزار، حکومت کارگری" را تحریف کرده است. ترتسکی در این کتاب می‌نویسد، "من هرگز خصلت بورژوایی انقلاب را از نظر وظایف تاریخی آن انکار نکرده‌ام. بلکه از لحاظ تئوریک‌های محرکه و دورنمای آن است که آن را مردود دانسته‌ام". و "من منکر خصلت بورژوایی انقلابی که در دستور روز بود نشدم و دموکراسی و سوسیالیسم را با هم درنیامیختم"(۴). (تاکیدات از نگارنده است.)

اما سال‌های پیش از آن، لنین "اشتباه بنیادی" ترتسکی را نفهمیدن همین نکته نامید و گفت،

..."اشتباه بنیادی ترتسکی در آن است که خصلت بورژوایی انقلاب را نادیده می‌انگارد و درباره مساله گذار از این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تصور روشنی ندارد"(۵) (تاکید از نگارنده)

ترتسکی در این کتاب مواضع قبلی خود در مورد نقش دهقانان را تحریف می‌کند و می‌گوید تنها از آن جهت با دیکتاتوری

دموکراتیک و "ائتلاف" کارگران و دهقانان مخالفت کرده که معتقد بوده ، دهقانان نمی‌توانند "حزب مستقل" خود را تشکیل دهند . او می‌نویسد ،

"مساله ماهیت دیکتاتوری انقلابی به طور تفکیک ناپذیری به امکان وجود یک حزب انقلابی دهقانی بستگی دارد که مستقل از پرولتاریا بوده و با بورژوازی لیبرال خصومت ورزد" . ترتسکی پس از تاکید بر "موقعیت" بینابینی و ناهمگونی ترکیب اجتماعی "دهقانان" نتیجه می‌گیرد ، "تنها چنین ارزیابی از ماهیت سیاسی دهقانان است که دورنمای دیکتاتوری پرولتاریا ـ که مستقیما از پلن انقلاب دموکراتیک بر می‌خیزد ـ را به روی ما می‌گشاید و طبیعتا در این نه "انکار" نه "نادیده گرفتن" و نه "کم بها دادن" به دهقانان نهفته است" . (۶)

لنین مدتها قبل به این ادعای ترتسکی جواب داد ،

"ائتلاف میان طبقات به هیچ وجه نه مستلزم وجود این یا آن حزب نیرومند است و نه اصولا مستلزم حزبی است . این دیگر به معنی خلط مساله طبقات با مساله احزاب است . ائتلاف طبقات مزبور به هیچ وجه نه مستلزم آن است که یکی از احزاب بورژوایی موجود بر دهقانان فایق آید و نه مستلزم اینکه دهقانان یک حزب "مستقل نیرومند" تشکیل دهند ... ائتلاف پرولتاریا و دهقانان ده‌ها و صدها بار به اشکال بکلی گوناگون تحقق یافته است بی‌آنکه "هیچ حزب مستقل نیرومندی" از دهقانان وجود داشته باشد" .

و بالاخره ترتسکی در این کتاب مورد استفاده رفقا ، ناگهان مدعی می‌شود که شعار "بدون تزار ، یک حکومت کارگری" شعار او در سال ۱۹۰۵ نبوده است ! ،

ای منتقدین من! من هرگز ، هیچ گاه و هیچ جا شعار "بدون تزار ، یک حکومت کارگری" را نه نوشته ام ، نه ابراز کرده ام و نه پیشنهاد نموده ام ... و نه از لحاظ فکری و نه در عمل ، هیچ رابطه ای با این اعلامیه (منظور اعلامیه ای است که تحت این عنوان در ۱۹۰۵ (منتشر شد) نداشته ام" ! (۸)

در این مورد نیز تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین می گوید ،

"ترتسکی اندیشه مارکس درباره انقلاب مداوم را تحریف کرده ، شعار "بدون تزار ، اما حکومت کارگری" را که ظاهرا چپ نما اما از لحاظ محتوی اپورتونیستی بود به میان آورده بود ، شعار ترتسکی که معنای آن جهش از فراز مرحله بورژوا ـ دموکراتیک انقلاب بود تنها می‌توانست پرولتاریا را از توده‌های عظیم دهقانی جدا کند و انقلاب را به شکست منجر سازد . ترتسکی لزوم سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را انکار می‌کرد" (۹)

از این موارد تحریف در کتاب ترتسکی فراوان است و بدیهی است که وقتی او تاریخ انقلابات روسیه را می‌نویسد چنین نیز خواهد بود . لنین ترتسکی را "کج نشین" اردوی مارکسیست‌ها و لیبرال ها می‌نامید و ترتسکی در مقابل درباره اختلافاتش با لنین چنین اظهارنظر می‌کند ،

"این اظهارات لنین در رابطه با من ماهیتی کاملا تصادفی داشته و ناصحیح بوده‌اند . به این معنی که آنها به هیچ وجه بیانگر مواضع واقعی من حتی در سال ۱۹۰۵ نبوده‌اند" (۱۰) .

اکنون باید از رفقا پرسید ، داور واقعی کیست ؟ ترتسکی یا لنین و جنبش جهانی کمونیستی ؟ ما معتقدیم و بر پایه این اعتقاد عمل می‌کنیم که برای شناخت درست ترتسکی باید به اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مراجعه کرد و آن چه را که ترتسکی درباره خود گفته ، معیار و میثاق قرار نداد و بر مخالفین فکری نتاخت !

"انقلاب پیگیر" ترتسکی ،

آنچه که از "ترتسکیسم" به اختلافات امروزین ما مربوط می‌شود و در واقع اساس نظریات او نیز هست ، نظریه "انقلاب مداوم" است . شعار ترتسکی در انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه "بدون تزار ، حکومت کارگری" بود . این شعار جوهر نظرات او در مورد "انقلاب پی‌گیر" را که کمی بعدتر در سال ۱۹۰۶ در رساله "نتایج و چشم اندازها" تئوریزه شده بعدها تکمیل گردید ، منعکس می‌کرد . اجزا اساسی نظریه "انقلاب پی‌گیر" ترتسکی که لنین آن را "نظریه چپ روانه پوچ" می‌خواند بر محورهای زیر استوار است ،

۱ ـ در هم آمیزی مرز میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی ، پرش از دو مرحل انقلاب و اعتقاد به استقرار مستقیم و فوری دیکتاتوری پرولتاریا .
۲ ـ کم بها دادن و در مواردی عدم اعتقاد به نقش دهقانان به عنوان متحدین پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک .
۳ ـ بی‌باوری نسبت به امکانات انقلابی طبقه کارگر و انحراف از تئوری لنینی دیکتاتوری پرولتاریا .
۴ ـ بی‌اعتقادی به امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور .

این "جوهر اساسی" نظریات ترتسکی در مورد "انقلاب پی‌گیر" است . در فرهنگ کمونیسم علمی در این مورد چنین گفته شده است ، "تئوری "انقلاب پی‌گیر" که به اساس ایدئولوژی ترتسکیسم بدل شد ، با بارازیت اندازی در اندیشه

انقلاب بی‌وقفه که توسط مارکس و انگلس پیشنهاد شده بود ، به مقابله با آموزش لنینی فراروبی انقلاب بورژوادموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی برخاست . ویژگیهای این تئوری عبارتند از ، عدم اعتقاد به توانایی طبقه کارگر در انسجام متحدان حول خود ، نفی نقش انقلابی دهقانان ، تلاش ماجراجویانه برای "به تعجیل واداشتن" انقلاب ، پرش از مراحل پایان نیافته انقلاب ، نفی جنبش‌های دموکراتیک عمومی ، رهنمود و بسط و تکامل "جنگ‌های انقلابی" و نفی امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور . این "تئوری" در سال‌های ۲۰ و ۳۰ این قرن توسط یک عنصر مهم دیگر ، یعنی شوروی ستیزی ناهنجار تکمیل شد" (۱۱)

کمونیست‌های آلمان دموکراتیک نیز درباره ترتسکی چنین قضاوت می‌کنند ، "ترتسکی و پاروس می‌خواستند از روی انقلاب بورژوادموکراتیک روسیه ، "بجهند" آن‌ها قابلیت انقلابی دهقانان را انکار می‌نمودند و این اعتقاد را نمایندگی می‌کردند که پرولتاریا به نحو غیرقابل اجتناب با همه دهقانان دچار تضاد اساسی خواهد شد . بنابر این تصور یک اتحاد پایدار با بخش‌هایی از آن را نیز نمی‌توان کرد . به این ترتیب آنها قابلیت طبقه کارگر جهت تحقق هژمونی خود بر جنبش انقلابی و رهبری دهقانان را انکار می‌نمودند . زیرا جنبش طبقه کارگر بدون شرکت دهقانان از پیش محکوم به شکست بود ... ترتسکی سرسختانه در مقابل نظرات لنین پیرامون دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان ایستادگی نمود ... و ادعا نمود که پرچم دیکتاتوری پرولتاریا باید فوراً برافراشته گردد" (۱۲) (تاکیدات از نگارنده)

مقاله مقاله "درباره استراتژی - تاکتیک ... " با مسکوت گذاشتن همه این موارد مهم و اساسی ، تصویر دیگری از این نظریه به دست می‌دهد که کاملاً تحریف شده است . این مقاله کوشش دارد اختلاف لنین و ترتسکی را با اختلاف درون سازمان یکسان جلوه دهد تا بتواند مخالفین را در کسی اتهام انحراف ترتسکیستی بنشاند . از نظر مقاله کریی که تمام اختلاف لنین با ترتسکی بر سر این بوده که لنین رهبری طبقه کارگر بر ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان را رد می‌کرده است و ترتسکی از رهبری طبقه کارگر بر این ائتلاف دفاع میکرده درست .

، مقاله می‌گوید ، "ترتسکی از ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان تنها تحت رهبری طبقه کارگر دفاع می‌کرد و در برابر ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان ، ایده دیکتاتوری کارگران و دهقانان با تفوق طبقه کارگر و یا حکومت کارگری را طرح می‌کرد" . "ترتسکی از حکومت کارگری ، دیکتاتوری کارگران و دهقانان با رهبری طبقه کارگر را مد نظر داشت" .

مقاله در این زمینه نیز به خود ترتسکی استناد می‌کند که ،

"من همواره از نقطه همکاری کارگران و دهقانان حرکت می‌کردم و به نحوی بر ضرورت رهبری پرولتاریا تاکید می‌کردم" (۱۳)

همه اینها و اروته جلوه دادن و تحریف "جوهر نظرات" لنین و ترتسکی است . اختلاف لنین با ترتسکی بر سر رهبری یا عدم رهبری طبقه کارگر "ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان نبود بلکه روی اساس خود حکومت ائتلافی را قبول نداشت .* لنین بعدها در سال ۱۹۰۸ در توضیح ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان که در دو تاکتیک طرح کرده بود نوشت ،

با نگاهی کلی به تاریخ نیم قرن اخیر روسیه ، به سال‌های ۱۸۶۱ و ۱۹۰۵ ما تنها می‌توانیم با اعتقاد بیشتری کلمات قطع نامه حزبیمان را تکرار کنیم *: هدف مبارزه ما چون سابق ، سرنگونی تزاریسم و کسب حاکمیت سیاسی توسط پرولتاریاست که بر اقشار انقلابی دهقانان تکیه می‌کند و انقلاب بورژوادموکراتیک را از راه فراخوانی مجلس موسسان همه خلقی و ایجاد جمهوری دموکراتیک به انجام برساند" (۱۵) (تاکید از نگارنده)

---

*باید توجه داشت که نظریه ترتسکی در سال‌های ۱۹۰۵ هنوز در مرحله پیدایش بود . در دیباچه‌ای بر دو تاکتیک می‌خوانیم ، "لنین فقط به طور جنبی با آن‌ها (ترتسکی و پاروس) برخورد می‌نماید زیرا برداشت او در مقاله با خطر منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی اهمیت عملی ناچیزی در انقلاب اول روسیه می‌یابد . اما بعدا بخصوص هنگامی که بعد از انقلاب اکتبر مسئله بر سر اساس ستگیری استراتژیک بود ، ترتسکیسم خطرناک شد و امروز با طرح برداشت‌های به ظاهر "چپ" ایجاد انشعاب در درون جنبش انقلابی را تعقیب می‌نماید به خصوص آنتی‌شوروینیسم افراطی ترتسکیسم به تلاش بورژوازی امپریالیستی جهت مجزا نمودن جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری از دستاوردهای واقعی سوسیالیسم خصلت می‌نماید ." (۱۶)

به این ترتیب می‌بینیم که اختلاف اساسی لنین با ترتسکی بر خلاف هیاهوهای گمراه کننده ، مربوط به بعد از انقلاب اکتبر است . زمانی که دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مستقر شد ، و سخنی هم از "ائتلاف حکومت کارگری و دهقانان" و ائتلاف بر سر رهبری آن نمی‌توانست وجود داشته باشد .

*منظور لنین قطع نامه "لحظه حاضر و وظایف حزب" مصوب پنجمین کنفرانس سراسری سوسیال دمکرات کارگری روسیه در دسامبر سال ۱۹۰۸

www.iran-archive.com

به خوبی روشن است که بر خلاف ادعای مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." اختلاف میان لنین و ترتسکی بر سر رهبری دهقانان توسط پرولتاریا در "ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان" نبوده است. لنین همواره از چنین نظری دفاع کرده است. ترتسکی ایده ائتلاف کارگران و دهقانان، ایده دیکتاتوری دموکراتیک و اراده مشترک کارگران و دهقانان را قبول نداشت و از دیکتاتوری یک طبقه، دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می‌کرد. او می‌نویسد:

"من علیه دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان قدعلم کردم زیرا در آن این نقص را می‌دیدم که این مساله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت، باز گذشته بود" (۱۷)

ترتسکی از شعار "حکومت کارگران و دهقانان" نیز حاکمیت طبقه کارگر یا دیکتاتوری پرولتاریا را مورد نظر داشت. او می‌نویسد: "بدین ترتیب شعار حکومت کارگران و دهقانان برای ما فقط یا مفهومی قابل قبول است که در اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویک‌ها بود" (۱۸)

او این فکر را در مورد انقلاب چنین به‌نحو آشکاری اعلام می‌دارد:

"انقلاب نوین چین تنها به‌شکل دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند رژیم موجود را سرنگون کند و قدرت را به توده‌های مردم منتقل سازد. "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" در مقایسه با دیکتاتوری پرولتاریا که دهقانان را رهبری می‌کند و برنامه دموکراسی را تحقق می‌بخشد، خیال‌پردازی است، خودفریبی است. یا از این بدتر، کرنسکیسم یا کومین تانگیسم است. میان رژیم کرنسکی و چیانگ‌کای‌شک از یک‌سو و دیکتاتوری پرولتاریا از سوی دیگر هیچ رژیم انقلابی بینابینی و میانه وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد" (۱۹)

از نظر لنین دیکتاتوری دموکراتیک، دیکتاتوری کارگران و دهقانان بوده و بر اراده مشترک این طبقات متکی بود و ترتسکی درست همین را نمی‌فهمید* و دیکتاتوری پرولتاریا را به جای آن قرار می‌داد. ترتسکی در یکی از آخرین مقالات خود می‌نویسد: "چشم انداز انقلاب مداوم را می‌توان این‌طور خلاصه کرد، پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک در روسیه میسر نیست مگر به‌صورت دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان. دیکتاتوری پرولتاریا که به‌ناچار نه‌تنها وظایف دموکراتیک بلکه وظیفه سوسیالیستی را هم در دستور قرار خواهد داد" (۲۰) اشتباه اساسی ترتسکی در این بود که فکر می‌کرد "طبقه کارگر می‌تواند یکه و تنها بدون هیچ متحد به حکومت برسد" و دیکتاتوری خود را برقرار سازد و از این رو با برش از مرحله دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی را در دستور قرار می‌داد اشتباه اساسی ترتسکی در آن بود که به قدرت طبقه کارگر برای حفظ دیکتاتوری "بر زمینه ملی" باور نداشت و این دیکتاتوری را وسیله سرکوب دهقانان می‌دانست و بالاخره اشتباه اساسی ترتسکی در این بود که دهقانان و متحدین پرولتاریا را به‌حساب نمی‌آورد و ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را قبول نداشت.

اما چرا مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." که وظیفه و رسالت خود را افشا "جوهر نظرات" ترتسکی قرار داده است، در این مورد هیچ نمی‌گوید؟ کلمه‌ای از جوهر اساسی اختلافات لنین و ترتسکی از زبان لنین و دیگر اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی نمی‌گوید و تنها به ارایه تکه‌پاره‌هایی از گفته‌های خود ترتسکی استناد می‌جوید و مضمون این اختلافات را آن‌طور ارایه می‌کند تا نتایج لازم را از آن به‌گیرد؟ به‌نظر می‌رسد که پاسخ به این سوال روشن است!

برداشت انحرافی از ایده لنینی دیکتاتوری پرولتاریا

از نظر برخی رفقا هر گونه رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی معادل دیکتاتوری پرولتاریا تلقی می‌شود و از همین زاویه دموکراسی خلق به یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا و لاجرم شعار ترتسکیستی محسوب گشته و محکوم می‌گردد. این فکر به‌نحو آشکاری در مقاله "درباره استراتژی ـ تاکتیک..." نیز بازتاب یافته است. برداشت غیرعلمی از ایده لنینی دیکتاتوری پرولتاریا، بی‌اعتنایی کامل و حذف وظایف و در واقع ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا توسط این رفقا و نویسنده مقاله مذکور موجب آن گشته که آنها دیکتاتوری پرولتاریا را حکومتی دانسته‌اند که تنها تحت رهبری طبقه کارگر باشد و بس! مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." ضمن انتقاد به مخالفان فکری خود می‌نویسد: "در جنبش ما نیز برخی طرفداران ایده الزامی بودن رهبری طبقه کارگر در حاکمیت انقلابی بر وظایف انکشت گذارده و از

---

* مقاله "استراتژی و تاکتیک..." نیز این نکته را درنمی‌یابد. اعمال رهبری را ناقض اراده واحد می‌داند و می‌نویسد: "لنین دموکراتیک و نظایر آن به این دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که در ترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر تفوق نداشت و یا اگر نیروی برتر بود. برتری وی تحکیم و قطعیت نیافته بود و به همین دلیل، حاکمیت اراده واحد اقشار و طبقات گوناگون بود."

** این ایده ترتسکی را با این ایده مقاله فوق مقایسه کنید، "در ایده‌آل‌ترین حالت از همان فردای سرنگونی رژیم و پس از کسب قدرت تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی (یعنی شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا) تامین گردیده و راه برای تحولات دمکراتیک و سوسیالیستی گشوده خواهد شد."

www.iran-archive.com

آن نتیجه می‌گیرند که به‌دلیل وجود وظایف دموکراتیک، حاکمیت مورد نظر آنها دیکتاتوری پرولتاریا نیست و در این راه حاکمیت‌های خلقی اروپای شرقی را پس از آزادی از یوغ فاشیسم مثال می‌آورند".

متاسفانه رفیق نویسنده مقاله از آوردن فاکت مستقیم ابا می‌کند و همواره چیزی را به رفقای مدافع بهنش جدید در سازمان نسبت داده و بعد آن را مورد نقد قرار می‌دهد. تا آن‌جاکه ما می‌دانیم کسی چنین درکی از دیکتاتوری پرولتاریا را ارایه نداده و اگر واقعا چنین است، باید آن را به‌طور مستند نشان داد. به‌عکس خود مقاله "درباره استراتژی ـ تاکتیک..." است که تعریف جدیدی از دیکتاتوری پرولتاریا به‌دست می‌دهد و پر وظایف و محتوی آن کاملا خط‌می‌کشد. مقاله می‌گوید، "آلمان دموکراتیک ونقایر آن به این دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که درترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر تفوق نداشت و یا اگر نیروی برتر بود، برتری وی تحکیم نگردیده بود و قطعیت نیافته بود و به همین دلیل حاکمیت اراده واحد اقشار و طبقات گوناگون بوده و وظایف محدودتری را در برابر خود قرار می‌داد"

اولا، داشتن یا نداشتن تفوق در "ترکیب نیروی حاکم" به خودی خود به معنای تامین هژمونی در آن ترکیب نیست. نیرویی می‌تواند در ترکیب نیروی حاکم تفوق داشته باشد ولی هژمونی‌اش اعمال نشود و یا بالعکس.

ثانیا اگر منظور رفیق از داشتن تفوق و برتری در "ترکیب نیروی حاکم" همان داشتن نقش هژمونیک در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک است، طبق منطق حاکم بر مقاله چرا تامین برتری نامستحکم و شکننده حزب طبقه کارگر در آن ترکیب، دیکتاتوری پرولتاریا نیست؟ چون شکننده است؟

ثالثا به چه دلیلی اگر رهبری طبقه کارگر در یک انقلاب دموکراتیک و حاکمیت دموکراتیک برآمده از آن که متکی بر اراده واحد خلق است تامین گردد، دیگر این حاکمیت، ماهیتش عوض می‌شود و به دیکتاتوری پرولتاریا مبدل می‌شود؟ صرفا به‌خاطر اینکه رهبری طبقه کارگر در آن تامین شده است؟

مایه خوشحالی است که بالاخره مقاله می‌پذیرد که اگر در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک، حزب طبقه کارگر برتری شکننده داشته باشد، آن قدرت ماهیتا دیکتاتوری پرولتاریا نیست.

اگر قبول داریم که داشتن تفوق (برتری) منتها تفوق شکننده و نامستحکم در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک، نوعی از دیکتاتوری پرولتاریا نیست، پس اختلاف رفیق نویسنده مقاله با کسانی که به‌حاکمیت دموکراتیک خلق به‌مثابه هدف استراتژیک پرولتاریای ایران در این مرحله اعتقاد دارند چیست؟ چرا آنها را به شبه ترتسکیسم و... متهم می‌سازد؟ شاید اختلاف در اینجا باشد که رفیق برای برتری شکننده مبارزه می‌کند و ما برای برتری قاطع!! اگر چنین است آیا موضوع، قبل از اینکه یک اختلاف جدی و بنیادی باشد یک موضوع ناروشن برای رفیق نیست؟ مقاله برای پاسخ یابی روشن به امر رهبری انقلاب دموکراتیک تلاش جدی را شروع کرده است و به ایده‌های علمی نزدیک شده است ولی متاسفانه فکر سابق که دیگر ما با آن آشنا هستیم دست از سر مقاله برنمی‌دارد و باز هم دوباره تکرار می‌شود، هر حاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا و حزب آن، دیکتاتوری پرولتاریاست. آلمان و سایرین به این دلیل دیکتاتوری پرولتاریا نبودند که حزب در "ترکیب نیروهای حاکم" قدرت نداشت. برخی رفقا برای اثبات نظرات خود واقعیات تاریخی را وارونه می کنند. در کشورهای اروپای شرقی که معمولا مورد استناد قرار می‌گیرد، جمهوری‌های دموکراتیک خلق از دو مرحله گذشته‌اند. اما از نظر رفقا مرحله اول یا با تحریف و یا با سکوت موابه شده و معمولا چنین وانمود می‌شود که کمونیستها در این مرحله هنوز رهبری در انقلاب و قدرت سیاسی دموکراتیک را در دست نداشته‌اند.

ابتدا ببینیم اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی درباره این انقلابات چه می‌گوید،

"دموکراسی خلق در جریان انقلاب دموکراتیک خلق در شماری از کشورهای اروپای شرقی و آسیا پدیدار شد... و تحت رهبری حزب کمونیست انجام گرفت ... دموکراسی خلق که در آغاز به‌مثابه دیکتاتوری دموکراتیک خلق عمل می‌کرد، آغاز به برعهده گرفتن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نمود" (۲۱)

کتاب مبانی فلسفه مارکسیسم نیز درباره این انقلابات چنین می گوید،

"در برخی کشورها کمونیستها و احزاب کارگری از همان ابتدا هنوز اکثریت قوی در پارلمان و حکومت‌های ائتلافی در مراحل اولیه دا شتند... از نظر ماهیت این قدرت دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان بود. از همان ابتدا طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در ائتلاف دموکراتیک ایفا می‌نمود. اما فوراً پس از انقلاب دموکراتیک خلقی او در قدرت با دیگران سهیم بود. این یک نوع دولت بینابینی و انتقالی بود" (۲۲)

در مقاله‌ای به‌نام "انقلاب‌های اجتماعی سال‌های ۴۰ قرن بیستم" که حاصل سیناری از نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی به ابتکار مجله صلح و سوسیالیسم است گفته می‌شود،

"این انقلاب‌ها را نمی‌توان بدون قید و شرط به انقلاب‌های نوع بورژوایی و نه به انقلاب‌های نوع پرولتری ـ سوسیالستی منسوب نمود". مقاله سپس تاکید می‌کند، "یک گروه از دانشمندان در کشان از انقلابات دموکراتیک خلقی، نوع ویژه‌ای از انقلابات دموکراتیک عمومی است که با رهبری طبقه کارگر و حزب آن جریان می‌یابد و مقدم به انقلاب سوسیالیستی است. به عبارت دیگر معنای مفهوم "انقلاب دموکراتیک خلقی" روند تحول اجتماع تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. نقطه‌نظر دیگر، انقلابات دموکراتیک خلقی را با انقلابات سوسیالیستی برابر می گیرد.

برای طرفداران این نظر، انقلاب از ایجاد حکومت سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغاز می‌گردد. شرکت‌کنندگان بحث بیرو این عقیده بودند که انقلاب دموکراتیک خلقی روند انقلابی واحد وبی‌وقفه‌ای است که فازهای تکامل گوناگونی از جمله مراحل ضدفاشیستی، ضدامپریالیستی و دموکراتیک‌پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی ودیکتاتوری پرولتاریا را می‌گذراند"* (۲۳)

متاسفانه مقاله " درباره استراتژی و تاکتیک..." علی‌رغم آن‌که می‌پذیرد جمهوری‌های دموکراتیک خلق تحقق ایده لنینی دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان است سعی می‌کند واقعیت تاریخی رهبری کمونیست‌ها بر این انقلابات را به نفع نتایج دلخواه خود نفی کند تا بتواند برای شعار "حاکمیت انقلابی خلق" آبرو بتراشد. مقاله می‌خواهد از طریق تعداد وزرا و تعلق طبقاتی رئیس دولت و... به این نتیجه برسد که هژمونی طبقه کارگر بر قدرت سیاسی دمکراتیک در این انقلابات تحقق نیافته و این شعار، شعاری ترتسکیستی است. مقاله هژمونی را با داشتن اکثریت در کابینه یا بارلمان یکسان می‌گیرد. استعمال مکرر واژه "تفوق" به جای واژه رهبری در همین رابطه حساسیت برانگیز است. زمانی لنین در مورد کاربرد اینگونه واژه‌ها نوشت،

"کائوتسکی لازم می‌شمرد دیکتاتوری را به مثابه "حالت سیادت" تفسیر نماید (او در صفحه بعد یعنی درص ۲۱ عین همین اصطلاح را به کار می‌برد) زیرا در این صورت اعمال قهر انقلابی محو می‌گردد و انقلاب قهری ناپدید می‌شود. "حالت سیادت" که هر اکثریتی در شرایط... "دموکراسی" در آن قرار دارد"، (۲۴)

باید پرسید در این مقاله واژه "تفوق" به چه منظور به کار رفته است؟ "تفوق" می‌تواند یک برتری عددی ناشی از تعداد چند رای بیشتر در پارلمان و یا در کابینه باشد و یا ایجاد ذهنیت دلخواه، بهره‌گیری از تشابه کلمه‌ای و... اما رهبری کیفیتی است که از مبارزه طبقاتی و انقلاب ناشی می‌شود و علی‌رغم نبودن "تفوق" عددی در حکومت، به دلیل نفوذ و نیروی توده‌ای و متکی بر قهر توده‌ای، می‌تواند در قدرت انقلاب دمکراتیک خلق متحقق گردد. سخن بر "تفوق" عددی در کابینه و پارلمان... نیست بلکه بر سر اعمال هژمونی در انقلاب و در قدرت دمکراتیک برآمده از انقلاب است.

دیباچه‌ای بر دوتاکتیک، هژمونی را چنین تعریف می‌کند، "هژمونی یعنی ایفای نقش مسلط و قرادست در نبرد رهایی‌بخش" ۳۵ واقعیت این است که اعمال رهبری (هژمونی) و رهبری را آن‌گونه که مقاله می‌خواهد اثبات کند نمی‌توان با تعداد وزرا سنجید. درهمین انقلاب خودمان همه وزرا دولت موقت لیبرال بودند و ارتش (به مفهوم وسیع کلمه) تغییر ماهوی و کیفی نکرده‌بود، اما کدام هژمونی در انقلاب و قدرت سیاسی اعمال می‌شد؟ هژمونی خمینی یا بازرگان؟ کمیته‌ها و شوراهای محلی که معمولا از پایین شکل می‌گیرند و ارگان اعمال اقتدار مستقیم توده‌ای هستند، در هر انقلاب خود نقش اعمال‌کننده قدرت را بر عهده دارند. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان درکنار دولت موقت بورژوایی در فوریه ۱۹۱۷ بیانگر چنین وضعی است. در تمام کشورهای اروپای شرقی نیز چنین ارگان‌هایی به مثابه ارگان‌های قدرت خلق شکل گرفتند. اگر نخواهیم تنها به "بالا" و داشتن "اکثریت قانونی" بسنده کنیم، نمی‌توان این واقعیات را نادیده گرفت.

در مقالهٔ مورد بحث ضمن ارائهٔ تاریخچه فشرده‌ای از انقلابات اروپای شرقی نتیجه گرفته می‌شود:

در تمامی این کشورها برقراری حاکمیت پرولتاریا در طی یک پروسه پس از پیروزی‌های فوق به دست آمد و در سال‌های ۱۹۴۷ ـ ۱۹۴۸ تفوق طبقه کارگر در قدرت قطعیت یافت. در جریان این پروسه مبارزه‌ای حاد در درون حاکمیت و در سطح جامعه جریان داشت" این نتیجه‌گیری کاملا درست علیه کیست؟ مگر غیر از تایید این واقعیت است که دموکراسی های توده‌ای به مثابه نوعی از قدرت مردم"، "دیکتاتوری دمکراتیک خلق" و یا دیکتاتوری دمکراتیک و انقلابی کارگران ودهقانان" در این کشورها مستقر گردید و پس از طی یک مرحله مبارزات حاد سیاسی و طبقاتی و نبرد "که بر سر که "میان طبقات به حاکمیت پرولتاریا" و یا روشن‌تر دیکتاتوری پرولتاریا فرا روئید و آیا از این حکم می‌توان این واقعیت تاریخی را منکر شد که "از همان ابتدا طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در ائتلاف دموکراتیک به عهده داشت"؟ به واقعیت تاریخی مراجعه کنیم،"

چکسلواکی، در آوریل ۱۹۴۵ حکومت جبهه ملی چک‌ها و اسلواکی در شهر... تشکیل شد. برنامه این حکومت را حزب کمونیست چکسلواکی مهیا کرده‌بود. در ماه مه ۱۹۴۵ قیام پراگ مبارزه ضد فاشیستی مردم چکسلواکی پایان داد. پس از آزادی کشور، انقلاب دمکراتیک خلق با تمام ابعادش گسترش یافت. دستگاه دولتی سابق ازهم پاشید و حاکمیت مناطق بدست کمیته‌های ملی افتاد. این کمیته‌ها به ارگان‌های حاکمیت انقلاب گسترده خلق ـ کارگران، دهقانان و بخش

---

*به این ترتیب روشن است که برخلاف هیاهوی به‌پاشده در جنبش ما، آن نقطه‌نظری که انقلاب دمکراتیک خلقی را با انقلاب سوسیالیستی برابر می‌داند، آغاز انقلاب را "ایجاد حکومت سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا" می‌داند. همه بحث ما با رفقا در مورد مرحله قبل از استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. همان مرحله‌ای که روند تحول اجتماعی تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا" را در بر می‌گیرد و در ادبیات مارکسیستی همان مرحله اولی است که انقلابات دمکراتیک خلقی طی کرده‌اند.

میهن‌پرست خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط تبدیل شد. اما طبقه کارگر به سرکردگی کمونیست‌ها نقش رهبری را بر عهده داشت... در انتخابات مجلس ملی (ماه مه ۱۹۴۶) کمونیست‌ها و سوسیال دمکرات ۱۵۰ کرسی از ۴۰۰ کرسی را به دست آوردند و کلمنت گوتوالد (۱۹۵۳ ـ ۱۸۹۶) رهبر حزب کمونیست چکسلواکی در راس دولت جدید قرار گرفت... در روز ۲۰ فوریه ۱۹۴۸، ۱۲ تن از وزرای مرتجع به منظور تشکیل دولت بدون کمونیست‌ها استعفا دادند... زحمتکشان کمیته‌های اقدام ترتیب دادند. در ۲۳ فوریه کنگره شورای کارخانه گشایش یافت. در این کنگره ۸ هزار نفر به نمایندگی از ۲/۵ میلیون کارگر شرکت داشتند، کنگره خواستار تحکیم قاطعانه تشکیلات دموکراتیک خلق گردید... بنش (رئیس جمهور) چاره‌ای غیر از قبول استعفای وزرای ارتجاعی و تایید دولت گوتوالد با ترکیب جدید نداشت. به این ترتیب در کشور دیکتاتوری پرولتاریا برقرار شد. طبقه کارگر به رهبری کمونیستی تمام حاکمیت را قبضه کرد و به تشکیل شالوده‌های سوسیالیسم پرداخت (۲۶)

مجارستان، "در اوایل دسامبر ۱۹۴۴ به تلاش کمونیست‌ها در سرزمین‌های آزاد شده،... جبهه استقلال ملی مجارستان که کلیه نیروهای ضدفاشیست را متحد می‌کرد، تشکیل شد. پس از آن دولت موقتی در شهر (برلن بوجود آمد... حاکمیت بتدریج در دست دولت ملی قرار گرفت... حزب خرده مالکان روستایی در انتخابات پارلمانی نوامبر ۱۹۴۵، ۵۷۰ درصد آرا را به دست آورد. بیشتر وزارت‌خانه‌های دولت ائتلافی به جنگ رهبران حزب خرده مالکان افتاد و جمعا ۵ کمونیست وارد دولت شدند... در اوت ۱۹۴۷، اتحاد انتخاباتی احزاب دمکراتیک در انتخابات پارلمانی خارج از نوبت اکثریت را به دست آوردند و کمونیست‌ها که بیشترین رای را کسب کرده بودند در مقام رهبری دولت قرار گرفتند. حزب اکثریت عظیم طبقه را به سوی خود جلب کرده بود. حدود نیمه‌های ۱۹۴۸ در مجارستان دیکتاتوری پرولتاریا برپا شد" (۲۷)

آلمان دمکراتیک، پس از ورود اتحاد شوروی با تلاش کمونیست‌ها تامین ارگان‌ها و حاکمیت نوین آغاز شد. این ارگان‌ها به اعتبار خصوصیات خودمدیریتشان در انجمن‌ها، شهرها و ولایات و حملات دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان به حساب نیامد... در ۷ اکتبر ۱۹۴۹ جمهوری دمکراتیک آلمان تشکیل شد و ویلهلم پیک (کمونیست) رئیس جمهور گردید. پس از گذشت ویلهلم پیک، والتر اولبریخت دبیر اول کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیستی آلمان به صدارت شورای دولتی برگزیده شد و مقام ریاست جمهوری در جمهوری دمکراتیک آلمان لغو شد. ... در تابستان ۱۹۵۲ کنفرانس حزب واحد سوسیالیستی آلمان قراری پیرامون بنای سوسیالیسم در کشور تصویب نمود. به این ترتیب تشکیلات دموکراتیک ضدفاشیستی، به یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا بدل گردید" ۲۸

تجربه ویتنام فاکت‌های بازهم روشن‌تری در مورد بی‌پایگی ادعاهای رفقا به دست می‌دهد. انقلاب اوت ۱۹۴۵ در ویتنام تحت رهبری قاطع حزب کمونیست صورت گرفت و دولت دمکراتیک توده‌ای نیز با رهبری حزب تشکیل گردید. ۹ سال بعد یعنی پس از پیروزی بر مداخله‌گران فرانسوی ویتنام شمالی انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. در تمامی این مدت، چه در مرحله دمکراتیک و چه در مرحله سوسیالیستی رهبری حزب بر دولت و انقلاب تردید ناپذیر بود. "ترون شین" خصلت و ماهیت دولت دمکراسی توده‌ای در انقلاب دموکراتیک را چنین توضیح می‌دهد، در ویتنام پس از پیروزی قیام اوت جمهوری دمکراتیک ویتنام پا به عرصه وجود گذاشت و دیکتاتوری دمکراتیک توده‌ای ما استقرار یافت. این دیکتاتوری در واقع دیکتاتوری کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر است" (۲۹)

ولی پس، با برشمردن وظایف این دیکتاتوری نتیجه می‌گیرد،

"با اجرای این وظایف دیکتاتوری دموکراتیک توده‌ای ما، در حقیقت نقشی جز نقش دیکتاتوری کارگران و دهقانان بازی نمی‌کرد" (۳۵)

ولی پس، با برشمردن وظایف این دیکتاتوری نتیجه می‌گیرد،

"با اجرای این وظایف دیکتاتوری دموکراتیک توده‌ای ما، در حقیقت نقشی جز نقش دیکتاتوری کارگران و دهقانان بازی نمی‌کرد" (۳۵)

ترون شین ادامه می‌دهد "پس از مقاومت پیروزمندانه در مقابل استعمارگران فرانسوی، شمال کشور ما که کاملا آزاد گردیده بود، به مرحله انقلاب سوسیالیستی گام گذارد. وظایف دیکتاتوری توده‌ای ما تغییر کرد. از این به بعد دیگر وظایف تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا انجام می‌دهد و این در واقع خود دیکتاتوری پرولتاریاست. (۳۱)

در قطع نامه‌های سومین کنگره ملی حزب کمونیست ویتنام نیز گفته می‌شود،

"دیکتاتوری دمکراسی توده‌ای، اکنون وظایف تاریخی دیکتاتوری کارگران و دهقانان را تامین می‌کند... هنگامی که انقلاب ملی و دمکراتیک توده‌ای در جهت انقلاب سوسیالیستی تکامل یافت. دیکتاتوری دمکراسی توده‌ای به دیکتاتوری پرولتاریا مبدل خواهد شد. در این هنگام وظایف اساسی دیکتاتوری و جوهر آن نیز تغییر می‌کند" (۳۲)

این تجربه ویتنام است. تجربه‌ای که در کوره تاریخ درستی آن به اثبات رسیده و تنها یک بحث نظری نیست و از

سوی کمونیست های ویتنامی چنین جمع بندی گردید،

شرایط تاریخی تولد دیکتاتوری کارگران و دهقانان آن چنان است که انقلاب پرولتاریا دمکراتیک طراز نوین که توسط طبقه کارگر رهبری می‌شود (با این تفاوت که انقلاب پرولتاریا دموکراتیک طراز کهن توسط بورژوازی رهبری می‌شد که به استقرار یک نوع دولت گذار به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی می‌گردد. در حقیقت کشورهایی که انقلاب پرولتاریا دمکراتیک طراز نوین در آن‌ها صورت می‌گیرد، دیکتاتوری کارگران و دهقانان عبارت است از یک دولت گذار به دیکتاتوری پرولتاریا. این دیکتاتوری مقدمه دیکتاتوری پرولتاریاست و شرایط مناسب را برای آن فراهم می‌کند "ترون شین سین نتیجه می‌گیرد" در تاریخ جامعه بشری دیکتاتوری کارگران و دهقانان ونه فقط ح.د.خ) جز مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست" (۳۳)

این بررسی طولانی تجارب تاریخی بخوبی نادرستی نظری را که دیکتاتوری پرولتاریا را تنها معادل رهبری پرولتاریا بر هر حاکمیتی می‌داند، اثبات می‌کند، در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها ترکیب طبقاتی و نیروی حاکم، بلکه مضمون و ماهیت وظایف را نیز باید در نظر گرفت البته وظایف به آن معنی که مقاله خواسته تصویر کند و آن را به برخوردهای تاکتیکی و عقب نشینی‌ها و تغرض‌ها مربوط کرد اند نیست، بلکه سمت، ماهیت و برنامه مورد نظر است. لنین نیز همواره در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا بر ۲ عامل، ترکیب طبقاتی متحدین طبقه کارگر و وظایف این دیکتاتوری تکیه می‌کند. او می‌نویسد،

"دیکتاتوری پرولتاریا عبارت از شکل مخصوص اتحاد طبقاتی بین پرولتاریا یعنی پیشاهنگ زحمتکشان است با قشرهای بیشمار زحمتکشان غیرپرولتر یا (خرده بورژوازی، کسبه، دهاقین، روشنفکران وغیره) و یا با اکثریت آن‌ها، اتحادی است بر ضد سرمایه، اتحادی است برای سرنگونی کامل سرمایه و درهم شکستن کامل مقاومت بورژوازی و کوشش برای بازگشت و بالاخره اتحادی است به منظور ایجاد و استحکام نهایی سوسیالیسم" (۳۴)

می‌بینیم که در اینجا لنین توجه ویژه و تأکید به مضمون و وظایف این "شکل مخصوص اتحاد طبقاتی" دارد. استالین با توجه به همین تعریف تأکید می‌کند،

دیکتاتوری پرولتاریا به عقیده لنین چیست؟ دیکتاتوری پرولتاریا حکومتی است که بر اتحاد پرولتاریا و توده‌های زحمتکش دهقانی به منظور واژگون ساختن کامل سرمایه" و" ایجاد و تحکیم نهایی سوسیالیسم" تکیه دارد" (۳۵)

اما برخلاف این تعاریف صریح، رفقا تصور می‌کنند که پیشاهنگ طبقه کارگر در راس هر اتحادی با هر ترکیب طبقاتی و با هر وظیفه ای قرار می‌گیرد، این اتحاد دارای ماهیت طبقاتی یکسانی خواهد بود. قبلا اگر حزب پیشاهنگ در این اتحاد طبقه کارگر، دهقانان تهیدست و تهیدستان شهری قرار گیرد و وظیفه سوسیالیستی در دستور انقلاب باشد، همان ماهیت طبقاتی را خواهد داشت که این پیشاهنگ در راس اتحاد طبقه کارگر، دهقانان تهیدستان، خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی قرار داشته و وظایف ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک در دستور انقلاب باشد. لنین هیچگاه نگفته است که اگر رهبری دیکتاتوری دمکراتیک بدست پرولتاریا افتاد، این دیگر دیکتاتوری دمکراتیک نبود بلکه دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریاست. از نظر برخی‌ها، اگر رهبری حاکمیت دمکراتیک بدست خرده بورژوازی بیفتد این حاکمیت ضد البته دیکتاتوری خرده بورژوایی نخواهد بود. اما اگر رهبری پرولتاریا بر همین حاکمیت نامعین شود، آن‌گاه فریاد، این همان دیکتاتوری پرولتاریاست بلند خواهد شد!

گویی لنین در پاسخ به این نظریات که در سال ۱۹۰۹ می‌نویسد،

"... بلشویک‌ها بر این مواضع خویش محکم ایستاده اند ۱ ـ شناسایی نقش راهنمای پرولتاریا، نقش رهبر در انقلاب ـ ۲ ـ شناسایی آن که هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریاست که به وسیله دیگر طبقات انقلابی محک می‌شود. ۳ ـ شناسایی آن که نخستین و شاید تنها یاران در این امر دهقانان هستند..."

"این ادعا که ایده به دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان نتیجه افسون ناردنیک‌ها بر سوسیال دمکرات‌هاست تنها می‌تواند موجب خنده شود. اگر این واقعیت درست باشد، خرده مارکسیست‌هایی که این گونه استدلال میکنند بایستی اول از همه کائوتسکی، مارکس وانگلس را به گرفتار شدن به افسون نارودنیک‌ها متهم کنند در تمام انقلابات کبیر بورژوایی، پیروزی تعیین کننده می‌تواند تنها توسط پرولتاریا (کم و بیش پیش رفته) در اتحاد با دهقانان به دست آید. همین (فرمول) برای انقلاب بورژوایی روسیه نیز صادق است... حزب ما محکم بر این نظر ایستاده است که نقش پرولتاریا نقش رهبر انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک است، که اقدامات مشترک پرولتاریا و دهقانان برای پیروزی رساندن آن ضروری است که به‌جز تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات انقلابی پیروزی ناممکن است..." ۳۶

رفقا!

اگر قرار باشد، اعلام کردن" حاکمیت دمکراتیک خلق" به مثابه هدف پرولتاریای ایران در انقلاب دمکراتیک، انحراف تروتسکی، شه‌ترتسکیسم و یا هر ایسم "دیگری باشد، باید قبل از همه لنین و بلشویک‌ها را به آن ایسم‌ها متهم ساخت. چرا که هدفشان "سرنگونی تزاریسم و کسب حاکمیت سیاسی پرولتاریاست که به اقشار انقلابی دهقانان تکیه

می‌کند و...» رساله بسیار ارزشمند کمونیست‌های آلمان که اخیرا از سوی سازمان انتشار یافته است. فاکت‌های تازه‌تری در بی‌پایگی این نظر که هر حکومتی تحت رهبری پرولتاریا را شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا می‌داند به دست می‌دهد. این رساله تفسیری است بر دو تاکتیک و گویی در مورد مسایل مورد مشاجره ماست که چنین می‌گوید: «موضوع بر سر انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک بود و نه انقلاب سوسیالیستی. بنابراین استقرار دیکتاتوری پرولتاریا یا پرولتاریا هنوز در دستور نبود. با وجود این رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک پیش‌شرط ضرور برای تکامل اشکال قدرتی بود که در آن طبقه کارگر نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌نمود. لنین چنین شکلی از قدرت را در اولین انقلاب روسیه به‌عنوان دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک کارگران و دهقانان مشخص می‌نماید. این قدرت که قبل از هر چیز از طریق اتحاد میان طبقه کارگر با دهقانان جامه عمل می‌پوشد، اساسا از سیاست نامحدود بورژوازی متمایز است اما هنوز با دیکتاتوری پرولتاریا نیز همسان نیست... دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک از رهبری خرده بورژوازی و بخصوص دهقانان توسط پرولتاریا و از قابلیت پیشاهنگ طبقه کارگر جهت برانگیختن "عناصر معینی از دموکراسی انقلابی می‌توانند مبارزه نمایند و به دنبال معاملات نامربوطی گردند" حاصل می‌شود.» (۳۷)

تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نیز در مورد همین مسئله چنین می‌نویسد:

«و.ا. لنین، اندیشه مارکس درباره انقلاب پی در پی را تکامل داد و به صورت نظریه‌ای منطقی درباره رشد و تبدیل انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در آورد. طبق این نظریه سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک بر مبنای اتحاد پرولتاریا و دهقانان باید به سرکردگی پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی بر مبنای اتحاد پرولتاریا با دهقانان بی‌چیز و سایر عناصر نیمه‌پرولتر تبدیل گردد. دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان باید به دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا مبدل شود.» (۳۸)

برخلاف کسانی که بادرهم ریختن پایه طبقاتی و وظایف دیکتاتوری دمکراتیک و دیکتاتوری پرولتاری فقط به مسئله رهبری پرولتاریا به مثابه مشخص اصلی دیکتاتوری پرولتاریا چسبیده‌اند، این جملات به موجزترین شکلی مسایل مورد اختلاف ما را فورموله می‌کند.

تاریخ حزب کمونیست شوروی درباره اندیشه منشویکی نفی رهبری دهقانان توسط طبقه کارگر می‌نویسد:

«پایه این طرح ضدانقلابی را انکار نقش رهبری پرولتاریا بر دهقانان و نفی سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوا دمکراتیک تشکیل می‌داد.» (۳۹)

مسئله روشن است "دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک از رهبری خرده‌بورژوازی و بخصوص دهقانان توسط پرولتاریا ... حاصل می‌شود ... بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جمهوری دمکراتیک توده‌ای (خلق) به عنوان یکی از اشکال تحقق ایده لنینی دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان بوده و نه شعار ترتسکی و مترادف با دیکتاتوری پرولتاریا و "حکومت کارگری". دموکراسی توده‌ای (دموکراسی خلق) یگانه نوع قدرت است که می‌تواند پیروزی انقلاب دموکراتیک و پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی را در میهن ما تضمین کند. ضد البته باید تاکید کرد که انقلاب می‌تواند به اشکال پردردتری راه خود را بگشاید. اما راه پیروزمندی که کمونیست‌ها باید از همین امروز از آن دفاع کنند و طبقه کارگر به پیمودن آن فراخوانده تنها و تنها همین راه است.

پایان

مجید ـ مرداد ۶۶

زیرنویس:

۱ ـ نامه مردم ش ۸۵
۲ ـ جبهه متحد خلق نامه مردم ش ۱۲۵
۳ ـ لنین "فروپاشی بلوک اوت" مارس ۱۹۱۴
۴ ـ انقلاب بی‌گیر ترتسکی
۵ ـ لنین "هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب"
۶ ـ انقلاب بی‌گیر ـ ترتسکی
۷ ـ به شماره ۵ مراجعه شود
۸ ـ به متن رجوع شود

www.iran-archive.com

۹ـتاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۱۰۵
۱۰ـانقلاب بی گیر ترتسکی
۱۱ـفرهنگ کمونیسم علمی ـ مسکو. انتشارات ـ "پولتیزدات" سال ۱۹۸۰
۱۲ـدیباچه ای بر آثار جاودان دوتاکتیک سوسیال دموکراسی ... نویسندگان پروفو مالوو معاون شعبه روابط بین المللی جنب حزب متحده سوسیالیستی آلمان ، و پروفسور دکتر کوتزدکمان ، رئیس بخش تاریخ مدرسه حزبی کارل مارکس وعضو کمیته مرکزی
۱۳ـانقلاب بی گیر ترتسکی
۱۴ـبه متن ۱۲ رجوع شود
۱۵ـلنین مقاله "رفرم دهقانی"
۱۶ـجلد ۱۷ ص ۳۸۰ـ۳۶۹
۱۷ـانقلاب بی گیر ترتسکی
۱۸ـانقلاب بی گیر ترتسکی
۱۹ـانقلاب بی گیر ترتسکی
۲۰ـدیباچه بینش از انقلاب روسیه ـ ترتسکی ۱۹۳۹
۲۱ـفرهنگ فلسفه ـ چاپ مسکو
۲۲ـمبانی فلسفه مارکسیسم ـ لنینیسم چاپ مسکو
۲۳ـمقاله "انقلاب های اجتماعی سال های ۴۰ قرن بیستم" صلح وسوسیالیسم ش ۷ سال ۱۹۸۴
۲۴ـلنین "انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد" منتخب آثار جلد ۹ ص ۱۵
۲۵ـرجوع شود به متن ۱۲
۲۶ـتاریخ عصر نوین
۲۷ـتاریخ عصر نوین
۲۸ـتاریخ عصر نوین
۲۹ـ۳۰ـ۳۱ـ۳۲ـ۳۳ـترون شین ، "چگونه حزب ما مارکسیسم ـ لنینیسم را در شرایط ویتنام به کاربست"
۳۴ـلنین. از کتاب "جنبه بین المللی انقلاب اکتبر" نوشته استالین
۳۵ـهمان جا
۳۶ـلنین مقاله "هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما" کلیات آثار به زبان روسی جلد ۱۷ ص ۸۰ـ۳۶۹
۳۷ـبه شماره ۱۲ رجوع شود
۳۸ـتاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۱۰۴ـ۱۰۳
۳۹ـهمان چاپ ص ۱۰۳

www.iran-archive.com

وحدت اصولی یا وحدت صوری

وحدت جنبش کمونیستی در عرصه ملی و بین المللی بیانگر مفهوم منافع مشترک پرولتاریا در گستره ملی و جهانی است و منافع مشترک بیانگر نیاز عینی تکامل ملل گوناگون در مجموع جامعه است و به قول انگلس: به اراده انسان بستگی ندارد ولی از مغز او می گذرد تا به برانگیزنده اراده او تبدیل شود (۱). پاسخ به ضرورت فوق نیاز تکامل و قانونمندی رشد جنبش کمونیستی است. همواره از شکل گیری و پیدایش جنبش کمونیستی تاکنون به مثابه یکی از حلقه های اساسی و گرهی سیاست کمونیست ها مطرح بوده و در روند رشد خود به عنوان مقوله تاریخی، طبقاتی، جهانی-ملی در جنبش امروزین تبلور یافته و عرصه های متنوع "وحدت جنبش کمونیستی، اعم از متدلوژی، معیارها، اهداف، وظایف، خصلت و آماج نهایی آن مورد بررسی قرار گرفته است. به ویژه در پراتیک مبارزاتی پرولتاریا محک خورده و با دیالکتیک رشد پروسه تکامل اجتماعی تاکنونی، به طور خلاقانه ای انطباق داده شده و از پشتوانه تئوریکی غنی گنجینه مارکسیسم لنینیسم و تجارب انقلابی پرولتاریای جهانی برخوردار است.

صحت تجارب، نظری و عملی فوق را، راه طی شده مجموعه جنبش جهانی کمونیستی در سیمای سوسیالیسم پرولتاریای پیروزمند و جنبش کارگری کمونیستی کشورهای پیشرفته سرمایه داری و رهایی بخش ملی در مبارزه با سرمایه و انواع مظاهر سدکننده راه پیشرفت و تکامل اجتماعی، در آزمون عمل به اثبات رسانده و خلاقیت نظری و عملی مجموعه گردان های پیشاهنگ طبقه کارگر در گستره بین المللی ناظر بر آن است.

تکیه بر این دستاوردها و انطباق خلاقانه آن با شرایط مشخص جنبش کمونیستی ایران، می تواند ما را در برون رفت از وضعیت کنونی یاری دهد. واقعیت این است که دو درک و متدلوژی از فرمولبندی پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ سازمان در رابطه با قطع نامه وحدت وجود دارد. بحث های جاری حول آن که به نحوی در برولتن کنگره انعکاس یافته، دو درک متفاوت و دو متدلوژی ناهمگون را در رابطه با آن نشان می دهد. پرداختن به معیار وحدت و متدلوژی ناظر بر آن خصلت نهایی اختلافات را هرچه بیشتر عیان می کند. وحدت اصولی و وحدت صوری را به نمایش می گذارد.

معیار وحدت و احکام حیات آفرین مارکسیسم لنینیسم ناظر بر آن

روند پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک در سازمان، واقعیت اختلافات ایدئولوژیک را به عیان ترین وجهی نشان می دهد. یکی از اساسی ترین مسایل مورد مباحثه "وحدت جنبش کمونیستی ایران" است. مختصات فوق ما را ملزم می کند تا بار دیگر به طرز گذار به معیارهای وحدت و احکام حیات آفرین مارکسیسم لنینیسم بپردازیم و آنگاه به نقد بینش انحرافی که در حقیقت نقد سیستم تفکر بختی، از جنبش نیز هست بپرداخته شود.

کلید حل اسلوب شناسانه "وحدت" این حکم لنینی است که نوشت، این جناح (منشویک ها) از مسایل کلی گسترده حذر داشت و فراموش می کرد که یگانه سیاست واقعا پراتیک در آخرین تحلیل همان سیاست اصولی گسترده است. فراموش می کرد که پیش از حل مسایل کلی به مسایل جزیی بپردازد حتما در هر گام بی آنکه بخواهد و خود متوجه باشد با این مسایل کلی برخورد خواهد داشت و برخورد کردن کورکورانه به این مسایل در مورد محکوم ساختن سیاست خویش (۲) به "متدلوژی فوق در حقیقت دیالکتیک وحدت عام و وحدت خاص است. برخورد متدیک با وحدت جنبش کمونیستی و فرمولبندی لنینی ناظر بر آن" پروسه ای است که از توافق نظر در عرصه عام آغاز و به تحکیم آن در عرصه خاص و مشخص فرجام می یابد.

چنان که دیالکتیک عام و خاص، مسئله کلی و جزیی به طور مکانیکی به کار گرفته شود و یا خاص عمده گردد، هیچگونه وحدت پایداری در جنبش امکان پذیر نخواهد بود، زیرا با هر گونه تکانه بحرانی و تغییر تناسب نیروها در جامعه وحدتی که بر پایه خاص و مشخص انجام گرفته باشد خدشه دار خواهد شد و سرانجام آن ترک برخواهد داشت.

درست از همین دریچه نگرش است که برخورد "اقلیت" با وحدت در آخرین تحلیل، وحدتی را برای جنبش به ارمغان می آورد و تامین می کرد که عمر آن پیوند لاینفکی با ارگان سازش (تحلیل اقلیت از حاکمیت) داشت. حتی کوتاه مدت تر از آن، بهم خوردن تناسب میان بورژوازی کلریکال و لیبرال در حاکمیت (تحلیل اقلیت از جناح های عمده درون حاکمیت)

بدین سان وحدت جنبش کمونیستی و پایداری رزمنده آن، اساسا مشروط و محدود می شد به تغییر و تحولات درونی حاکمیت، این متدلوژی وحدت پایدار و رزمنده ای را که بر احکام حیات آفرین مارکسیسم لنینیسم استوار باشد تامین نمی کرد.

---

۱ ـ انگلس آنتی دورینگ

۲ ـ لنین. مناسبات با احزاب بورژوایی سال ۱۹۰

اسلوب مارکسیستی لنینیستی درست نقطه مقابل چنین متدلوژی است، زیرا فقط بر مشخص و خاص، استوار نیست، بلکه مبدا حرکت و تلاش و مبارزه، جهت رسیدن به وحدت نظر در مسایل تئوریک آغاز می‌گردد وسپس در مسایل مشخص و خاص تحکیم می‌پذیرد، طبیعی است که پروسه وحدتی که بر چنین متدی بنیاد شده باشد، باتغییر و تحولات در عرصه مشخص "شکاف" برنخواهد داشت و تجزیه نخواهد شد. نیروها و جریانات به دریچه‌ها و معیارهای همسانی جهت محک زدن و تحلیل مجدد واقعیت دگرگون شده مجهز میشوند، از این رو راه توافق ووحدت نظر مجدد روی مسایل مشخص و واقعیات جامعه تسهیل و میسر می‌گردد. فقط تکیه بر متدولوژی فرق توانایی بنیاد و تامین وحدت پایدار را برای جنبش دارد.

برخورد متدیک فرق با "وحدت جنبش کمونیستی در عین حال حقیقت ناظر بر روند و معیارهای وحدت نیز هست" یعنی جنبه عام (تئوریک ونظری) وجنبه خاص (پراتیک ـ عملی)

اساس پویه "وحدت جنبش کمونیستی" درچنین راستایی سیر می‌کند، مبارزه روی اساسات ایدئولوژیک و مشخص شدن خطوط عمده و توافق نظر بر شاخص‌های فرق، تحکیم آن در عرصه عملی یعنی خلقی تاکتیک و شیوه‌های فعالیت سازمانی.

و.ا. لنین در مورد سیر پروسه وحدت در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه نوشت، "در لحظه کنونی (پایان سال ۱۸۹۷) پرترین مسئله به نظر ما موضوع فعالیت عملی سوسیال دمکرات‌ها است. ما روی جنبه عملی سوسیال دمکراتیسم تکیه می‌کنیم، زیرا جانب تئوریک آن از قرار این معلوم دیگر حادترین دوران یعنی دورانی که مخالفان در عدم درک این نکته عناد می‌ورزیدند و تلاش‌های شدید برای خفه کردن جریان نو در همان آغاز پیدایش آن به کار می‌رفت از یک سو دفاع پرشور از مبانی سوسیال دمکراتیسم از سوی دیگر رایشت سر نهاده است. اکنون نظریات تئوریک سوسیال دمکراتها درخطوط عمده و اساسی آن به حد کافی روشن می‌نماید. ولی در باره جانب عملی سوسیال دمکراتیسم یعنی برنامه سیاسی آن شیوه‌های فعالیت و تاکتیک آن نمی‌توان چنین گفت" (۱)

پروسه و بستر وحدت جنبش کمونیستی و تکامل پویای آن، بدون شک حرکت بر بستر کل‌ها نیست، بلکه راهی است سترگ و مشحون از پدیده‌های بغرنج و مرکب. راستای پویش ان از عرصه تئوری به حیطه عمل و پراتیک است.

روند وحدت "در عین حال معیارهای وحدت را بر اساس اولویت حل آن‌ها نه عمدگی‌شان، بیان می‌کند. زیرا وحدت اصولی بر بستر حل مجموعه اختلافات شکل می‌گیرد، از این روی حد پیشرفتگی مراحل وحدت، مسایل و اختلافات بعدی را عمده کرده و در دستور حل قرار می‌دهد، اما چنان‌چه از دریچه متدولوژی بدان بنگریم، وحدت نظر روی مبانی تئوریک عمده‌ترین در عین حال بغرنج‌ترین و دشوارترین وجوه در روند مبارزه برای وحدت، است، درک یکسان از مبانی نظری آن پای‌بست خلل‌ناپذیری است که کمونیست‌ها را به چهارچوب‌ها و معیارهایی مجهز می‌کند، تامسایل و واقعیات جامعه را همسان و همانند ارزیابی کنند بنابراین اشتراک نظر روی مسایل حدوداً معین ایدئولوژیک سنگ پایه وحدت جنبش کمونیستی است.

فراکرد فوق بستر ایجاد وتحکیم به معنی وحدت حزب کمونیست و هم چنین نیروهای جنبش کمونیستی در حزب فراگیر طبقه کارگر است که معیارهای آن به ترتیب اولویت توسط رهبری پرولتاریای جهان چنین فرمولبندی شده است،

ایجاد و تحکیم حزب به معنی ایجاد و تحکیم تمام سوسیال دمکرات‌های روسیه بوده... برای چنین وحدتی... لازم است تا اولا چنان وحدت ایدئولوژیکی را آماده ساخت که هرگاه خودمانی حرف بزنیم، اختلاف نظرها و گمراهی‌هایی را که میان سوسیال دمکرات‌های روسیه در زمان کنونی حکم فرماست مستثنی قرار دهد، باید این وحدت ایدئولوژیک را به وسیله برنامه حزب تحکیم و تقویت بخشید. ثانیا باید چنان تشکیلات خاصی را بوجود آورد که مناسبات میان تمام مراکز نهضت را برقرار، معلومات و اطلاعات بموقع پیرامون نهضت را تهیه و تمام اطراف و اکناف روسیه را ازناحیه نشریات منظم بصورت صحیح تامین نماید" (۲)

فرمولبندی فوق مزید بر آن که معیار وحدتند (تئوری ـ برنامه اساسنامه) درعین حال وظایف مشخصی را نیز مطرح می‌کنند. وظایف فوق خط مشی مشخصی را در برابر کمونیست‌ها قرار می‌دهد. فرمولبندی لنینی "وحدت" فقط بیان معیارها نیست. بلکه درهمان حال موضع‌گیر فعال هم هست. راه‌حل‌ها و وظایف مشخصی را نیز در هر گام از پیشرفتگی آن طرح می‌کند. وظایف و خط‌مشی مشخصی که در این فرمولبندی نهفته است کدام است؟

و.ا. لنین در مرحله ای که جنبش به وحدت در عرصه نظری و تئوریک دست می‌یابد، روی گسترش، تحکیم و تقویت آن توسط برنامه و تشکیلات تاکید می‌کند. بنابراین مرحله ای را که کمونیست‌ها و کردان‌های طبقه کارگر به درک یکسان و اشتراک نظر در مسایل ایدئولوژیک حصول یافته اند، وظیفه گسترش وتحکیم وتقویت آن به مثابه وظیفه اصلی این نیروها قرار می‌گیرد و هر نیرویی از این موضوع عقب‌نشینی کند و یا تنزل و تردید نشان دهد در حقیقت در راستای سرفرود آوردن در مقابل گرایشات غیرپرولتری و تفرقه افکنی در جنبش حرکت کرده است الزامات و قانونمندی و جبر جنبش، علیرغم زیستی موقت در حرکت نهایی بر او همان خواهد کرد که امروز در سیمای "اقلیت" به رهبری توکل تجسم یافته است.

---

۱ ـ لنین وظایف سوسیال دمکرات‌های روس — از کتاب سه مقاله از لنین — چاپ دوم — ص ۱۶

۲ ـ از اعلامیه اداره ایسکرا — از اداره — لنین کلیات آثار جلد ۴ سال ۱۹۰۰

بنیانگذاران مارکسیسم ـ لنینیسم علاوه بر معیار تئوری و برنامه اساسنامه جهت وحدت جنبش کمونیستی روی پارامترهای دیگری نیز تاکید می‌کنند که یکی از اصول اعتقادی و مبانی ایدئولوژیک کمونیست‌هاست.

اولین برنامه کمونیست‌های جهان "مانیفست حزب کمونیست" باشعار کارگران جهان متحد شوید آغاز گشت ونقد برنامه گوتا (برنامه سوسیال دمکرات‌های آلمان) دفاع پرشور مارکس و انگلس از پرچم همواره برافراشته انترناسیونالیزم و وحدت جهانی پرولتاریا درعین حال دفاع پرشور از پاکیزگی جنبش و زدودن تاثیرات ناسیونالیزم بورژوایی و خرده‌بورژوایی از آن بود. بنیانگذاران مارکسیسم ـ لنینیسم همواره خواهان وحدت انترناسیونالیست‌ها بودند. لنین کبیر در قطع‌نامه کنفرانس هفتم سرتاسری روسیه‌حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه نوشت "... تقرب ووحدت با گروه‌بندی‌ها و جریاناتی که در واقعیت امر روی بنیاد انترناسیونالیزم اتکا دارند بر اساس دوری از سیاست خائنانه خرده‌بورژوازیی و...(۱)" بنا به چه دلایلی روی انترناسیونالیزم پرولتری به‌مثابه یکی از اصول اساسی کمونیست‌ها تاکید می‌شود.

درک چپ انترناسیونالیزم پرولتری را به مثابه اصلی ساتر شده در پس اصول دیگر ارایه می‌دهد وآنجاکه اعتقاد پیدا می‌کند که انترناسیونالیزم پرولتری مزید بر اصلی تئوریک نیز هست آن را در گوشه بسیار تنگ وسکت شده گیتی یعنی تنها عرصه ملی محدود می‌کند. اما واقعیت چیست؟

یک اصل پراتیک

شایان توجه است، تکیه روی انترناسیونالیزم پرولتری فقط تکیه بر بخشی از اصول تئوریک نیست، علاوه بر این‌که جایگاه شامخی را در سیستم نظری کمونیست‌ها به مثابه ممیز کننده آنان با پیشرفته‌ترین و رشدیافته‌ترین بخش دمکراسی انقلابی که مارکسیسم ـ لنینیسم را پذیرفته‌اند است، (ودرحقیقت جنبه خاص ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریست که آن را از انواع ایدئولوژی‌های غیر پرولتری جدا می‌کند) بایستی تاکید کرد، انترناسیونالیزم پرولتری در عین حال عمل و پراتیک روزمره کمونیست‌ها هم هست، و در لحظه لحظه پیش‌برد خط‌مشی انقلابی خود را نشان می‌دهد.

ف ـ انگلس در مقاله "جشن ملل در لندن" چند سال قبل از تاسیس اتحادیه کمونیست‌ها به‌صورت دقیق ماهیت انترناسیونالیسم پرولتری را فرمولبندی کرد وی نوشت، پرولتارهای همه کشورها عین مصالح داشته در برابر خود یک دشمن دارند و عین مبارزه در انتظارشان است. توده پرولتاریا در اثر سرشت خود، عاری از خرافات ملی می‌باشد... تنها پرولتاریا قادرند، انزوا و پراکندگی ملی را از بین ببرند تنها پرولتاریای بیدار شده می‌توانند برادری بین ملل مختلف را برقرار سازند. (۲)

دشمن مشترک

آری، انترناسیونالیزم پرولتری بیان مصالح مشترک و رزم مشترک پرولتاریاست که عاری از حقیقت انزوا و پراکندگی خرافات ملی است، زیرا پرولتاریا یک طبقه ملی و بین‌المللی وسرشت جهانی دارد، رهبری پرولتاریای جهان و.ا. لنین برای مبارزه برضد کینه ملی در شرایط و اوضاع احوال دگرگونه‌ای فرمولبندی دقیقی را ارایه نمود که بیان پاکیزگی و مهرانگه داشتن صفوف پرولتاریا از کینه ملی بود و.ا. لنین نوشت، برای مبارزه بر کینه ملی هیچ وسیله دیگری به جز متشکل کردن وبه‌هم پیوستن طبقه ستمکشان برای مبارزه با طبقه ستمگران در هرگونه کشور جداگانه وبه‌جز "جمع کردن چنین تشکیلات ملی ـ کارگری در یک ارتش بین‌المللی کارگران برای مبارزه برضد سرمایه بین‌المللی موجود نیست" (۳)

از این دریچه نگرش خط‌مشی جهانی پرولتاریا تنوع آن در انطباق با شرایط مشخص پدیدار می‌گردد. و.ا. لنین. در این رابطه نوشت، "وحدت تاکتیک بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی همه کشورها نه در گرو رفع تنوع ومحو تمایزات ملی... که نیازمند کاربست اصول اساسی کمونیزم... به شیوه‌ای که این اصول را در جزئیات به‌طور صحیح تغییر شکل دهد و با تمایزات ملی و ملی کشوری انطباق داده وبکار بندد. (۴)"

درک انترناسیونالیزم پرولتری وتوضیح آن وجوه وعرصه‌های متنوعی را دربرمی‌گیرد که اهمیت به‌سزایی را داراست. مقدرات آموزش کارل مارکس که تبلور آن در "مانیفست" بیان جامع ومنظم خود را یافته است، وازمقطع ظهور آن، تاریخ جهانی به‌سه دوران عمده به لحاظ زایش وتثبیت وگسترش ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم تقسیم می‌شود.

(از انقلاب ۱۸۴۸ تاکمون پاریس (۱۸۷۱ ـ ازکمون پاریس تا انقلاب روسیه ۱۹۰۵ ـ از انقلاب روسیه تا امروز)* ویژگی دوران دوم پیروزی تئوریک مارکسیسم بر انواع گرایشات انحرافی وسوسیالیسم غیرپرولتری ماقبل مارکس (مادزینی ـ

---

۱ ـ قطع‌نامه کنفرانس هفتم (آوریل) سرتاسری روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک‌های) روسیه پیرامون وحدت انترناسیونالیست‌ها برعلیه بلوک دفاعی خرده بورژوایی لنین جلد ۲۱ ص۴۲۹ سال ۱۹۱۷

۲ ـ آثار ک. مارکس، ف. انگلس ـ جلد ۲، ص۵۹ (به روسی) نقل از کتاب احکام حیات آفرین مارکسیزم ص۱۶

۳ ـ لنین ـ دوستان خلق کیانند ـ آثار منتخبه در دو جلد، جلد اول (قسمت اول) ص۱۴۲

۴ ـ لنین ـ چپ روی

* جهت اطلاع وسیع از مختصات مقاطع یادشده به مقاله مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس اثر لنین مراجعه شود

پرودون ـ باکونین ـ تردیونیونیسم ـ لیبرال انگلیس ـ نوسان‌های راستگرایانه لاسالی در آلمان و غیره غیره) و تثبیت آن است، به‌طوری که دشمنان مارکسیسم را وامی‌دارد تا جهت تهی کردن و قلب ماهیت این آموزش دگرگون و انقلابی به لباس مارکسیست‌ها درآیند. علی‌الخصوص لیبرالیسم که در مختصات زمانی فوق از درون پوسیده شده تلاش می‌کند تا در هیئت اپورتونیسم سوسیالیستی تجدید حیات کند و ضمن موعظه، صلح اجتماعی و نفی مبارزه طبقاتی تلاش بی‌وقفه ای را جهت تهی کردن اصول اساسی کمونیزم علمی از مضمون انقلابی و از جمله انترناسیونالیسم پرولتری آغاز کرد. سعی نمود تا استقلال و ناسیونالیزم بورژوایی رو خرده بورژوایی را در مقابل آن تجدید حیات کند. از آن مقطع تاریخی تاکنون. این تلاش مستمر دشمنان پیراسته به قبای مارکسیسم همواره تداوم داشته است. لذا بر اهمیت تاکید روی انترناسیونالیزم پرولتری در دستگاه نظری مارکسیست ـ لنینیست‌ها و پیروان سوسیالیسم علمی افزون‌تر گشته است.

روند پیدایش و عینیت یافتن انترناسیونالیسم پرولتری از اندیشه به عمل و ارتقا آن به انترناسیونالیزم سوسیالیستی در جریان تشکیل اردوگاه سوسیالیستی فراگیری است که با پروسه تکامل جهانی پیوند ناگسستنی دارد. بسط تمرکز فزاینده و سرمایه که مرزهای ملی را درنوردیده ایجاد تقسیم کار بین‌المللی سرمایه داری، روابط بین‌المللی را بنیاد نهاد و در تداوم یا شکل‌گیری اردوگاه سوسیالیستی و تقسیم کار بین‌المللی سوسیالیستی، پروسه واحد انقلاب جهانی را از تنوع مبارزات خلق‌ها برخوردار کرد که سمت و سو و آماج نهایی آن‌ها پیروزی سوسیالیسم و کمونیزم است، دوران کنونی شاهد مبارزات کارگران کشورهای سوسیالیستی کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری، جنبش‌های توده ای ـ دمکراتیک صلح برعلیه امپریالیزم و سرمایه بین‌المللی است که بر بستر واحدی جریان می‌یابد و ۰۱. لنین در بیان همین روند بعد از انقلاب اکتبر نوشت "برخی از خواست‌های دمکراسی و از آن جمله یقین تعیین حق سرنوشت مطلق نیستند بلکه جزیی از جنبش جهانی دموکراتیک (در حال حاضر سوسیالیستی) هستند"(۱)

فراگیر دقیق ازیک طرف بر دیالکتیک هم پیوندی عنصر ملی و بین‌المللی افزود و از طرف دیگر عرصه‌های متنوع و گسترش یابنده ای را برای همکاری مجموعه عناصر متشکله پروسه واحد انقلاب جهانی ایجاد کرد احزاب کمونیست در عرصه‌های متنوع روند واحد انقلاب جهانی اعم از سوسیالیزم برونمند، کشورهای پیشرفته سرمایه داری و رهایی بخش ملی با پیش‌برد انقلاب و بنیاد سوسیالیزم از چهارچوب، موضع گیری برعلیه امپریالیسم و برای صلح، هم امکانات پیشرفت انقلاب را در مرزهای ملی افزایش می‌دهند و هم به مثابه جبهه مشترکی بر سرمایه بین‌المللی می‌کوبند. درحقیقت با پیشبرد انقلاب در داخل، (که در عین حال به سرمایه بین‌المللی در عرصه ملی است) و با همکاری بین‌المللی‌شان در جبهه وسیع و مشترک دیگری نیز در گستره گیتی بر سرمایه بین‌المللی متعرض می‌شوند. به عبارت دیگر در عرصه ملی و بین‌المللی انقلاب در راستای مقدس‌ترین وظیفه انترناسیونالیستی کمونیست‌ها یعنی پیروزی انقلاب و سوسیالیسم در مرزهای ملی و استوار آن در مقیاس جهانی به مثابه مکمل هم عمل می‌کنند لحظه ای وجود ندارد که مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی در عرصه‌های کارزار بر علیه امپریالیزم و برله صلح ـ دمکراسی، استقلال و سوسیالیسم شرزمند، به‌هم تافتگی عرصه‌های متنوع مبارزه همه کمونیست‌ها در عین حال پیانگر انترناسیونالیزم پرولتری به مثابه وظیفه و پراتیک روزمره آنان است.

بر بستر مجموعه عوامل فوق کمونیست‌ها برای بنیان وحدت ملی و بین‌المللی‌شان، سرشت جهان‌شمول ایدئولوژی‌شان، خصلت بین‌المللی جهان پرولتاریا به عنوان یک طبقه پیوسته جهانی و به مثابه مرکز انقلاب و اصلی‌ترین نیروهای تکامل اجتماعی، خلوص طبقاتی‌شان از انواع گرایشات غیرپرولتری، پراتیک روزمره‌شان و بالاخص به مثابه مبارزان بی‌گیر راه انقلاب در گستره ملی بر انترناسیونالیسم پرولتری تاکید می‌ورزند و تکیه می‌کنند. انترناسیونالیسمی که در جریان تکامل اجتماعی، ژرفش پیدا کرده تکامل یافته و در جایگاه شامخ کنونی در اندیشه، عمل و تشکیلات خانواده جهانی کمونیست‌ها تبلور یافته است. بنابر همین دلایل است که وحدت کمونیست‌ها بر احکام مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و برنامه و اساسنامه واحد قرار گرفته است.

کاربست احکام و معیارهای مارکسیستی ـ لنینیستی برنسج و بافت زنده اجتماع، جهت وحدت جنبش کمونیستی، با حدود و مرزی که در حقیقت انطباق و پیشبرد آن در عمل است، متشخص می‌شود.

این حدود و مرزها که امند چه مختصاتی را شامل می‌شوند و چگونه می‌بایست در عمل کاربست پیدا کنند؟

و ۰ا. لنین در حدود کاربست معیارهای وحدت در پراتیک کمونیست‌ها نوشت «و قبل از این‌که وحدت صورت بگیرد، و برای این‌که وحدت شود، باید اولا به‌صورت مصمم، قاطع و مشخص از هم جدا گردیده و مرزهای خویش را مشخص سازیم زیرا در غیر آن وحدت چیزی نیست مگر خیال و اوهامی که تفرقه وجدایی موجود را پرده‌پوشی کرده و مانع حصول غلبه اساسی بر آن می‌گردد"(۲)

جهت حصول وحدت در اولین گام باید در جنبش مرزبندی کرد، شناسنامه ایدئولوژیک، برنامه تشکیلاتی خود را به‌طور دقیق ارایه داد، به عبارت دیگر می‌بایست آن حد و مرز ایدئولوژیک، برنامه ای، سازمانی را فرمولبندی کرد که

---

۱ ـ لنین ـ مجموعه آثار ـ جلد ۳۰ ص۳۹ نقل قول از مقاله نیروهای محرک انقلاب آزادی‌بخش ملی

۲ ـ لنین ـ از اعلامیه اداره ایسکرا از اداره کلیات آثار جلد ۴ سال ۱۹۰۰

ممیز جنبش از انحرافات راست و "چپ" باشد و مرزبندی چیزی نیست جز ارایه هویت ایدئولوژیک، برنامه‌ای تشکیلاتی متکی بر احکام مارکسیسم ـ لنینیسم و کاربست خلاقانه آن در شرایط مشخص.

لیکن مرزبندی به مفهوم جدا شدن در پراتیک و عدم تقویت مواضع مشترک و عرصه‌های مشترک مبارزه کمونیست‌ها نیست، ضمن این‌که مرزبندی از الزامات وحدت است، از سوی دیگر برای این که اتهات بکنیم واقعا خواهان وحدت جنبش کمونیستی از دریچه پاسخ گویی به منافع پرولتاریا و کل جنبش هستیم می‌بایست بر نکات مشترک تکیه و آن را تقویت کنیم و بر اتحاد عمل گسترش یابنده در عرصه‌های عام و عرصه‌هایی که موانع مشترک اتخاذ شده است تکیه کنیم، دیالکتیک انفصال و اتصال، گسستگی و پیوستگی در روی سکه ای است که مکمل همدیگر هستند، چنین نگرش و متدولوژی جهت پیشبرد امر وحدت جنبش کمونیستی توانایی پاسخ گویی به منافع وحدت گرایانه و مونیستی جنبش را (که عبارت است از نفی مجموعه سازمان‌ها و نیروهای جنبش و جذب مجموعه توانایی‌ها و خلاقیت‌های آنان و تجمع در تشکلی که فراگیر مجموعه جنبش و در بر گیرنده مجموعه کیفیت‌های نوین نیروها و به عبارت دیگر قرار گرفتن در تشکلی که به لحاظ کیفی بالاتر از "طراز" مجموعه سازمان‌ها و گردان‌های منفرد قبلی جنبش است، در راستای تامین هژمونی پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم) دارد.

و.ا. لنین در ارتباط با وحدت عمل و پشتیبانی از گروه‌های انقلابی که در ردیف سوسیال دمکرات‌ها به فعالیت می‌پرداختند* نوشت: "سوسیال دمکراسی روس هم روند با سوق تمام نیروهای خویش در جهت فعالیت درمیان کارگران کارخانه‌ها، آماده است تا از آن انقلابیون روسیه نیز که در عمل به این نتیجه می‌رسند که باید فعالیت سوسیالیستی خود را بر بنیاد مبارزه طبقاتی پرولتاریا استوار سازند پشتیبانی کند..."(۱)

مرزبندی و اتحاد عمل در جنبش می‌بایست در راستای مبارزه قاطع با انحراف راست و "چپ" پیش برده شود و اتحاد عمل نیروها و جریان‌های جنبش کمونیستی هرگز نباید تزلزلی در مبارزه با این دو انحراف درون جنبش بوجود آورد، درعین حال نباید مبارزه تخریبی در رابطه با چنین جریاناتی به کار برده شود. مبارزاتی که در شرایط خود ویژه کنونی جنبش کمونیستی ایران بالاخص از جانب انحراف به چپ شایع است و در شعار مبارزه در راستای نابودی این یا آن سازمان تجلی پیدا کرده است. و.ا. لنین حدود و مرز روشن وقاطعی با چنین شیوه‌های ناسالم مبارزه داشت و فرمولبندی دقیقی را در این رابطه ارایه داد. وی نوشت: "تحکیم حزب ما و وحدت آن در زمان کنونی به صورت استثنایی می‌تواند از راه تقرب نیروهای معین و فراکسیون‌های بانفوذ در جنبش عملی کارگری صورت گیرد، نه از طریق اندرزهای اخلاقی پیرامون نابودی آن‌ها... که در جهت مبارزه قاطع با انحلال طلبی "چپ و راست" توجیه شده باشد..."(۲) "جنبش کمونیستی ایران بویژه سازمان ما بایستی با تکیه بر احکام مارکسیسم ـ لنینیسم و متدولوژی لنینی مبارزه سترگ در راه وحدت جنبش کمونیستی را به پیش برد. اما آن‌چه در خصوص پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و مباحثه در سطح جنبش و چگونگی اشکال پیشبرد آن باید گفت، آن است که اشکال مبارزه میان نیروهای جنبش با شرایط عینی واقعیات موجود نیروهای درون آن، پیوند و بستگی متقابل دارد. نزدیکی و دوری نیروها در عرصه‌های مختلف ایدئولوژیک، برنامه، تشکیلاتی، همچنین شرایط عینی اجتماعی در اتخاذ شکل مناسب پیشبرد مبارزه برای وحدت اهمیت تعیین کننده‌ای دارد، مطابق این که نیروهای جنبش در چه سطحی از نزدیکی به هم قرار دارند، وظایفی که در این مرحله در قبال سازمان‌ها و احزاب قرار می‌دهد یا به عبارت دیگر حد پیشرفته‌گی امر وحدت و همچنین شرایط اجتماعی که مبارزه در آن انجام می‌گیرد (یعنی مبارزه در شرایط دموکراتیک، دیکتاتوری در موضع حزب حاکم قرار داشتن) اشکال متفاوتی را از قبیل جلسات و مشاجرات مشترک، مبارزه ایدئولوژیک علنی و درونی نشریات، استفاده از ارگان‌های سعی و بصری جمعی ایجاب می‌نماید. در اتخاذ اشکال مبارزه ایدئولوژیک، کمونیست‌ها همواره باید این رهنمود لنین را در ای شرایط و پارامترهایی که اشکال مبارزه در راه وحدت را تعیین می‌کند، آویزه عمل خود قرار دهند.

و.ا. لنین در رابطه با مبارزه ایدئولوژیک شدیدی که در حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (بلشویک) پیرامون نقش و وظایف اتحادیه‌های صنفی در امر بنیاد جامعه سوسیالیستی جریان داشت نوشت، "هرگاه مباحثه به معنی مناقشه، هرگاه مناقشه به معنی تفرقه و نفاق، هرگاه تفرقه و نفاق به معنی آن است که کمونیست‌ها ضعیف گردیده‌اند، کوشش کن تا فرصت مناسبی برای استفاده از ضعف آن‌ها به چنگ بیاوری. این شعار جهان خصم بر علیه مابود." (۳)

کوتاه سخن این‌که، بایه فرمولبندی قطع نامه مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی مصوب پلنوم فروردین ماه ۶۵

---

*و.ا. لنین این برخورد را در رابطه با "گروه نارودنایا ولیا و نارودنویه پراوو" که مشی سابق نارودنایا ولیا را ردکردند و به فعالیت سوسیال دموکراتیک پرداختند طرح می‌کند لنین این دو گروه را در آن مقطع جزء گروههای انقلابی که در ردیف سوسیال دموکراتها به فعالیت مشغولند ارزیابی کرد

۱ ـ لنین ـ وظایف سوسیال دمکرات‌های روس از کتاب سه مقاله از لنین چاپ دوم ص۱۸

۲ ـ لنین ـ طرح قطع نامه‌های مربوطه تحکیم حزب ووحدت آن جلد ۱۹ ـ ص۱۲۵

۳ ـ و.ا. لنین ـ از سخنرانی افتتاحیه دهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک‌های) روسیه هشتم مارس ۱۹۲۱ کلیات آثار جلد ۴۲

بر احکام مارکسیسم ـ لنینیسم و انطباق خلاقانه آن با شرایط مشخص میهنمان، انجام گرفته است و با توجه به پیشرفتگی امر وحدت در قبال هر کدام از نیروهای جنبش خط مشی عملی و مواضع روشنی اتخاذ گردیده."

پلنوم وسیع مناسبات حزب توده ایران و سازمان را در طراز دو سازمان و حزب برادر ارزیابی کرده که در اساسی‌ترین وجوه ایدئولوژیک درک واحدی دارند. درک سازمان و حزب از اساسی‌ترین مبانی نظری، همان درکی است که مجموعه جنبش کمونیستی دارد و تمام کمونیست‌های جهان به این درک مجهزند. با توجه به نکات فوق طبق حکم لنینی سازمان و حزب به مثابه دو گردان پیشاهنگ طبقه کارگر می‌بایست در راستای گسترش و تحکیم و تقویت وحدت در راستای مبارزه جهت دست یابی به برنامه و اساسنامه واحد، سمت گیری و اتحاد عمل گسترده ای را در عرصه های مختلف مبارزه آغاز کنند.

آنچه در رابطه با دیگر نیروهای جنبش می‌توان گفت، چون درک متفاوتی بین ما و این جریانات در رابطه با برخی مبانی ایدئولوژیک وجود دارد و اشتراک نظر حدوداً معین ایدئولوژیکی با آن‌ها تاکنون تامین نشده، بایستی تلاش در راستای رسیدن به درک مشترک از مبانی نظری با آنان ادامه پیدا کند ضمن این‌که به موازات آن، اتحاد عمل با این نیروها در عرصه های عملی پیشبرده شود.

فرمولبندی پلنوم ۶۵ رهگشای وحدت جنبش کمونیستی در حزب فراگیر و واحد طبقه کارگر ایران است. اما مخالفین قطع نامه "وحدت" چه درکی از آن افاده می‌کنند؟ چه متد و اسلوبی را برای آن پیشنهاد می‌کنند؟ با جرئت می‌توان گفت، بررسی مواضع این رفقا در قبال "وحدت جنبش کمونیستی" و ارایه طریق برای آن ضمن این‌که بیانگر ماهیت بحران کنونی سازمان است در عین حال بیانگر مجموعه اختلافات به مفهوم وسیع کلمه نیز هست.

بررسی مجموعه مواضع این رفقا در این‌نوشته مختصر نمی‌گنجد. از این رو به متدولوژی ارایه شده و چگونگی برخورد با "وحدت جنبش کمونیستی، و برخی مسایل استراتژی و تاکتیک که در مقاله نگاهی گذرا به قطع نامه وحدت..." و با برخی نکات در باره جمهوری دمکراتیک خلق "منعکس است می‌پردازیم. نگرش فوق در عین حال شیوه تفکر بخشی از جنبش کمونیستی است که مبتلا به درک "چپ روانه" و "انحراف چپ" است.

اساساً "درک چپ" از مقوله وحدت جنبش کمونیستی فقط جدال برنامه‌ها را می‌فهمد، همه چیز، اعم از مرزبندی و مبارزه ایدئولوژیک در برنامه خلاصه می‌شود، و فرمولبندی وحدت جنبش کمونیستی بدین‌گونه ارایه می‌گردد. "مرزبندی و مبارزه ایدئولوژیک بر سر برنامه‌ها و مرزبندی‌های روشن برنامه ای شرط مقدم و ضرور وحدت‌های اصولی است" (۱) و آنجا که به مرزهای ایدئولوژیک و نظری اشاره می‌گردد، عدم پافشاری بر اصول و نرمش در آن را به نمایش می‌گذارند. رفقای راه کارگر می‌نویسند، "جریان‌ها و عناصری می‌توانند در تشکیل آن (حزب واحد) شرکت کنند که به سنت انقلابی لنینیسم در مبارزه ملی و بین المللی برای ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا وفادار باشند. برای همبستگی انترناسیونالیستی" با جنبش جهانی طبقه کارگر، جنبش جهانی کمونیستی و اردوگاه کشورهای سوسیالیست بکوشند" (۲)

قبل از پرداختن به مسئله می‌بایست یادآور شوم که، جایگاه برنامه در وحدت جنبش کمونیستی قبلاً در مبحث معیارهای وحدت مورد بررسی قرار گرفته آنچه که در این درک ارایه شده از طرف راه کارگر مورد نظر است و آن خلاصه کردن همه مرزها منحصراً در برنامه است. راه کارگر می‌نویسد ضروری نیست که جریان‌ها و عناصری که حزب واحد فراگیر را تشکیل می‌دهند انترناسیونالیزم پرولتری را بپذیرند، بلکه در راستای آن بکوشند. چنین برخوردی بی اعتقادی و حداقل تزلزل در رابطه با اصول را به نمایش می‌گذارد. واقعیت این است که یکی از مسایل گرهی جنبش کمونیستی ایران که به نحو تفکیک ناپذیری با "وحدت" آن هم پیوندی دارد، انترناسیونالیزم پرولتری است. مسئله بدین‌گونه طرح است، آیا باید انترناسیونالیزم پرولتری را پذیرفت؟ یاد راستای آن کوشید؟ حال تصور بکنید که مجموعه جریان‌هایی که برداشت‌های متفاوتی از اصول از جمله انترناسیونالیزم پرولتری دارند، می‌خواهند بر سر مبانی برنامه ای توافق کنند. راه کارگر باچنین معیار و متدی به جنگ برنامه‌ها در جنبش کمونیستی می‌رود. طبیعی است که با این متدولوژی برخورد به دلیل عدم اشتراک حدوداً معین ایدئولوژیک، همچنین عدم تلاش جهت دست یابی بدان، جنگ برنامه‌ها تلاش عبثی جهت مفربابی جنبش به "وحدت" رزمنده خواهد بود. این متدولوژی دیالکتیک تئوری عام و تطبیقی را مخدوش می‌کند و جنگ بر بستر تئوری عام به نسیان سپرده می‌شود و تئوری تطبیقی عمده می‌گردد. طبیعی است در شرایطی که برداشت‌های متفاوت از تئوری عام وجود دارد "مبارزه در راستای وحدت را متمرکز کردن بر برنامه (تئوری تطبیقی) توافق نظرات را امکان ناپذیر می‌گرداند و هرگامی که در راستای جنگ برنامه‌ها برداشته شود با پراکندگی، تفرقه و عدم توافق‌ها مواجه خواهد شد. از این‌روی متدولوژی فوق بر "تریادهای سنتی" استوار است نه بر بنیاد ماتریالیسم دیالکتیک.

متدولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی ابتدا روی توافق نظر حدوداً معین ایدئولوژیک تاکید می‌کند و آنگاه اشتراک نظرات فوق را می‌بایست با برنامه و اساسنامه تحکیم و تقویت کرد و چون از تئوری عام برداشت‌های همسانی وجود دارد، توافق بر روی مبانی برنامه ای میسر خواهد بود.

---

۱ ـ قطع نامه پلنوم راه کارگر شماره ۲۵ تاکید از نویسنده

۲ ـ قطع نامه پلنوم راه کارگر شماره ۲۵ تاکید از نویسنده

آنچه در مقاله نگاهی گذرا به قطع نامه وحدت "انعکاس یافته" علی‌رغم این‌که معیارهای وحدت را می‌پذیرد ولی آن‌جا که می‌خواهد در پراتیک آن را به کار بندد معیارهای فوق را به بوته فراموشی می‌سپارد و تنها به مبانی برنامه‌ای می‌پردازد، مشخص نمی‌کند که چه تفاوت‌هایی بین مبانی نظری تفکر "چپ" درون سازمان و آنچه تاکنون سازمان از مبانی ایدئولوژیک ارایه کرده است وجود دارد. فقط به برداشت‌های متفاوت نظری با حزب توده ایران اشاره می‌شود و مشخص نمی‌گردد که وجوه افتراق این رفقا با حزب توده ایران در رابطه با احکام مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری چیست؟ بدون مشخص کردن برداشت‌های خود از احکام مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری به نقد برنامه حزب توده ایران می‌پردازد. شایان توجه است که این برخورد در شرایطی از طرف این رفقا بیش برده می‌شود که هیچگونه برنامه‌ای تاکنون ارایه نداده‌اند. تنها به نفی برنامه حزب پرداخته‌اند بدون این‌که جنبه اثباتی در آن وجود داشته باشد.

مقاله "نظری گذرا به قطع نامه..." پس از این‌که برنامه حزب توده ایران را به نقد می‌کشد، نتیجه می‌گیرد که حزب توده ایران، حزبی رفرمیستی است. برخورد فوق، نتیجه کاربست متدولوژی غلط این رفقاست. در این برخورد، رفرمیسم، عمدتا به مثابه یک مقوله اقتصادی و سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته است. در صورتی که رفرمیسم به مفهوم واقعی آن و در عین حال با ایدئولوژی پیوند ناگسستنی دارد. رفرمیست‌ها ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم را مورد تجدید نظر قرار می‌دهند و آن‌را از آموزش انقلابی‌اش تهی می‌کنند. به عبارت دیگر اپورتونیسم (رفرمیسم) تنها پراتیک اجتماعی نیست بلکه در عین حال بازتاب تئوری اپورتونیستی نیز هست. در تئوری، اپورتونیسم از رویزیونیسم نشات می‌گیرد و ماهیت آن نفی یا کاهش خصلت انقلابی تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم تحت بهانه‌های گوناگون است. قانون اساسی اپورتونیسم جایگزین کردن نظریات بورژوایی و خرده‌بورژوایی به جای مارکسیسم ـ لنینیسم انقلابی و سازش ایدئولوژیک در سیاست است. و. ا. لنین رویزیونیسم را نوعی اپورتونیسم می‌نامید. در پراتیک اجتماعی اپورتونیسم به اشکال گوناگونی در تاریخ جنبش کارگری کمونیستی چهره نمایی کرده است.

بررسی لنین از ماهیت طبقاتی این یا آن برآمد اپورتونیستی بر این حکم استوار بود که، "ما نباید اشخاص و گروه‌ها را در نظر بگیریم، بلکه مضمون گرایش‌های اجتماعی آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم و اصول اساسی و بنیادی آن‌ها را از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی پیدا کنیم"[1] بر بستر این درک و. ا. لنین مضمون و اساس مشترک استدلالات اپورتونیستی را اینگونه فرمولبندی کرد و نوشت، خطای همه این استدلالات اپورتونیستی در چیست؟ در آن است که در این استدلالات در حقیقت امر به‌جای تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی، به مثابه یگانه محرک واقعی تاریخ، تئوری بورژوایی پیشرفت "متحد انه"، "اجتماعی" گذاشته می‌شود". (۲) به عبارت دیگر اپورتونیسم مزید بر پراتیک اجتماعی شامل تئوری اپورتونیستی نیز هست.

نتیجه منطقی بکارگیری متدولوژی خطاآلود در مورد "وحدت جنبش کمونیستی" که توسط تفکر "چپ" درون سازمان و همچنین خارج از سازمان ارایه می‌شود، بدانجا منتهی می‌شود که دیالکتیک بین پراتیک اجتماعی و تئوری را می‌گسلند و رابطه مکانیکی را جایگزین رابطه دیالکتیکی بین تئوری عام و تطبیقی می‌کنند. کاربست شیوه فوق به کجا منجر می‌شود؟ و در صورت تعمیق چه دستاوردی را برای تفکر "چپ" خواهد داشت؟

بایستی پذیرفت که اپورتونیسم "راست" و "چپ" آگاهانه و یا ناآگاهانه، اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم را مورد تعرض قرار می‌دهد و فعالانه نقش جهان سوسیالیسم و نیروی رهبری کننده آن را در مبارزه ضد امپریالیستی انکار می‌کند و خصلت طبقاتی خط مشی آن، همچنین تجارب کشورهای سوسیالیستی را رد کرده یا بادید منفی از آن‌ها یاد می‌کند و بالاخص حملاتشان را روی اتحاد شوروی متمرکز می‌کردانند به طور کلی آن سیمای عمومی و مشترکی که از اپورتونیسم راست و "چپ" معاصر و نکات مشترک آن‌ها می‌توان در مختصات تاریخی ـ جهانی معاصر ترسیم کرد عبارت است از، انکار وحدت مارکسیسم ـ لنینیسم، نفی اهمیت جهانی سوسیالیستی و ساختمان جامعه سوسیالیستی، عدول از نقش رهبری طبقه کارگر در تکامل اجتماعی معاصر، چشم‌پوشی از اصول ایدئولوژی و تشکیلاتی ساختمان و فعالیت حزب مارکسیستی ـ لنینیستی، رد و عدم پایبندی به اصول انترناسیونالیزم پرولتری، لغزش به این یا آن موضع ناسیونالیزم، شوروی ستیزی و طرفداری از کمونیزم ستیزی است.

برداشت‌های معین خطاآلود از تئوری و خطای استراتژیک در خط‌مشی سیاسی و تاحدودی برنامه‌ای ضمن آن که نشانه اپورتونیسم یا به عبارت دیگر برخوردهای آمیخته با اپورتونیسم به معنی وسیع کلمه نیست. و. ا. لنین این برخوردها را انحراف از مارکسیسم ارزیابی کرد و نوشت، "انحراف هنوز گرایش قطعی نیست گاهی قابل اصلاح است، گاهی افراد منحرف می‌شوند و یا شروع به انحراف می‌کنند، اما هنوز می‌توانند در مسیر درست قرار گیرند". همچنین راه برون رفت از

---

۱ ـ لنین مجموعه آثار جلد ۲۱ ص ۱۵۲ تاکید از نویسنده.

۲ ـ بازهم درباره کاپیتولاسیون و مابی مجموعه آثار لنین جلد ۱۱ ترجمه تاجیکی

۳ ـ لنین مجموعه آثار جلد ۳۲ ص ۲۵۲ ـ ۲۵۱

"انحراف از مارکسیسم" را بدین‌گونه فرمولبندی کرد، تا مقطعی که انحراف "جنبه نظری دارد، باید به وضوح توضیح و تفسیر شده و حول آن بحث شود"(۱) و مسئله به طور اصولی و همه جانبه طرح شود و مورد ارزیابی قرار گیرد. درست از همین دریچه نگرش است که خطای استراتژیکی را که سازمان و حزب در برنامه سال ۶۰ مرتکب شدند یک گرایش دگماتیستی در حزب و سازمان بود. خطا تا حدودی در مبانی نظری نیز انعکاس داشت. آنجایی که استراتژی مرحله ای رسیدن به سوسیالیسم در چهارچوب تعمیق و شکوفایی جمهوری اسلامی قرار گرفت و در برنامه انعکاس یافت، خطاء خطای استراتژیک بود. واقعیت‌ها نشان داد که ما هرگز بر مبنای استراتژی فوق نمی‌توانستیم انقلاب را به سوسیالیسم فرا برویانیم. از طرف دیگر آن مجموعه نیروهایی را که ما در جبهه متحد خلق به رهبری خمینی راهگشا و محرک پیشرفت انقلاب به‌طور استراتژیک فرمولبندی کردیم خطای دیگر ما بود که در عین حال چشم پوشی از برخی بنیان‌های نظری نیز بود. یک جریان مارکسیستی ـ لنینیستی به لحاظ اصول مجاز است که رهبری یک جریان غیرپرولتری را در جبهه بپذیرد ولی هرگز مجاز نیست، آن رهبری را تبلیغ کند. ما به دلیل تحلیل غلط از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و "خمینی" رهبری این نیرو را پذیرفتیم این نتیجه ارزیابی و تحلیل بسیار غلط بود. اما ما محق نبودیم و نیستیم حتی رهبری یک جریان دموکراتیک انقلابی را هم (در صورت پذیرش رهبری آن) تبلیغ بکنیم. این خطا در عین حال عدول از برخی مبانی نظری نیز بود. همچنین ما در تطبیق تئوری عام با شرایط مشخص کشورمان دچار خطا شدیم، یا به عبارت دیگر گسستگی نسبی بین تئوری عام و تطبیقی ایجاد کردیم که یکی از عرصه‌های تجلی نهایی گرایش دگماتیستی در ما بود. مجموعه این‌ها یک گرایش دگماتیستی یا "انحراف" دگماتیستی بود. و با "دگماتیسم" ناب فرسنگ‌ها فاصله داشت. فرمولبندی حزب کمونیست اتحاد شوروی در کنگره ۲۷ از ریشه‌های خطای خودآموزنده است. در پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به مناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر آمده است، "... می‌بایست بهای گرانی برای بازپس‌نشینی از اصول و شیوه‌های لنینی ساختمان جامعه نوین برای نقض قانونیت سوسیالیستی و قواعد دمکراتیک زندگی در حزب و جامعه، برای اشتباهات اراده‌گرایانه و برای جزم اندیشی در تفکر و لختی در فعالیت عملی پرداخته شود". این فرمولبندی که با وفاداری به متد و روح لنینیسم از خطاهای گذشته ارایه شده است هرگز حزب کمونیست اتحاد شوروی را به جایگاه یک حزب رفرمیستی و اپورتونیستی تنزل نمی‌دهد.

بدون شک سازمان و حزب توده ایران می‌توانند در موارد برنامه ای با هم اختلاف داشته باشند. اما اختلافات هرگز نباید مانع پیشبرد تحکیم و گسترش وحدت با حزب توده ایران گردد. باید مبارزه پیگیرانه ای را در رابطه با موارد اختلاف جهت دست‌یابی به برنامه و اساسنامه واحد پیش‌برد اولین گام واقعی در این راستا، دست‌یابی سازمان به برنامه و اساسنامه است، تا موارد اختلاف برنامه‌ای حزب و سازمان مشخص شود. فقط با قرار دادن پلاتفرم برنامه‌ای سازمانی در مقابل پلاتفرم برنامه‌ای حزب است که اختلافات برنامه‌ای به‌طور روشن و اصولی مشخص می‌شود و بر بستر آن مبارزه در جهت زدودن انحرافات و حل اختلافات و فراروياندن آن به برنامه واحد ادامه می‌یابد. بنابراین برخورد متدیک با وحدت جنبش کمونیستی که در مقاله "نگاهی گذرا به قطع‌نامه وحدت" ارایه شده نه تنها قادر نیست وحدت جنبش کمونیستی را تامین کند بلکه حتی انتقادی به مفهوم مارکسیستی ـ لنینیستی آن ارایه نکرده است. بدون این‌که ماهیت و مضمون برنامه انتقالی مشخص شود، برنامه حزب نفی شده و آلترناتیوی نیز جایگزین آن نگردیده. نتیجه نهایی هم به نفی همکاری دایمی و عمل با حزب توده ایران منجر شده است. متد فوق به سهولت "می‌پراکند" ولی هرگز قادر نیست بنیادگر "وحدت و تجمع" کمونیست‌ها در حزب فراگیر طبقه کارگر ایران باشد.

پایان **محمد**

مرداد ۶۶

۱ـ لنین مجموعه آثار جلد ۳۲ ص ۲۵۲

ملاحظاتی پیرامون "قطعنامه درباره وظایف مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی کارگری ایران" مصوب پلنوم وسیع ۶۵

پیش از یکسال از صدور "قطع نامه"* می گذرد. امروز برای بسیاری از رفقا ممکن است این پرسش که صدور "قطع نامه" مذکور چه لزومی داشته است. سئوالی شگفت انگیز و بی مورد بنماید. اما در واقع امر چنین نیست. شکی هر چند کوتاه در این مورد، و یافتن پاسخی واقعی برای این سئوال، کمک می کند تا دریابیم که امروز، دیگر چه ضرورتی برای بررسی این قطع نامه و تکمیل و یا رد آن وجود دارد.

علت اساسی صدور "قطع نامه" آن بود که آن مرزها و معیارهایی که در سال ۵۹ـ۶۰ (یعنی در زمان تسلط یافتن خط مشی و برنامه راست بر سازمان) برای وحدت، تعیین شده بود، و نیز آن مناسبات و ارزیابیهای سابق سازمان نسبت به تک تک اجزای جنبش کمونیستی کشور، به کلی درهم ریخته بود. وزن و اعتبار ح. ت. ا** که جایگاه اصلی را مناسبات خارجی سازمان در محدوده کشور اشغال کرده بود) به شدت ضربه دیده بود. مشابهت ها و نزدیکی های معین فکری ـ سیاسی میان سازمان و سایر جریانات کشور ایجاد شده بود. و مناسبات سازمان با بخش های مختلف جنبش کمونیستی کشور، دچار آشفتی و هرج و مرج گردیده بود.

برای کمونیست های هر کشوری، بحث درباره جنبش کمونیستی و کارگری کشور خودی، امری است که دارای اهمیت بزرگ ایدئولوژیک ـ سیاسی می باشد. برای آنها، تعیین جایگاه خود در این جنبش، ارزیابی از خصایص و مسائل این جنبش، ترکیب آن، و تعیین نوع مناسبات با اجزای مختلف آن، و اشکال و مضامین تحقق وحدت آن، بخش مهمی از مبارزه کمونیست ها در راه مبارزه برای تحقق برنامه و استراتژی و تاکتیک شان را تشکیل می دهد.

جنبش کمونیستی ایران، دارای سابقه ای تقریبا ۷۰ ساله است. مسئله وحدت در جنبش کمونیستی ایران، تقریبا از همان نخستین سالهای شکل گیری حزب عدالت، مطرح بوده است. و البته در دوره های مختلف ـ دوران فعالیت حزب عدالت ایران و حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران و از دهه چهل به این سو ـ دارای ویژگیهای مختلفی بوده است. وجه مشترک سه دوره اول، این بود که جنبش کمونیستی از یک حزب تکثیل و ترکیب می شد، اختلافات بین کمونیست ها، منجر به شکل گیری سازمانهای مختلف چپ نشده بود. در حالیکه ویژگی دوره چهارم (دهه ۴۰ به این سو) در این است که جنبش کمونیستی و کارگری کشور را احزاب و سازمانها و گروههای مختلفی تشکیل می دهند. (جریاناتی نظیر به اصطلاح حزب کمونیست ایران" کومله را از این جنبش استثناء می کنم). این تعدد گروه ها و جریانات، امر وحدت را، در کنار مبرم بودن آن، پیچیده، مشکل و جدی نیز نموده است. از همین رو، نقد و بررسی قطع نامه مزبور و آشکار ساختن انحرافات آن و کوشش، برای طرح و حل برخی مسائل مربوط به وحدت، امری لازم و حتمی است. این نوشته، "قطع نامه" را در سه بخش بشرح زیر مورد نقد و بررسی قرار می دهد،

۱) مبانی وحدت انقلابی

۲) نقد ارزیابی قطع نامه از جریانات کنونی جنبش کمونیستی و کارگری کشور

۳) مختصری درباره موانع عمده وحدت در حال حاضر.

* * *

I مبانی وحدت انقلابی

در قطع نامه گفته می شود،

"وحدت همه پیروان سوسیالیزم علمی در حزب واحد طبقه کارگر، بر اساس مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و حول برنامه و اساسنامه واحد عملی خواهد شد". (تاکید از من است)

اولا، مبانی برشمرده شده، ناقص و ناکافی است.

ثانیا، این حکم، بسیار کلی و عام است. و فاقد نظر درباره آن عوامل و شروط ویژه ای است که در هر کشوری، معمولا برای وحدت کمونیست ها وجود دارد.

ثالثا، مبانی برشمرده شده، طوری فرمول بندی شده است که معین نمی کند کدام یک از آنها دارای نقش کلیدی و محوری است، سعی می کنم در مورد نکات سه گانه بالا، توضیحات مختصری بدهم.

نخست، تعهد و پای بندی انقلابی،

"اپورتونیست بنابه ماهیت خود، همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید ... همچون مارپین نظراتی که

---

* ـ منظور از "قطع نامه" در این نوشته، همان قطع نامه درباره وظایف مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری کشور مصوب پلنوم وسیع است

** ـ حزب توده ایران

www.iran-archive.com

ناسخ یکدیگرند می‌پیچد و می‌کوشد هم با این و هم با آن "موافق باشد" ... پرنشتین که اپورتونیست در مسائل برنامه‌ای است با برنامه انقلابی حزب "موافق است "در حالیکه بی‌میل نیست "تغییر کلی" در آن صورت گیرد" ولی این عمل را به موقع و صلاح نمی‌داند ...". (۱)

تعهد و پای‌بندی انقلابی به مبارزه در راه تامین هژمونی طبقه کارگر و پای‌بندی صادقانه به اجرای همه تعهدات خود در قبال انقلاب و سوسیالیزم، از مبانی مهم و عام هر وحدت رزمجویانه کمونیست‌هاست." وحدت در دستهای صادق است، در این مورد چیز دیگران نمی‌توان گفت." (۲) مافقط در راه وحدت انقلابیون در کرد ار مبارزه می‌کنیم. انقلابی در کرد اریعنی مبارزه طبقه کارگر و توده‌ها، آن‌هم نه در حرف، بلکه در فعالیت روزمره.

"قطع نامه" با به فراموشی سپردن این اصل مهم، راه را برای ورود اپورتونیزم، بی‌عملی، ناصادق‌ها و "انقلابیون در گفتار" باز می‌کد ارد. این فراموشی به ویژه در شرایط ایران، که جنبش کمونیستی از این بیماری‌ها، رنج‌های طولانی کشیده است، عواقب فاجعه‌باری ـ نظیر سالهای ۶۲ ـ خواهد داشت.

تعهد و پای‌بندی انقلابی و صادقانه در تمام فعالیت‌ها، نسبت به اصول خود، به حقایق، پیروزی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش، نسبت به میثاق‌هایی که هر کمونیست مبارز، با آرمانهای خود، با وجدان انقلابی خود، با آزادی، و با توده‌ها بسته است، یاری، این تعهد و پای‌بندی، آن چیزی است که به سایر "مبانی" وحدت، شفافیت، روح و موجودیت واقعی و انقلابی می‌بخشد. اگر سایر مبانی وحدت، مغز وحدت را تشکیل دهند، تعهد و پای‌بندی، قلب این وحدت است.

تعهد و پای‌بندی، با پراتیک همان نیست. زیرا که نه فقط شامل پراتیک، بلکه شامل تئوری نیز می‌باشد. مثلا یک برنامه انقلابی، خود مبین تعهد و پای‌بندی ایدئولوژیک ـ تئوریک تدوین کننده آن به مارکسیسم لنینیسم و به انقلاب در کشور خویش است. و با ارائه خطمشی و تاکتیکهای انقلابی که در خدمت اهداف استراتژیک و برنامه‌ای باشد، مبین تعهد و پای‌بندی عملی ارائه کننده آنست به برنامه و اهداف استراتژیک خود و ...

بهترین نمونه تعهد و پای‌بندی انقلابی، زندگی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های لنین است. او که همیشه خود را شاگرد مارکس می‌دانست، ضمن دفاع قاطع از مارکسیسم، آنرا با دوران تاریخی جدیدی که آغاز شده بود، و نیز همچنین با شرایط مشخص روسیه، تطبیق نموده، و تکامل داد.

در همان ایام، بودند شخصیت‌هایی نظیر کائوتسکی و پلخانف، و پرنشتین که مدعی بودند تنها پای‌بندی آنها به مارکسیسم و انقلاب، واقعی است. اما پای‌بندی آنها، پای‌بندی دگماتیستی و (درمورد پرنشتین) پای‌بندی رویزیونیستی!! بود. علیرغم نقش برجسته کائوتسکی و پلخانف در دوره‌ای معین، آنها نتوانستند به تکامل مارکسیسم و پیروزی انقلاب خدمت کنند و عاقبت به ورطه خیانت در افتادند.

در تاریخ کوتاه سازمان ما هم می‌توان نمونه‌های مثبت و منفی تعهد و پای‌بندی را مشاهده کرد. پویایی دائمی سازمان و تلاشش برای تکامل خویش، نشانه پای‌بندی و تعهد رهبران آن به مارکسیسم و انقلاب بود. و اگر این پای‌بندی و تعهد، در سالهای پس از انقلاب نیز محافظه، حمایت و تقویت می‌شد. آنگاه نه پای‌بندی کودکانه و دگماتیستی اشرف، نه تعهد و پای‌بندی آنارشیستی و دگماتیستی اقلیت و سایر رفقا، حداقل نه به آن حد و اندازه که اتفاق افتاد منجر به تضعیف سازمان می‌شد، و نه آنطور که در سال ۵۹ ـ ۶۰ اتفاق افتاد، اکثریت سازمان در مقابل برنامه و خطمشی ح.ت. او هم چنین در مقابل رژیم جمهوری اسلامی، آن گونه از خود بیخود می‌شد.

اما بر اساس چه معیار و مشخصاتی می‌توانیم اولا، تعیین کنیم که کدام جریانات مارکسیستی ـ لنینیستی، جریاناتی متعهد و پای‌بند هستند، و ثانیا بتوانیم تعهد و پای‌بندی لنینی را از دگماتیزم و تعصب خشک مغزانه، چپ و راست، و از اپورتونیزم و رویزیونیزم "چپ" و راست مجزا کنیم؟

لنین می‌گوید،

"آنچه بر سر مارکسیست‌های پس دانشمند و رهبران انترناسیونال دوم که به سوسیالیزم وفادار بودند ... آمد می‌تواند (وباید) درس عبرت سودمندی باشد. آنها ضرورت تاکتیک توام با نرمش را کاملا درک می‌کردند. دیالتیک مارکس را آموخته بودند و به دیگران می‌آموختند، ولی درکاربرد این دیالتیک چنان اشتباهی مرتکب شدند. و یا در عرصه عمل، چنان خود را از دیالتیک بی‌بهره نشان دادند، و در زمینه ارزیابی چگونگی دگرگونیهای سریع اشکال و درک تراکم سریع محتوی تازه در اشکال کهنه چنان ناتوان از کار در آمدند که سرنوشتی چند آن بهتر از ... پیدا نکردند. علت اساس ورشکستگی آنها این بود که "محور تماشای" شکل معین و واحدی از رشد جنبش کارگری و سوسیالیزم شدند، یکجانبه بودن آنرا از یاد بردند، از روبرو شدن با تحول ناگهانی و سریعی که به حکم اوضاع و احوال عینی ناگزیر شده بود ترسیدند، و به فکر از حقایق ساده و از برشده و در نظر اول تردیدناپذیری چون، سه از دو بزرگتر است ادامه دادند ولی سیاست بیشتر به جبر می‌ماند تا به حساب و از آن هم بیشتر به ریاضیات عالی می‌ماند تا ریاضی مقدماتی..." (۳)

او چند سطر جلوتر ضمن تاکید بر عمده بودن خطر آئین‌پرستی راست در دوران خود، می‌گوید، "تنها آئین‌پرستی سطحی راست اشتباه نیست، آئین‌پرستی سطحی چپ نیز اشتباه است" (۴)

او در همین کتاب می‌گوید،

"روسیه، مارکسیسم را در نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح، واقعاً با خون دل فراگرفت. بدین معنی که آنرا در طول نیم قرن به بهای رنجها و قربانیهای بی‌سابقه، قهرمانی انقلابی بیمانند، صرف نیروی عظیم تصورناپذیر، و تلاش‌های جانبازانه در راه پژوهش و آموزش، آزمایش در عرصه عمل، سرخوردگی‌ها، واپسی‌ها، و مقایسه با تجربه اروپا، دریافت." (۵)

در کتاب "انقلاب‌ها در جهان معاصر" نکات جالبی است که قابل ذکر است،

"حزبی که مدعی نقش پیشاهنگ می‌گردد، به منظور تحقق عملی این نقش، تدابیر زیرین را اتخاذ می‌نماید،

اولاً، این حزب بطور خستگی‌ناپذیر، ابتکار و ثابت قدمی از خود نشان می‌دهد.

ثانیاً، جهت تایید نقش پیشاهنگ، به کار روزمره انقلابی هر عضو حزب می‌پردازد.

ثالثاً، حزب پیشاهنگ، باید جرات فکر، دوراندیشی، مهارت دیدن تمام پدیده‌های نوین و مترقی، ظرفیت انقلابی کاربری و استعداد تعیین راه پیشرفت را داشته باشد.

رابعاً، حزب انقلابی، بصورت پیگیر و روزمره، از مصالح تمام مردم دفاع به عمل می‌آورد.

خامساً، پیشاهنگ واقعی، آمادگی و بیداری انقلابی، استعداد انجام عملیات قطعی، درجه عالی بسیج سیاسی و قابلیت نهرد را از خود نشان می‌دهد." (۶)

تاکید بر تعهد و پای‌بندی کمونیستی به مثابه یکی از پایه‌های وحدت، نه فقط از این لحاظ ضروری است که در کنار بی‌عملی، فرصت طلبی و اپورتونیزم، هیچ وحدت انقلابی شکل نخواهد گرفت، بلکه از این لحاظ هم (که اهمیت کمتری ندارد) ضروری است که بدون تعهد و پای‌بندی به امر وحدت، و اتوریته و نیروی منبعث از آن، هرکوششی برای وحدت جنبش کمونیستی کشور، تبدیل به شعارهای پوچ شده، در نیمه راه متوقف، و نیمه کاره می‌ماند، و همچون نهری در شنزار تولئه‌ها، اتهامات، فشارها، و سنگ اندازی‌ها فرو خواهد رفت. تاریخ کشور ما و سایر احزاب برادر، از این نمونه‌ها فراوان دارد.

امروز، تعهد و پای‌بندی همه طرفداران بازسازی انقلابی سازمان، نسبت به حقانیت مبارزه بر علیه اپورتونیزم، و همه انواع کهنگی در سازمان، نسبت به حفظ و تکامل نتایج تئوریک ـ سیاسی هر چند مختصری که در این رهگذر ایجاد شده است، و نسبت به ادامه این مبارزه، یک ضمانت مهم در ایجاد زمینه‌های یک وحدت انقلابی و پایدار در درون سازمان و در درون جنبش کمونیستی کشور است.

دوم، مبانی وحدت‌ترکیبی از مبانی عام و شروط و عوامل ویژه است. اگر مبانی عام در همه کشورها ثابت اند، برعکس شروط ویژه در هر کشور، و حتی در دوره‌های مختلف تاریخ یک کشور، گوناگون هستند.

تجربه تاریخی ح. ک. ا. ش در سالهای ۱۹۱۲ ـ ۱۹۱۴ ـ قبل و بعد از کنفرانس پراگ ـ در این زمینه آموزنده است.

"رهبران انترناسیونال دوم ... در ژوئیه ۱۹۱۴ گویا "برای تبادل نظر" درباره اعاده وحدت در حزب س. د. ک. ر. مشاوره در بروکسل برپا نمودند. بلشویکها با شرطهای زیرین در این مشاوره شرکت کردند،

ـ تائید قطعی و بلاشرط تصمیمات حزب، راجع به انحلال طلبی

ـ قبول اینکه در صفوف حزب، مخالفت با کار پنهانی و اعتصاب‌های توده انقلابی، تبلیغ برای حزب علنی کارگری و علیه شعارهای برنامه‌ای حزب در مورد جمهوری دمکراتیک و مصادره ارضی ملاکان مجاز نیست" (۷)

لنین در مقاله‌ای در سال ۱۹۱۲ در همین مورد چنین توضیح می‌دهد،

"برای برقراری مجدد اتحاد با آنها (انحلال طلبان) در عرصه خارج از دما چنین شرطهایی ضروری اند،

۱) پذیرفتن کامل و بی‌چون و چرای پنهان‌کاری (در عمل)، اطاعت بی‌گفتگو از تصمیمات ... آن، وتعهد به راه ندادن مطلق به خرده‌گیری بر علیه آن در مطبوعات.

۲) پذیرش کامل و بی‌چون و چرای این که سه خواسته اساسی پیشنهادی طبقه کارگر، وظیفه اساسی کنونی می‌باشد. اجرای کار به همین معنا و دست کشیدن از تمایلات لیبرال ـ رفرمیستی که به ترک کردن وظیفه کهنه (وظیفه انقلابی حزبی) دعوت می‌کند.

۳) دست کشیدن از تمام تغییرات در برنامه مارکسیست‌ها (خودمختاری فرهنگی ـ ملی) و پذیرش بی‌گفتگوی برنامه‌ای که در سال ۱۹۰۳ تدوین شد.

۴) اطاعت کامل از تصمیمات کارگرانی که از لحاظ مارکسیستی متشکل هستند، در مورد مسائلی که مربوط به جنبش اعتصابی می‌باشند، ودست کشیدن از مبارزه بر علیه آن بنام "سرکرمی اعتصابی".

۵) پذیرش تاکتیک مستقل پرولتری در عمل و دست کشیدن از پایین آوردن وظایف طبقه کارگر برای بلوک‌بندی با لیبرال‌ها.

۶) پذیرش اینکه لازم است در مسئله کار در میان اتحادیه ... تصمیمات کنگره بین المللی سوسیالیستی در اشتوتگارت و ... راهنمای عمل قرار گیرد.

۷) ترک کردن پرشیب پرپایی سازمانهای کارگری از روی اصل ملی، برپا کردن سازمانهای واحد در لهستان و کشور شمال

غربی و ..." (۸)

در شروطی که فوقا از لنین نقل گردید شرطهای ۱ و ۴ و ۶ و ۷ خاص شرایط ویژه آن موقع روسیه هستند و معمولا در برنامه و اساسنامه نمی‌توانند قید شوند.

در کشور خود ما، در رابطه با انجام وحدت پاح. ت. ا. این شروط ویژه ـ با فرض محال وحدت در سایر مبانی عام ـ نیز عمل می‌کنند که مستلزم نظر واحد در باره آنهاست. از جمله، درک واحد از ماهیت سیاست‌های ما و ح. ت. ا در سالهای انقلاب بهمن، و نیز برخی نکات مهم و بحث انگیز در تاریخ ح. ت. ا.

احتیاجات بی اساس و خلط مبحث و هیاهو پیرامون اینکه این گونه "مبانی تراشی‌ها" و "خاص وعام کردن‌ها" به معنای وحدت نکردن است (یعنی همان استدلال‌های سالهای ۵۹ ـ ۶۰) نتیجه‌ای جز همان که در سالهای ۶۰ به بعد به بار آمد عاید نخواهد کرد.

ما باید با روحیه‌ای مثبت، با سعه صدور، و با آگاهی بر ضرورت و فوریت وحدت کمونیست‌ها در ایران، مسئله وحدت را مورد توجه قرار دهیم، و از در افتادن به ذهنی گری برحذر باشیم. و در عین حال این حقایق مسلم، نباید موجب کنار گذاشتن آن اصول و واقعیاتی گردد که نقش اساسی در تحقق یک وحدت انقلابی دارند. لنین حتی در زمانی که جذب نیروی پشتیبان، برای حفظ کشور شوراها و برای تقویت انترناسیونال شوپای کمونیستی ضرورت مبرم داشت چنین نوشت:

"کنگره از این موضوع امتناع ورزید که احزابی را که نظیر احزاب نامبرده خارج شده از انترناسیونال دوم یا زرد، هنوز نمایندگان متنفذ منشویزم، سوسیال خیانت پیشگی، و اپورتونیزم را در صفوف خود حفظ نموده اند، فورا به صفوف انترناسیونال کمونیستی بپذیرد ... کنگره ضمن یک سلسله قطع نامه های کاملا صریح، هر نوع راهی را برای اپورتونیزم سد کرد." (۹)

سوم، مبانی که برای وحدت برشمرده شده اند، مجموعه بهم پیوسته ای را تشکیل می‌دهند، اما در این مجموعه، هر یک از مبانی مذکور، دارای نقش و جایگاه ویژه‌ای است. نقش این عوامل در این مجموعه، ممکن است در شرایط گوناگون بطور موقت تغییر کند. با این حال، فرمول بندی مبانی مذکور باید با این نظریه انجام گیرد که برنامه نقش محوری و کلیدی در این مجموعه دارد. برنامه یک حزب کمونیست، آئینه ای است که قابلیت حزب را در درک انقلابی از مارکسیم لنینیسم، و قدرت و توانایی آن، شناخت دقیق ویژگیهای کشور خود و تلفیق این دو با زناب می‌دهد. "باید وحدت ایدئولوژیکی را بوسیله برنامه حزب تحکیم و تقویت بخشید." (۱۰) "موجودیت حزب بودن برنامه امکان پذیر نیست. و چنین حزبی قادر نخواهد بود در تمام سیر تکامل حوادث، خطمشی خود را حفظ نماید" (۱۱) "برنامه همیشه پرچم در حال افتراز علنی است. و دنیای خارجی از روی این پرچم درباره حزب قضاوت می‌کند" (۱۲)

درک اهمیت کلیدی برنامه، زمانی بیشتر روشن می‌شود که ساختار یک برنامه واقعی کمونیستی، اجزای مهم آن، و آن مسائلی که یک برنامه باید شامل آنها باشد، به شیوه‌ای علمی فهمیده شوند. درک کنونی رهبری سازمان از برنامه حزب کمونیست، همان درک مغشوش ح. ت. ا. است. بر اساس این درک مغشوش، برنامه یک حزب کمونیست تقریبا با "وظایف" آن دولتی که می‌باید سرکار بیاید یکسان گرفته می‌شود. و بخش عمومی و مقدمه برنامه بسیار کمرنگ می‌شود. و برخی اصول و مسائلی که اگر چه جنبه نظری و تئوریک دارند، اما دارای اهمیت پایه ای ایدئولوژیک و برنامه ای می‌باشند، از آن بکلی حذف می‌گردد. (نظیر ضرورت رهبری طبقه کاگر در انقلاب دمکراتیک ـ ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ـ ضرورت درهم شکستن انقلابی دستگاه دولتی کهنه ـ ضرورت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم ـ و ...). و برنامه حداقل، بجای برنامه جامع حزب کمونیست گذاشته می‌شود.

"برنامه، یک نظام همه جانبه و فراگیر تعیین کننده عمل انقلابی است. برنامه روشنگر راه دراز مدت و تمام و کمال مبارزه پرولتاریا تا مرحله سوسیالیزم است. برنامه آنچنان نظامی از اهداف و روش‌ها ... است که چنانچه بصورت همه جانبه به اجرا در آید به تحقق سوسیالیزم ختم می‌شود ... برنامه و همه عناصر ایدئولوژی طبقه کارگر را بر تر ایط مشخص ملی منطبق کرده و ..." (۱۳)

بخاطر همین جامعیت برنامه است، که در مارکسیسم، محور وحدت قرار گرفته است. بدون داشتن برنامه ای انقلابی بر اساس مارکسیسم لنینیسم، برای پیروزی انقلاب و سوسیالیزم، و تصریح ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و تحقق دیکتاتوری پرولتاریا، هرگونه ادعایی مبنی بر وفاداری به انترناسیونالیسم و هسته اساسی آن، سوسیالیزم واقعا موجود، به شعاری دروغین تبدیل می‌شود. چنین برنامه ای، نشانه تعهد و پای بندی ایدئولوژیک حزب به امر مارکسیسم و انقلاب است.

II نقد ارزیابی قطعنامه از جریانات کنونی جنبش کمونیستی و کارگری کشور

موضع صریح "قطع نامه" در قبال جریانات مختلف جنبش کمونیستی کشور، ارزیابی از آنها، تعیین جایگاه آنها، و نوع مناسبات با آنها، بطور کلی درد و بخش متجلی است، الف ـ قبال ح. ت. ا.

سح. ت. ا. حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است.

ـ تحکیم و گسترش وحدت فکری ـ سیاسی پاح . ت . ا وظیفه جدی سازمان است .
ـ سازمان پیکیرانه در راه گسترش همکاری ، اتحاد عمل ، مشاوره و همفکری ، و ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه پاح . ت . ا تلاش می کند .
ـ وحدت ح . ت . ا . و سازمان ، استخوان بندی حزب واحد طبقه کارگر ایران است .

ب ، در قبال سایر جریانات ،
ـ میان سازمان و آنها هیچ وحدت فکری ـ سیاسی وجود ندارد .
ـ سازمان در راه تامین وحدت فکری ـ سیاسی با آنها تلاش می کند .
ـ سازمان پیکیرانه در راه اتحاد عمل و همکاری (مشاوره و همفکری حذف شده است) با این سازمانها تلاش می کند . اگر برخی تعارفات ، و برخی نظرات تحمیل شده بر قطع نامه از جانب بینش انقلابی را کنار بگذاریم ، ارزیابی قطع نامه از این جریانات اساساً چیزی در حد همان "کروهکها" "تروپچه های بوک" است که در سالهای ۵۹ ـ ۶۰ به آنها اطلاق می شد .
در گزارش هیئت سیاسی به پلنوم وسیع ، موضع رسمی فوق الذکر سازمان نسبت به جنبش کمونیستی کشور ، بطرزی گویا و موجز چنین بیان شده است ،
"سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و ح . ت . ا کردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران و دیگر سازمانهای مارکسیست نسبت به نیروهای (!!) این جنبش را تشکیل می دهند ." (۱۴)
خصوصیات اساسی بینش حاکم بر این "قطع نامه" چنین است ،
ـ "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" یا همان اپورتونیزم .
ـ دگماتیزم و ساده نگری
ـ تنگ نظری و "سکتاریسم از خود راضی بودن" (۱۵)
تلاش می کنم تا به دو دلیل ، حکم فوق را توضیح دهم .
دلیل اول ، ارزیابی "قطع نامه" از جنبش کمونیستی و کارگری کشور ، همان ارزیابی سالهای ۵۹ ـ ۶۰ سازمان است که در نتیجه غلبه "انحراف به راست" بر سازمان ، ارائه گردیده بود . در فاصله میان سال ۵۹ تاکنون و حتی از مقطع پلنوم وسیع سال ۶۵ "تغییرات مهمی به شرح زیر ایجاد شده بود ،
پلنوم وسیع ، خط مشی و برنامه شکوفایی رژیم خمینی را به درستی "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" ارزیابی کرد . در نتیجه این امر مهم ، سازمان ، از لحاظ ارزیابی از برنامه و خط مشی خود در یکی از مهم ترین دوره های تاریخ کشور ، و از لحاظ ارزیابی از بزرگترین حادثه تاریخ معاصر کشور (انقلاب بهمن و مسائل ناشی از آن) از ح . ت . ا دور گردید . و به لحاظ برخی موارد ، به سایر سازمانهای چپ نزدیکی و مشابهت پیدا کرد . اگر پلنوم موفق می شد که ریشه های تئوریک و برنامه ای این "انحراف" را تدوین کند . حدت و عمق این دوری از ح . ت . ا و دستگاه فکری ـ سیاسی آن عیان تر می گردید .
تا همان ایام تدوین "قطع نامه" ، موضع سازمان در قبال لیبرالها ، مجاهدین خلق ، در قبال چشم انداز بحران جامعه ، در قبال ساخت اقتصادی ـ اجتماعی کشور ، تضادها ، و آرایش طبقاتی و سیاسی جامعه ، بحران درون حاکمیت و ... دارای اختلافات آشکار با ح . ت . ا بود . این موارد اختلاف نیز ، در یک سو وحدت فکری ـ سیاسی سازمان و ح . ت . ا را در هم ریخته بود ، و از سوی دیگر به میزان وحدت فکری ـ سیاسی با سایر سازمانهای چپ کشور افزوده بود .
علاوه بر تغییرات فوق الذکر که همگی در اسناد رسمی سازمان منعکس شده اند ، تغییرات مثبت و قابل توجهی در روحیه ، افکار و نظرات اعضاء و کادرهای تشکیلات سازمان روی داده بود که نتوانسته بود در هیچ سند رسمی سازمانی بازتاب بیابد .
خلاصه کنم ، در هنگام تدوین "قطع نامه" تغییرات مهمی در عرصه های زیرین در حیات سازمان وقوع یافته و در حال گسترش و تعمیق بود ،
ـ در عرصه ارزیابی از برنامه و خط مشی سازمان در سالهای ۵۷ ـ ۶۱
ـ در عرصه خط مشی و برنامه در طول سالهای ۶۱ ـ ۶۵
ـ در عرصه روحیات ، تفکر و اندیشه تشکیلات
در اینجا لازم است قید کنم که "قطع نامه" حدود دو سه ماه بعد از کنگره ۲۷ ح . ک . ا . ش ـ که از حوادث مهم آن لحظات در عرصه جهانی بود ـ تنظیم شده است . کنگره ۲۷ ح . ک . ا . ش ، یک سلسله مسائل تئوریک کاملا نوین را به مقیاس جهانی مطرح کرده بود ، و نشان می داد که دوران جدیدی از بازنگری های عمیق به تئوری و پراتیک در جنبش جهانی کمونیستی بطور جدی آغاز شده است . کنگره ۲۷ نه فقط آغاز ، بلکه به یک معنا ، پایان یک سلسله بحث های جدی در ح . ک . ا . ش و برخی احزاب دیگر بوده است که از سالهای قبل آغاز شده بود . من بدون آنکه قصد جنجال تبلیغاتی داشته باشم ـ که در مبارزه جدی ایدئولوژیک ، جایی برای جنجال تبلیغاتی جهت اثبات نظرات نباید وجود داشته باشد ـ به جرات

می‌توانم بگویم که اگر رهبری سازمان، جهان معاصر و قلب آن جنبش جهانی کمونیستی را، از نگاهی ساده‌بین و دگم نمی‌نگریست، ای بسا سریع‌تر و آگاه‌تر به اصلاح لازم سازمان تن می‌داد، و می‌دید که برخی قرارها و تزهای حاکم بر دستگاه فکری ـ سیاسی ما (نظیر تز "راه رشد غیرسرمایه‌داری با رهبری غیرپرولتری و بویژه انطباق این تئوری با ایران، تزهای نظیر منطبق کردن نقش مبارز ضد امپریالیستی، بی‌توجهی به دمکراسی سیاسی، و ...) چگونه در کشور ما بحث و بررسی‌های زنده به نقد و بررسی کشیده می‌شدند.

"قطع‌نامه" به هیچ یک از این دگرگونیهای آشکار و مهم، توجهی نکرد. و همچنان به‌شیوه‌ای دگماتیستی، این تغییرات را که مغایر با "انحراف به راست" تسلط‌برخود می‌دید، نادیده گرفت. و همان ارزیابیهای واهی سابق را ارائه داد.

دلیل دوم، ارزیابی و خط مشی غلط "قطع‌نامه" درباره جنبش کمونیستی و کارگری کشور، محصول متد و زاویه نگرش ویژه‌ای نیز می‌باشد که در کشور ما از دیرباز تسلط ت. ا. یکار گرفته می‌شد. بر اساس این نگرش، در کشورهایی که در آن‌ها حزب کمونیست مورد شناسایی جنبش جهانی کمونیستی وجود دارد، هیچ دلیلی و مطلقا هیچ دلیلی برای توجیه وجود سازمانهای متعدد، مارکسیستی لنینیستی نمی‌تواند وجود داشته باشد. و حقیقت تماما در انحصار این حزب است.

بر اساس همین متد است که در سازمان، معتقدین به دمکرات انقلابی بودن سازمان تا سال ۵۹، با این حکم صحیح سند ارزیابی از برنامه و سیاست سازمان در سالهای ۵۷ـ۶۱ مخالفت می‌کنند که می‌گوید:

"جریان مارکسیستی لنینیستی فدائیان خلق ایران، طی همین سالها (دهه چهل) در شرایطی که جنبش کمونیستی ایران از تداوم بحران همه جانبه‌ای (اضافه می‌کنم که از جمله ناشی از انحراف اپورتونیستی ح. ت. ا. بود) رنج می‌برد تشکیل شد."

و ح. ت. ا. نیز با همین متد است که عقیده مشابه مخالف دارد. (۱۶)

دبیر کل ح. ک. السالوادور، در این زمینه، تجارب احزاب امریکای لاتین را چنین جمع بندی می‌کند:

"این مفهوم جامعه و کهنه که ح. ک بمثابه تعریف "حزب طبقه کارگر"، پیشاهنگ نبرد ضد امپریالیستی و نبرد برای سوسیالیسم و غیره است، ظرفیت ما را برای درک اینکه در شرایط اجتماعی ـ سیاسی (طبقاتی) که بوسیله سرمایه‌داری وابسته در امریکای لاتین پدید آمده، غیرممکن است که این سازمانهای چپ مسلح پدید نیایند و وجود نداشته باشند و تضعیف و حتی مسدود می‌کند." (۱۷)

ما باید به این سئوال، پاسخ واقعی بدهیم که عوامل پیدایی سازمانهای مارکسیست لنینیست متعدد در جنبش کمونیستی کشور کدام اند؟ بدون پاسخ به این سئوال، حتی با داشتن برنامه و سیاستی انقلابی نیز، قادر نخواهیم بود ویژگیهای تحقق وحدت در کشورمان را دریابیم.

خورخه هاندل، در این‌باره تجارب کشور خود را چنین ارائه می‌دهد:

"در میان عواملی که رشد سازمانهای انقلابی خارج از چارچوب تشکیلاتی ح. ک. السالوادور را ممکن گردانید. مهمترین عوامل همان خصوصیات رفرمیستی (ح. ک.) که من قبلا بر شردم و عدم درک مشکلات و امکانات عملی سازماندهی و توسعه نبرد مسلحانه در شرایط کشور... می‌باشند." (۱۸) اوسپس به تشریح مشروح دلایل عینی رشد این سازمانها می‌پردازد.

م. س. آ فایف ضمن اشاره به پیدائی سازمانهای چپ مارکسیست لنینیست در سالهای ۶۰ـ۷۰ می‌گوید:

"چنین اوضاعی، ... پروسه قانون‌مند (از لحاظ تاریخی) و ضرور (از لحاظ سیاسی) یافتن راههای کاربرد خلاق اندیشه‌های مارکسیستی لنینیستی منطبق با شرایط خاص محیط‌خاور زمین را تائید می‌کند." (۱۹)

تحلیل اخیر، بیشتر برای توضیح تشکیل سازمان مادر دهه چهل مناسبت‌تر است تا برای توضیح شکل‌گیری سازمان‌های مارکسیستی لنینیستی که بعدها شکل گرفتند. این سازمان‌ها که عمده‌ترین‌شان "راه کارگر" "سازمان فدائیان خلق ایران" "سچفخا ـ اقلیت" و "سازمان آزادی کار (فدائی)" هستند از سال ۱۳۵۸ (آغاز دهه میلادی) ایجاد شده‌اند. اغلب آنها از بدنه اصلی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران انشعاب کرده‌اند. شکل‌گیری آنها عمدتا تحت تاثیر شیوه‌های خرده بورژوائی ـ بحران، وحل وفصل غیر دموکراتیک مهم ترین مسائل مورد مشاجره ونقش مکرر وتوجیه‌ناپذیر قرارها وتصمیمات جمعی توسط اکثریت ودراعتراض به تقویت گرایش اپورتونیستی سازمان صورت گرفته است. گرایش اپورتونیستی چپ و انفرادمنشی روشنفرانکه انقلابی نیز روند شکل‌گیری جداگانه آنها را تقویت وسرعت بخشید.

تدوین یک خط مشی متجانس از سوی ما در قبال این جریانات متعدد در جنبش کمونیستی کشور، مستلزم طرد تحلیل جامعه‌شناسانه مبتذل وعینیت گرائی است که جز تحولات در ساختار طبقاتی، سرریز اقشار جدیدی به صفوف پرولتاریا و تشدید فعالیت خرده‌بورژوازی، شکست انقلاب و... (یعنی همان تحلیل‌های جامد آشنا که فقط برخی واقعیات وحقایق راهمراه دارد) حاضر نیست چیز دیگری بگوید. زیر تاثیر چنین تحلیل‌هائی است که "قطع‌نامه" "سایر جریانات مارکسیستی لنینیستی را فقط "نیرو"ی جنبش ارزیابی می‌کند.

این بحث ارزش پی‌گیری و بررسی مشروح دارد.

* * *

www.iran-archive.com

با توجه به آنچه گفته شد، ارزیابی قطعنامه می‌بایست چنین می‌بود:

۱ ـ س.ت.ا با توجه به تاکید مجددش بر برنامه انحراف به راست و اپورتونیستی سالهای ۵۷ـ۶۱ و ادامه آن بمثابه یک برنامه کمونیستی، زیر تسلط اپورتونیزم و آلودگیها رفرمیستی دیرپای خویش است. مناسبات ما با آن. مناسبات بایستی جریان اپورتونیستی راست درچهارچوب جنبش کمونیستی و کارگری کشور است. ارزیابی س.ت.ا بمثابه حزب طراز نوین طبقه کارگر، یک ارزیابی کاملا خطا است.

اتحاد عمل ما با س.ت.ا منوط به برداشتن گامهایی از سوی سازمان در راه مرزبندی با انحرافات این حزب است. این حکم، هرگز به معنای تصدیق این نقطه‌نظر آنارشیستی نیست که س.ت.ا را می‌خواهد طرد و بایکوت کند. همین‌طور، این حکم هیچ قرابتی با این عقیده نادرست ندارد که اتحاد عمل با س.ت.ا را منوط به انتقاد از خود این حزب می‌نماید. بلکه این حکم برخاسته از مناسبات ویژه سازمان و س.ت.ا در طول سالهای گذشته است. مناسباتی که در ذهن کارگران و توده‌های مردم، ما و س.ت.ا را یک برنامه در دو سازمان معرفی کرده است.

۲ ـ میان سازمان ما و سایر سازمانهای مارکسیستی لنینیستی (حتی در همان مقطع تدوین قطعنامه) مشابهت و نزدیکی‌های معین فکری ـ سیاسی ایجاد شده بود. این موضوع هم در گزارش سیاسی پلنوم ۶۳ و هم در گزارش سیاسی پلنوم ۶۵ بازتاب یافته بود. در مواضع این سازمانها، برخی حقایق و نتیجه‌گیری‌های صحیح و اصولی درباره برخی مسایل مربوط به انقلاب بهمن و ساخت اجتماعی ـ اقتصادی کشور، اوضاع سیاسی و انقلاب پیش برده منعکس شده اند. برخی از آنها توانستند پاره‌ای پیمایی‌های خود را تا حدودی بهبود بخشند. اما آنها همچنان از بیماری سکتاریسم و دگماتیسم چپ رنج می‌برند. آنها هنوز روند تدوین کامل خط‌مشی و سیاست خود را طی می‌کنند.

خط‌مشی ما در قبال آنها، برقراری و گسترش اتحاد عمل است. باید به پیچیدگی این گسترش اتحاد عمل واقف بود. این واقعیت که هم سازمان و هم آنها روند تحولات سیاسی ـ ایدئولوژیک را طی می‌کنند، این پیچیدگی را دوچندان می‌نماید. نفوذ محدود توده‌ای آنان نباید موجب بی‌توجهی به تقویت مناسبات سازمان با آنها گردد.

این ارزیابی‌ها، در طول هر چند وقت و به تناسب تغییر واقعیات، باید اصلاح و تکمیل گردند.

* * *

در همین بخش، لازم است که درباره اتحاد عمل نیز مختصر بحث انجام گیرد.

اتحاد عمل سازمانهای چپ در روند مبارزه در راه وحدت این نیروها با یکدیگر نقش پر اهمیتی دارد. می‌توان گفت که هم عموما و هم خصوصا، وحدت جنبش، بدون اتحاد عمل قابل تصور نیست. این دو مقوله ضمن اینکه دو چیز متفاوت هستند ولی بهم مربوطند. درک آنحرافی، "چپ" و راست و افراط و تفریط در تمایز میان این دو مقوله ضررهای بزرگی به امر وحدت و اتحاد عمل اصولی وارد آورده است. از یکسو، چپ روها با پیش کشیدن شرطهائی به کلی غیر منطقی برای اتحاد عمل، آنرا با وحدت برابر می‌کنند. و از سوی دیگر، تفکر راست، با نفی هرگونه شرطی در عمل، این دو مقوله را یک مقوله قلمداد می‌کند. مواضع رسمی سازمان ما، امروز عمدتا زیر تاثیر برداشت راست از این دو مقوله قرار دارد.

سازمانهای چپ، ارگانیسم‌های فعال و زنده در جامعه هستند. شرایط اجتماعی هر دم در حال تغییر است. این تغییرات، عینی است و مستقل از اراده این سازمانها، آنها را زیر تاثیر خود می‌گیرد. کلیه طبقات و اقشار جامعه، توسط احزاب سیاسی خود و یا به اشکال دیگر، بر این سازمانها فشار وارد می‌آورند. مناسبات میان این سازمانها نیز، در معرض انواع تاثیر گذاری‌های مثبت و منفی جامعه قرار دارد. ذهنی خواهد بود اگر تصور شود که همه این سازمانها به یک میزان، به یک نحوه و در یک زمان قدرت تشخیص این تاثیرات، تحلیل پدیده‌ها و راه مقابله با آنها را دارند. همه این مسائل اتحاد عمل میان این سازمانها را که شکل خاصی از مناسبات میان آنها را تشکیل می‌دهد، از یکسو ضروری می‌نماید، و از سوی دیگر قواعد، اصول و شروط این اتحاد عمل را از طریق ایجاد مکرر پدیده‌ها و مسائل تازه و پیچیده، دستخوش اختلال ساخته، نقاط اشتراک را تضعیف می‌کند.

هنر یک سازمان جدی مارکسیستی لنینیستی، نشان دادن ابتکار و خلاقیت انقلابی است. نه اصرار و به اصطلاح قاطعیت دگماتیستی. این درک مطلق‌گرایانه را باید به کنار زد که گویا هرگونه مخالفت با اتحاد عمل‌های معین و یا در لحظات معین، میان دو جریان چپ، آنارشیزم و سکتاریسم است. پایه فلسفی این درک درنفی تضاد بمثابه هسته اساسی وحدت نهفته است. طرداران این درک، برخلاف مارکسیسم، تضاد را امری مزاحم و اضافی برای وحدت می‌شمارند. و آن هنگام نیز که ناچارا درگفتار آنرا بمثابه بخش جدائی‌ناپذیر وحدت به‌پذیرند، درعمل روزمره خود، از طریق انکار تاثیر این تضاد و مبارزه آنها بر امر وحدت، آنرا نفی میکنند.

III مختصری درباره مواضع عمده وحدت در جنبش کمونیستی و کارگری کشور و در شرایط کنونی

"مطلب بر سر این است که تنها یک اشاره کلی به وجود دو جریان در جنبش و به مضرات افراطی بودن کافی نیست.

باید بطور مشخص دانست که در زمان چه چیز به جنبش آسیب می‌رساند." (۲۰)

دفاع از ضرورت وحدت، بدون توضیح اینکه کدام عوامل و شرایط در ایجاد تفرقه موثرند، بدون اینکه گفته شود موانع عمده این وحدت کدامند، در شرایط کنونی به معنای ترس از شناخت و بیان حقیقت مشخص، بمعنای میل به حفظ تفرقه و به معنای بدترین شکل بی‌مسئولیتی و جدی نبودن است. هیچ مبارزه‌ای در راه وحدت، بدون مبارزه علیه تفرقه، و بطریق اولی علیه عواملی که این تفرقه را موجب نشده و باعث ادامه و تشدید آن می‌گردند، به نتیجه نخواهد رسید.

قطعنامه، در این باره بطور مشخص چیزی نگفته و سکوت کرده است، و فقط به مبارزه علیه هرگونه انحراف "چپ" و راست بطور کلی اشاره کرده است. اما روح قطعنامه، با توجه به آنکه در بخش‌های ۱ و ۲ این نوشته آمده، حاکی از انکار ضمنی تفرقه و بحران در سازمان و در جنبش، از یکسو، و از سوی دیگر، حاکی است بر اینکه انحرافات "چپ" موانع عمده وحدت‌اند.

اما واقعیت و حقیقت، چه امروز و چه در زمان تدوین قطعنامه، چه بوده است؟

از سال ۶۲ به اینسو، بخش اعظم جنبش کمونیستی کشور را، تلاطم و تشتت فراگرفت. این امر، قبل از هر چیز مربوط بود به شکست برنامه و خط‌مشی سازمان، و ح.ت.ا. تلاطم و تشتت ناشی از این شکست. در ح.ت. اسریع‌تر از سازمان ما به "بحران" تبدیل شد. بعد از مدتی، سازمان ما نیز "بحران" احاطه کرد. تقریبا از اواسط سال ۱۳۶۴ بحران، هم در سازمان و هم در ح.ت.ا. در هریک با ویژگیهای کاملا معین ـ پدیده مسلط و وجه مشخصه اصلی بود. تسلط این پدیده، با تسلط این باور بر این سازمانها، که شکست سازمان، و ح.ت.ا، شکست برنامه و سیاست آنها بود، همراه و همزمان بود.

با تسلط بحران بر سازمان ما و ح.ت.ا، که اکثریت نیروهای جنبش در آنها پویژه در سازمان ما گرد آمده‌اند، بخش بزرگ جنبش کمونیستی و کارگری کشور به ورطه بحران گرفتار آمد. اما مشخصه بحران مذکور فقط این نیرو، همه سایر نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری کشور، مدت‌هاست که پدیده بحران را ازسر می‌گذرانند. و به مشخصه بحران کنونی جنبش چپ را می‌شود چنین خلاصه کرد:

اولا، همه انواع دستگاه‌های نظری ـ سیاسی غالب بر همه سازمانهای چپ ـ البته با شدت و ضعیف دچار شکست شدند. بخش موثر و اعظم افراد این سازمانها، دیگر به این انحرافات تمکین نمی‌کنند.

ثانیا، بینش ایدئولوژیک ـ سیاسی مارکسیستی لنینیستی، در همه این سازمانها ـ اگر چه در هریک به درجات معین ـ روند تکمیل را طی می‌کند.

ثالثا، شکست برنامه‌ای، و شکست قطعی انقلاب بهمن و ضربات و عواقب سنگین این شکست، منجر به ایجاد روحیه یاس و تردید، و ایجاد زمینه ارتداد گردید. این امر، به میزان معینی "بحران" کنونی را پیچیده‌تر و مه‌آلودتر ساخته است.

رابعا، این همه، در حالی در کشور ما جریان دارد که جنبش کمونیستی کارگری جهانی، بویژه اردوگاه کشورهای سوسیالیستی دوران آغاز تحولات انقلابی در تئوری و پراتیک را گشوده‌اند. و این امر، مبارزه میان نو و کهنه را در جنبش ما به نفع نو تقویت کرده است.

حل بحران کنونی جنبش ما و تحقق وحدت واقعی آن، مشروط است به:

ـ تدوین برنامه و خط‌مشی انقلابی مارکسیستی لنینیستی، و انزوای قطعی جنبش کهنه.

ـ گرد آوردن اکثریت نیروهای جنبش چپ به زیر پرچم این برنامه و خط‌مشی.

اما برنامه و سیاست انقلابی مارکسیستی لنینیستی. در روند تکمیل خود، با موانع و مشکلات عدیده‌ای روبروست.

اما برنامه و سیاست انقلابی مارکسیستی لنینیستی. در روند تکمیل خود، با موانع و مشکلات عدیده‌ای روبروست.

شناخت واقع‌بینانه و صحیح این موانع، در ارائه نقشه و وظایف مبارزه در راه وحدت، بسیار مهم است. در اینجا هرگونه ساده‌انگاری مطلق‌سازی و شتاب‌زدگی را باید بدور انداخت. واقعیات زنده، ترکیب‌های بدیعی از تضادها و موانع ایجاد کرده‌است. "بینش" و "وحدت انقلابی" در سر راه خود، و در داخل جنبش کمونیستی و کارگری کشور بمثابه یک مجموعه، با ترکیب خاص از موانع، و در داخل هر یک از سازمانهای چپ، با ترکیب دیگری از آنها مواجه است: لکن سعی می‌کنم بطور مختصر، ابتدا به بررسی این موانع در داخل تک‌تک سازمانها و سپس در سطح جنبش کمونیستی کشور بپردازم.

ـ نه در مقطع پلنوم، و نه تا امروز، "انحراف به راست" بطور رسمی ریشه‌یابی نشده، و در سطح جنبش منتشر نگردیده است. تا وقتیکه این کار خطیر صورت نگیرد، مواضع سازمان در زیر نفوذ این "انحراف" قرار دارد.

ـ از سال ۶۱ به اینسو، تغییرات مهم و جدی و مثبتی در مواضع سازمان ایجاد شده است. (گوشه‌هایی از آنها را در بخش ۳ ذکر کرده‌ام). ولی به دلیل نیرومندی "انحراف به راست" و ضعف و کندی رشد بینش نو، این تغییرات، در محدوده تغییرات کمی باقی ماندند. به ریشه‌ها و به عمق نرفتند، و به تغییر کیفی تبدیل نشده‌اند.

کاملا روشن است که روند تقویت بینش پرولتری و وحدت سازمان ما، فقط از جانب راست تهدید نمی‌شود، بلکه از "چپ" نیز ممانعت می‌شود. (قطعنامه) میبایست با تعیین دقیق خطوط اساسی سیمای "چپ" در حال حاضر، و با تعیین میزان

www.iran-archive.com

نفوذ آن در جنبش، مبارزه علیه آنرا با صراحت اعلام می‌کرد. در شرایط کنونی، متد لنینی در نقل قول زیرین، می‌تواند راهنمای یک مبارزه علمی و انقلابی بر علیه "چپ" باشد.

"آنارشیزم (وبطریق اولی انقلابیگری خرده‌بورژوایی) غالبا نوعی کیفرگناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است این هر دو عیب، متقابلا یکدیگر را تکمیل می‌کردند، و اگر در روسیه، با وجود فزون‌تر بودن نسبت خرده‌بورژوایی جمعیت آن، در قیاس با کشورهای اروپائی. آنارشیزم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵-۱۹۱۷) و در دوران تدارک این دو انقلاب نفوذ نسبتا ناچیزی داشت، این امر را بیشک باید تا حدودی ناشی از خدمات بلشویزم دانست که همواره شدیدترین و آشتی‌ناپذیرترین مبارزات را علیه اپورتونیزم انجام می‌داد." (۲)

بر حتی خطوط تفکر "چپ" در سازمان ما در حال حاضر چنین اند،

- گرایش به حل‌کردن موجودیت سازمان در سایر سازمانهای چپ. در پاسخ به تلاش انحلال طلبان راست.
- گرایش سکتاریستی در بررسی ائتلاف های سیاسی با جریانات مختلف غیرکارگری کشور.
- گرایش به عدول از مبارزه سیاسی ایدئولوژیک با برخی سازمانهای درون جنبش کمونیستی، برای انزوای اپورتونیزم و رفرمیسم و تمایل به انحلال و نفی موجودیت مکانیکی این جریانات.
- کم بها دادن به ابعاد بزرگ و طولانی مدت کار تئوریک و پراتیک برای مستحکم کردن بینش انقلابی و نو درجنبش کمونیستی کشور، ساده انگاری درباره "رؤیای" انحراف به راست "مطلق کردن اشکال کهنه بروز این "انحراف" و غیره.

* * *

درح. ت. ا بینش انقلابی، به شدت تصفیه شده و اخراج گردید. اکنون این بینش درح. ت. ا بغایت ضعیف و سرکوب شده است. بحران و مبارزه حاد در درون جنبش کمونیستی، مبارزه شدید طبقاتی کشور، تحولات جهانی و... آن "میخ آهنی" ویژه است که بار دیگر بر این "سنگ" کهنه فرو خواهد رفت. اپورتونیزم و رفرمیسم بویژه دکماتیسم همچنان مانع اساسی هر بینش انقلابی در این حزب است.

در مورد بینش انتقادی و نو درون حزب توده ایران که به بیرون پرتاب شد، قضاوت به دلیل نبود اسناد کافی مشکل است. ولی ضعف سازمانی، از موانع مهم آن است.

در سایر سازمانهای چپ کشور نظیر "راه کارگر" "سازمان فدائیان خلق ایران" و غیره، مانع اساسی بر سر راه بینش انقلابی دگماتیزم و سکتاریسم "چپ" است امادر کنار آن، برخی گرایشات راست نیز حرکت بینش انقلابی در این سازمانها را کند می‌کند. "راه کارگر" در چند ماه اخیر قدم های مثبتی به سوی دوری از سکتاریسم و نزدیکی به یک سازمان سیاسی واقعی برداشته است. مصلحت گرائی، طرح نامربوط عقاید (که ممکن است درست نیز باشند) و برخی کاستی هائی که به راست بیشتر شباهت دارند، در سازمان فدائیان خلق ایران دیده می‌شود

* * *

تحلیل مختصر فوق الذکر، درمورد موانع اصلی و فرعی بر سر راه بینش انقلابی مارکسیستی لنینیستی در درون برخی از سازمانهای چپ، تنها طرح مسئله است. وباید با اسناد و مدارک، دقیق‌تر شود. وظیفه مهم جریانات پای‌بند و متعهد به امر وحدت انقلابی جنبش کمونیستی کشور این است که همه جرقه ها و نشان های بینش انقلابی و نو را صحتی در نطفه آن، حتی اگر در میان انواع مشیقه ها و اتهامات و نابختگی‌ها احاطه شده باشد ـ تشخیص دهند، و آنها را تقویت کنند. شاید سرانجام بینش پرولتری در برخی از سازمانها، تیره و تار باشد، شاید نتواند کامل یابد و به انحراف دیگری تبدیل شود، این احتمال منتفی نیست، اما این احتمال هرگز نباید بهانه ای برای بی توجهی و یا بدتر خصومت ورزیدن با آن جرقه ها و نشانه ها گردد.

بهرحال، اکنون با تحلیلی که کوتاه ارائه داده شد. می‌توان موانع اصلی و فرعی بر سر راه رشد برنامه و خط مشی انقلابی را در سطح جنبش کمونیستی کشور بمثابه یک مجموعه، شناخت.

این یک مسئله بدیهی است که وزن و اعتبار هر یک از سازمانهای چپ کشور، متفاوت است. نقش و موقعیت مهم سازمان ما، بمثابه بزرگترین سازمان چپ کشور، انکارناپذیر است. حل و فصل مهمترین مسائل جنبش کمونیستی و کارگری کشور بدون حضور انقلابی این سازمان ممکن نیست. هر وحدتی حول برنامه انقلابی مارکسیستی لنینیستی، بدون شرکت سازمان، اگر چه گام مثبتی خواهد بود، ولی منجر به رفع بحران موجود جنبش ما نخواهد شد. تحولات درونی سازمان ما، بر جنبش کمونیستی کشور تاثیر زیادی دارد. به دلایل گفته شده، موانع عمده و فرعی بر سر راه تحول انقلابی مارکسیستی لنینیستی در درون سازمان، موانع عمده و فرعی جنبش کمونیستی کشور انیز تشکیل می‌دهند.

درخاتمه، مایلم به این نکته هم اشاره کنم، شناخت موانع راه وحدت، البته کاری باارزش است. اما باید توجه داشت که این امر، یکبار برای همیشه ویا برای یک دوران طولانی صورت نمی‌گیرد. مبارزه حاد میان کهنه و نو، مبارزه‌ای است واقعی و زنده. این مبارزه، در تحلیل نهائی، بازتاب مبارزه طبقاتی است. باید آنرا جدی گرفت. باید دانست که کهنه و نو، هر دو، در جریان این مبارزه تاثیر می‌گیرند، تغییر می‌کنند و... بویژه، کهنه، که امروز مورد یورش است. برای نجات خویش، حتی حاضر به پذیرش برخی خطوط بینش نو نیز می‌شود تا اساس موجودیت خود را حفظ کند.

باید "کهنه" را نه فقط در اشکال، بلکه در اشکال کاملا جدیدی نیز که اجبارا بخود خواهد گرفت، شناخت.

پایان

اسکندر ـ مرداد ۶۶

منابع:

۱ ـ لنین، یک گام به جلو دو گام به عقب ـ بخش ف
۲ ـ لنین، مقاله "متحدکنندگان" ـ ج ۲۱
۳ ـ لنین، بیماری کودکی "چپ گرائی" در کمونیزم ـ ص ۲۶۵
۴ ـ همان
۵ ـ همان (تاکید از من است)
۶ ـ آ. یاولینکر انقلاب، ها در جهان معاصر
۷ ـ تاریخ ح. ک. ا. ش ص ۹۳
۸ ـ لنین. قطعنامه درباره قرار پرورى سوسیالیستی ـ ج ۴۱ ـ تاجیکی
۹ ـ لنین منتخب آثار ـ ترجمه پورهرمزان ـ ص ۷۷۹
۱۰ ـ کتاب درباره وحدت حزب، گزیده آثار لنین
۱۱ ـ جزوه آموزش درباره برنامه و اساسنامه حزب ک. ا. ش
۱۲ ـ همان
۱۳ ـ آموزش هائی از انقلاب و سوسیالیزم ـ شماره ۲ ـ مقاله تئوری و سیاست
۱۴ ـ گزارش سیاسی پلنوم وسیع ۶۵
۱۵ ـ نشریه صلح و سوسیالیزم ـ شماره ۱۲ چاپ افغانستان ۱۹۸۳
۱۶ ـ برخی جریانات نظیر راه کارگر، نیز چنین عقیده نادرستی را دارند. ولی از زاویه دیگر که جای بحث آن نیست.
۱۷ ـ خروجه هاندل، قدرت، سرشت و راه انقلاب و اتحاد چپ"
۱۸ ـ همان
۱۹ ـ م. س آقایف، رادیکالیسم چپ، دموکراتیزم انقلابی و سوسیالیزم علمی در کشورهای خاور زمین
۲۰ ـ لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک
۲۱ ـ لنین، بیماری کودکی "چپ گرائی" در کمونیزم. ص ۱۴۸

www.iran-archive.com

از ... شماره ۳

بازهم نکاتی درباره استراتژی انقلابی و مسایل مورد اختلاف

مبارزه ایدئولوژیک درون‌سازمانی، مسایل اساسی مورد اختلاف را بیش ازپیش مشخص می‌سازد ومباحثات راحول نکات گرهی متمرکز می‌سازد. پیشرفت این مباحثات قطعا به روشن‌شدن زوایای نیمتا ناروشن و یامکتوم مانده تفکرات موجود کمک می‌کند. چنین روندی، روند مثبتی است. هرچه مباحثات مشخص‌تر شود، دستیابی مجموعه سازمان به برنامه وعمل انقلابی تسهیل خواهد شد.

هدف مقاله حاضر، دفاع مجدد ازشعار دموکراسی خلق وتلاش برای توضیح بیشتر مسایلی است که در بولتن‌های قبلی مورد بحث قرار گرفت. اساس این مقاله بر پایه پاسخ به انتقاداتی است که رفقا به شعارچ.د.خ طرح می‌کنند ودرمقاله "درباره استراتژی تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی دموکراتیک ایران" مندرج در بولتن شماره ۲ نیز بازتاب یافته است. چنین شیوه‌ای اگر درمحیطی سازنده جریان یابد مباحثات را ازطرح ایده‌های کلی به سمت مسائل مشخص جهت خواهد داد وقطعا ما را به طور موثرتری به نتایج مطلوب خواهد رساند.

شعاردموکراسی خلق تاکنون از زوایای گوناگونی مورد انتقاد قرار گرفته است. درمقاله حاضر تنها به برخی نکات اساسی این انتقادات که درمقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." نیزطرح شده‌اند پرداخته شده تا نشان داده شود که انتقاد از دموکراسی خلق بعنوان شعاری ترتسکیستی با ایده مبارزه در راه تامین سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را نمی‌توان دریک جا جمع کرد وبرای رهایی ازتناقض موجود باید ازیکی ازاین دو ایده دست کشید.

* * *

درهم آمیزی انقلاب دمکراتیک وسوسیالیستی، التقاط دیکتاتوری دمکراتیک وپرولتری

اساس فکر گروهی از منتقدین شعاردموکراسی خلق در سازمان ما بر دو پایه زیر قرار دارد، جمهوری دموکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا وایده‌ای ترتسکیستی است ومبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب وظیفه همین امروز کمونیستهاست. اما این دو ایده باهم سرسازگاری ندارند ولاجرم به التقاط کامل منجر خواهند شد. نتیجه این التقاط درهم آمیزی مضمون اقتصادی ـ اجتماعی انقلاب وهمچنین نیروهای محرکه انقلاب است که بصورت درهم آمیزی انقلاب دموکراتیک وسوسیالیستی والتقاط دیکتاتوری دموکراتیک وپرولتری جلوه‌گر می‌شود.

برپایه همین اندیشه رفقا برای اینکه چگونگی دستیابی به قدرت سیاسی ودر واقع قراردادن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را ـ که یکی از پایه‌های انتقاد به گذشته است ـ "مبهم" نگذارند، چنین فورمولبندیهایی ارایه می‌کنند:

"پیشروی پیگیر وبه فرجام رسیدن انقلاب دموکراتیک وگام گذاری درراه سوسیالیسم درگروآن خواهد بود که در این روند طبقه کارگر موفق شود نقش خود را در قدرت حاکمه تقویت کند و برتری تفوق خود را تامین وتحکیم نماید وحاکمیت کارگران ودهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا ارتقاء یابد."

فکری که در اینجا طرح شده نسبت به تفکر گذشته که مسایل مربوط به رهبری طبقه کارگر ودیکتاتوری پرولتاریا را بطورکلی مسکوت می‌گذاشت یک گام به پیش است، اما این تفکر بجای ایستادن در مواضع انقلابی پرولتری به موضع التقاط در می‌غلطد. "پیشروی پیگیر" وبه "فرجام رسیدن انقلاب دموکراتیک" و "گام گذاری در راه سوسیالیسم" (که قاعدتا باید از طریق انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد) در یک ردیف قرار گرفته ومنوط به ارتقا حاکمیت کارگران ودهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا میشود. این نشانه ای از التقاط روندهای دموکراتیک وسوسیالیستی است. ارتقا حاکمیت کارگران ودهقانان به دیکتاتوری پرولتاریا به معنی آغاز انقلاب سوسیالیستی است ونه پیشروی پیگیر انقلاب دموکراتیک. منوط کردن پیشروی پیگیر انقلاب دموکراتیک به دیکتاتوری پرولتاریا همانند آن است که بگوئیم پیشروی پیگیر انقلاب دموکراتیک تنها پس ازپیروزی انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است واین صد البته جزبهم ریختن مرزهای انقلاب دموکراتیک وسوسیالیستی وسردرگمی درتعیین متحدین طبقاتی معنای دیگری ندارد.

این التقاط درآنجا به اوج می‌رسد که گفته می‌شود:

"درایده آل‌ترین حالت ازهمان فردای سرنگونی رژیم ویس ازکسب قدرت، تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی تامین گردیده و راه برای تحولات دموکراتیک وسوسیالیستی گشوده خواهد شد. ولی ممکن است چنین امری تحقق نیافته وطبقه کارگر درچهره نیروهای مردمی هنوز به نیروی متفوق بدل نگردیده وبرابرتری وی ناچیز وشکننده باشد."*

---

* از احتمال "برتری ناچیز و شکننده" که بارها در نظرات رفقا تکرار می‌شود، صرفنظر می‌کنیم کافی است اشاره شود که از نظر ما اگر برتری ناچیز وشکننده باشد آن را نیز می‌توان در مقوله "اعمال رهبری پرولتاریا" گنجاند که به مرور زمان، می‌تواند تحکیم گردد. اما بالاخره رفقا باید معلوم کنند که این "برتری ناچیز وشکننده" از نظر آن‌ها چه مقوله‌ای است در زمره حاکمیت‌هایی با رهبری طبقه کارگر به حساب می‌آید یا در زمره حاکمیت‌های با رهبری غیر پرولتری و یا هیچ یک!

روی این فورمولبندی مکث کنیم. زیرا نشانه آشکار بهم ریختن خط و مرزهای انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و نشانه آشکار ایستادن در مواضع بینابینی است. میدانیم که دیکتاتوری پرولتاریا مهمترین مشخصه و علامت انقلاب سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند نتیجه پیروزی یک انقلاب دموکراتیک باشد برخی از رفقا اعتقاد دارند "تفوق" حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی یعنی حاکمیت (دیکتاتوری) پرولتاریاست و بنابراین و ازنظر منطقی باید براین عقیده باشند که چنین حاکمیتی تنها در جریان یک انقلاب سوسیالیستی می‌تواند تحقق یابد. امادر عین حال ایده‌آل‌ترین آلترناتیو پیروزی هر جمهوری اسلامی را که تنها می‌تواند انقلاب دموکراتیک پیروزمند باشند) آن میدانند که "تفوق حزب طبقه کارگر" بر قدرت سیاسی تامین شود، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا مستقر گردد و راه برای تحولات دموکراتیک و سوسیالیستی گشوده شود. به‌عبارت روشن‌تر ایده‌آل‌ترین شکل سرنگونی جمهوری اسلامی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و انجام انقلاب سوسیالیستی ارزیابی می‌شود وشکل غیر ایده‌آل آن، استقرار حاکمیت انقلابی خلق** و انجام انقلاب دموکراتیک! اگر این اغتشاش، التقاط و تناقض نیست، پس چیست؟

ارزیابی از مرحله انقلاب بر پایه یک سری عوامل عینی و ذهنی قرار دارد و بسته به تمایلات ما و حوادث غیرمنتظره نیست. انقلاب ما در مرحله فعلی انقلاب سوسیالیستی نیست و ماهیت طبقاتی حاکمیت برآمده از آن نمی‌تواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد. جامعه ما برای دستیابی به سوسیالیسم، نیازمند انقلاب دموکراتیک است. اگر چنین نبود و انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ایده‌آل‌ترین حالت ممکن در این مرحله بود. ما یک لحظه نیز حق نداشتیم خود را در چهارچوب انقلاب دموکراتیک اسیر سازیم چنین چیزی قطعا ارتجاع محض می‌بود.

استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نیز امری اتفاقی نبوده، بلکه نتیجه پروسه قانونمند مبارزه طبقاتی است. برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا باید نیروهای معینی به طبقه کارگر ملحق شوند، نیروهای معینی سرکوب و نیروها معینی نیز منفرد گردند. یعنی برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا یک استراتژی و برنامه دقیق و روشن لازم است و بهمین ترتیب برای استقرار هر نوع حکومتی (مثلا دموکراسی خلقی یا "حاکمیت انقلابی خلق") نیز یک استراتژی و برنامه معین لازم است که نمی‌توان آنرا با استراتژی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی مخلوط کرد. اما ازنظر برخی رفقا و از جمله مقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." همه اینها زاید است و می‌توان با یک استراتژی، با متحدین ثابت و در برابر دشمنی واحد هم به دیکتاتوری پرولتاریا (در حالت ایده‌آل) و هم به "حاکمیت انقلابی خلق" دست یافت!"

بدلیل همین التقاط است که پرسیده می‌شود،

"چرا حاکمیت کارگران وزحمتکشان به رهبری پرولتاریا حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد" و با تکرار نظر کروه ۱۶ آذر جواب داده می‌شود، "اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم همه این اقدامات، اقداماتی با ماهیت سوسیالیستی است و بخش سوسیالیستی به سرعت نقش عمده را در اقتصاد ایران ایفا خواهد کرد."

جواب ماروشن است، این حاکمیت و ظایف سوسیالیستی را در دستور کار قرار نخواهد داد به خاطر اینکه دیکتاتوری دموکراتیک خلق است و دیکتاتوری پرولتاریا نیست. به خاطر آنکه تنها و تنها دیکتاتوری پرولتاریا قادر به انجام وظایف سوسیالیستی و ایجاد "بخش سوسیالیستی" است. هرتفکری به غیر از این در نهایت می‌تواند به نفی ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا برای ساختمان سوسیالیسم بیانجامد. حاصل مباحثات نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی در مورد این مسئله چنین است.

"نفوذ عظیم سیاسی، فعال بودن و هدفمندی کمونیستها هنوز به معنای آن نیست که انقلابات از همان ابتدا وظایف سوسیالیستی در برابر خود نهاده، تحت شعارهای سوسیالیستی جریان یافتند و یا حتی خصلتی سوسیالیستی داشتند... حیات

** طبق تعریف بند استراتژی و تاکتیک سازمان حاکمیت انقلابی خلق حاکمیتی است مرکب از طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی که رهبری طبقه کارگر (همانند برنامه سال ۶۱) در آن مسکوت گذارده می‌شود. مشابه این فورمولبندی با نظرات اس‌ارها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه جالب توجه است، در دیباچه‌ای بر د و تاکتیک این انتقاد مارکسیستی بر نظریه اس‌ارها طرح شده است؛ لنین مجبور بود برای پایه‌ریزی علمی استراتژی و تاکتیک بلشویکی در مقابل سوسیالیستهای انقلابی نیز جبهه بگیرد. آن‌ها سرشت سرمایه‌داری متکامل روسیه را انکار می‌نمودند و برای اثبات این مدعا برتری کمی جمعیت دهقانی را شاهد می‌آوردند و با نتیجه‌گیری از آن به نفی هژمونی پرولتاریا می‌رسیدند. آن‌ها به جای تئوری رهبری طبقه کارگر فرمول مبهم اتحاد سه‌گانه روشنفکران، پرولتاریا، دهقانان را پیش‌می‌کشیدند. لنین به همین خاطر آن‌ها را به عنوان نمایندگان فراکسیون چپ‌افراطی دمکراسی بورژوایی ارزیابی می‌نمود. (۱) (تاکید از من)

آیا این انتقاد نمی‌تواند متوجه مدافعین امروزی حاکمیت خلق نیز باشد؟

اجتماعی واقعی ومبارزه طبقات به‌آن اندازه که به‌تناسب نیروهای اجتماعی و سیاسی و وزن واقعی احزاب وجنبشهای اجتماعی درتوده‌ها وابسته است، به‌طرح اهداف و یا حسن نیت وابسته نیست... با این وجود کمونیستها در اکثریت کشورهای فوق (بجز آلبانی ویوگسلاوی که احزاب درجریان نبرد رهائیبخش ملی درواقع امر اقدامات سوسیالیستی انجام دادند) مطالبات سوسیالیستی پیشنهاد نکرده وبلاواسطه برای سوسیالیسم مبارزه نمی‌کردند. آنها براساس تجربه خودشان نتیجه گرفتند که برای ساختمان جامعه نوین نیاز به پیش شرطهای عینی وذهنی است، که توده‌ها را تنها به کمک شعارها ووظایف قابل فهم آنها که حاضرند به عملشان دربیاورند، میتوان به سوی خود جلب کرد، به این علت احزاب کمونیست به‌تناسب اوضاع واحوال آن زمان در این یا آن کشور مطالبات انتقالی متنوع ومتعددی را با احتساب عملی نمودن آنها در اتحاد گسترده طبقه کارگر با دیگر طبقات واقشار، در اتحاد با احزاب وسازمانهای دموکراتیک پیشنهاد نمی‌کردند." (۲)
(تاکید از من است)

تجربه ویتنام هم درستی همین نتیجه گیری را نشان می‌دهد. کسی نمی‌تواند "تفوق حزب کمونیست" در انقلاب دموکراتیک ودردولت دموکراتیک توده‌ای ویتنام را منکر شود اما بنا به گواه اسناد خود حزب کمونیست ویتنام علیرغم "تفوق" حزب به‌مدت ۹ سال انقلاب سوسیالیستی در دستور قرار نگرفت و دیکتاتوری پرولتاریا برقرار نشد. ما می‌پرسیم پس چرا این دولت که تحت سرکردگی پرولتاریا قرار داشت، به ایجاد "بخش سوسیالیستی" نپرداخت؟ (۳)

مرز بین انقلابات دموکراتیک و سوسیالیستی و مرز بین دیکتاتوری دموکراتیک خلق و دیکتاتوری پرولتاریا رانباید مخدوش کرد. "انحراف ترتسکیستی" از جمله درست درهمین جاست. جمهوری دموکراتیک خلق، دیکتاتوری دموکراتیک وانقلابی خلق است که برپایه اتحاد بین نیروهای معینی، برای مبارزه علیه دشمن معینی وبخاطر انجام وظایف معینی ودر سطح معینی ازبلوغ شرایط ذهنی وعینی پدید میاید. این وظایف، وظایف دموکراتیک وانتقالی است ونه وظایف سوسیالیستی ـ عدم درک این نکته می‌تواند امروز بهانه‌ای برای خودداری از مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر قرار گیرد و فردا به فاجعه بزرگ دیگری بیانجامد. در جمهوری دموکراتیک افغانستان برپایه چنین درکی که "اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم" این دولت، دولت دیکتاتوری پرولتاریاست و باید وظایف سوسیالیستی را در پیش روی خود قرار دهد، اشتباهات وفجایع جبران ناپذیری صورت گرفت که بر همه روشن است. ما بدون مخدوش کردن مرزها با این نتیجه گیری ارزشمند رساله دیباچه‌ای بر دو تاکتیک موافقیم که،

"طبقه کارگر می‌تواند این قدرت را (یعنی "دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک" که "از رهبری خرده‌بورژوایی و بخصوص دهقانان توسط پرولتاریا..." حاصل می‌شود" جهت جدا نمودن هر چه بیشتر قشرهای زحمتکش مردم از بورژوازی و در مراحل بعدی جلب آنها به انقلاب سوسیالیستی به کاربندد تا از این طریق محدوده عمل ضد انقلاب متشکل را تنگ نماید. یعنی دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک کارگران ودهقانان بدون انجام مستقیم وظایف سوسیالیستی، نقش ابزار تعیین کننده‌ای جهت تدارک آن را ایفا می‌کند." (۴)

در اینجا نقش ورسالت دیکتاتوری دموکراتیک خلق به‌نحوی درخشان فورموله شده است!

ترتسکیسم، ایده‌آل‌ترین آلترناتیو؟!

همین فکر رفقا و نتیجه گیری پایه‌ای مقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." را از زاویه دیگری مورد ارزیابی قرار دهیم. در آن مقاله گفته می‌شود،

"در ایده‌آل‌ترین حالت از همان فردای سرنگونی رژیم وپس از کسب قدرت تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی تامین گردیده و راه برای تحولات دموکراتیک وسوسیالیستی گشوده خواهد شد."

این به چه معناست؟ از یکسو دیکتاتوری دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر یا "تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی" ما معادل دیکتاتوری پرولتاریا ودرنتیجه اندیشه‌ای چپ روانه و ترتسکیستی معرفی می‌شود واز سوی دیگر گفته می‌شود که همین فکر ترتسکیستی ایده‌آل‌ترین آلترناتیو حاکمیت جمهوری اسلامی است. عجبا! این چگونه برخوردی با مارکسیسم است که تمام آن چیزی را که از یکسو بنام ترتسکیسم می‌کوبیم ازسوی دیگر بعنوان "ایده‌آل‌ترین حالت" معرفی کنیم؟ اگر برقراری حاکمیت کارگران ودهقانان تحت رهبری طبقه کارگر شعاری چپ روانه، ترتسکیستی و انحرافی است، دیگر حق نداریم این چپ روی، ترتسکیسم و انحراف را ایده‌آل‌ترین شکل پیروزی بر جمهوری اسلامی قلمداد کنیم. البته سخن قاعدتا از ایده‌آل‌ترین حالت درمرحله دموکراتیک انقلاب ودرچهارچوبه آلترناتیوهای ممکن در این مرحله است ونه "ایده‌آل‌هایی" که شرایط امروز جامعه ومبارزه طبقاتی بهیچ وجه امکان تحقق آنها را نمی‌دهد. درآن صورت ما تنها به سخن پردازان "ایده‌آلی" بدل خواهیم شد که با وعده دادن بهشت موعود، در بهترین حالت طبقه کارگر را ازمبارزه در راه وظایف موجود وعملی‌اش بازمی‌داریم.

به‌دوشیوه می‌توان از این تناقض رهایی یافت. یکی به‌شیوه اپورتونیستی ودیگر به شیوه انقلابی، یعنی پذیرش لزوم رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دموکراتیک وگسترش این مبارزه تا سطح نتیجه پیروزمند آن، یعنی استقرار دموکراسی خلق. حزب توده ایران امابیانگر تفکر شیوه اول است وچنین آلترناتیو ایده‌آلی را درشرایط فعلی غیرممکن می‌داند و از این رو

دچار چنین تناقضی نیز نیست. ح. ت. ا هرگاه جدا از شعارهای غالبی و کلیشه ای و تعارفات معمول، بطور مشخص از رهبری طبقه کارگر سخن می گوید، آنرا منوط به "پس از گذار از مراحل گوناگون" میکند:

"یکی از ویژگیهای دوران ما آنست که انقلاب ملی و دموکراتیک پس از گذار از مراحل گوناگون، درصورت تامین رهبری طبقه کارگر، به سوسیالیسم فرا می روید" (۵)

و: "حزب ما بر آن است که در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم. تداوم انقلاب ملی و دموکراتیک پس از طی مراحل معین، در آخرین تحلیل جز گذار به سوسیالیسم نخواهد بود. گذار به سوسیالیسم نیز تحت رهبری حزب واحد پیشگاهنگ طبقه کارگر امکان پذیر است." (۶)

وبالاخره: "نیروی عظیم طبقه کارگر طی مبارزه در راه تداوم انقلاب ملی دموکراتیک تجلی پیدا می کند. در این مبارزه است که طبقه کارگر هم به نقش و رسالت تاریخی خود پی خواهد برد وهم بادفاع از منافع ویژه دیگر زحمتکشان به مثابه رهبر و سرکرده جنبش مورد پذیرش قرار خواهد گرفت" (۷)

روشن است که از نظر ح. ت. ا مسئله سرکردگی طبقه کارگر نه مسئله امروز بلکه مسئله فردا، مسئله دوران تداوم پیگیر انقلاب، مسئله دوران گذار به سوسیالیسم وبطور خلاصه مسئله چند مرحله بعد است. چنین اندیشه ای به توانایی طبقه کارگر به مثابه "رهبر انقلاب توده ای" درهمین مرحله از انقلاب اعتقادی ندارد. امابسیاری از رفقای ما از این موضع اپورتونیستی فاصله گرفته و حتی "تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی" را آلترناتیو ایده آل خویش می شناسند، با اینحال حاضر نیستند به خاطر این آلترناتیو ایده آل بجنگند وبهمین جهت بجای دفاع از موضع انقلابی پرولتری، در موضع بینابینی و سانترمی ایستند.

در اینجا باید به یک مسئله مهم دیگر ویکی از نقاط مهم مورد اختلاف اشاره کرد. انتقاد رایج به دموکراسی خلق (دیکتاتوری دموکراتیک خلق) این است که دفاع از این آلترناتیو، سایر آلترناتیوهای جایگزین رژیم را نفی می کند و نادیده می گیرد. از این زاویه معمولا بحثهایی دامن زده می شود که ربطی به مارکسیسم زنده ندارد. سئوالاتی نظیر: آیا به جز ج.د.خ حاکمیت انقلابی دیگری می تواند روی کار بیاید؟ آیا حاکمیت دیگری می تواند برخی اقدامات انجام دهد و انقلاب را گامهایی پیش ببرد؟ و.. باید گفت بحث نه بر سر اشکال بروز حاکمیت های دموکراتیک وشمردن تعداد اقداماتی که آنها می توانند انجام دهند، بلکه بر سر این است که کدام حاکمیت دموکراتیک می تواند انقلابی دموکراتیک را بمثابه یک پروسه بلا انقطاع به پیروزی برساند وزمینه عینی وذهنی را برای گذار به سوسیالیسم وبرقراری دیکتاتوری پرولتاریا فراهم سازد. بحث بر سر این است که پرولتاریا باید به خاطر چه چیز مبارزه کند. بحث بر سر این است که ما باید استراتژی خود را برای پیشرفت ناپیگیر و یا پیروزی قطعی تدوین کنیم. خود رفقا عملا در دام "انتقاد" خود گرفتارند و در پاسخ به "انحراف راست" که دمکراسی بورژوایی را مطرح می کند، می گویند:

"ما برای حاکمیت انقلابی خلق می کوشیم. حاکمیتی که می تواند انقلاب را پیش ببرد. مبارزه برای تشکیل چنین حاکمیتی نه برای آینده های دور، بلکه برای همین امروز مطرح است. از آنجا که همه نیروهای جبهه سرنگونی، چنین حاکمیتی را تایید نمی کنند، سرنگونی رژیم الزاما به برقراری حاکمیت انقلابی خلق منجر نخواهد شد. ولی این بدان معنا نیست که ضرورتا برای برقراری چنین حاکمیتی یک دوره طولانی دموکراسی بورژوایی ضرور است."

به این ترتیب رفقا خود معتقدند که حاکیت انقلابی خلق نیز آلترناتیو یگانه و الزامی رژیم نیست وطرح آن امکان سایر آلترناتیوها را نفی نمی کند. هدف ما در این مرحله حاکمیت دموکراتیک خلق است، حاکمیتی که بر اتحاد کارگران، و دهقانان، تهیدستان وخرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی استوار است. و رهبری طبقه کارگر بر آن تامین شده باشد. "حاکمیت انقلابی خلق رفقا بر اتحاد کارگران، دهقانان خرده بورژوازی شهری وروشنفکران خلقی متکی است و رهبری طبقه کارگر در آن تامین شده نیست. تفاوت در یک نکته اساسی است. آنها برای حاکمیتی می کوشند که انقلاب را پیش ببرد وما برای حاکمیتی می کوشیم که انقلاب را به پیروزی برساند. بنابراین می توانیم فورمولبندی بالا را با "کمی دستکاری به صورت زیر بپذیریم: ما برای ج.د.خ می کوشیم. جمهوری که می تواند انقلاب را پیروز گرداند. مبارزه برای تشکیل چنین جمهوری ای نه برای آینده های دور، بلکه برای همین امروز مطرح است. از آنجا که همه نیروهای جبهه سرنگونی چنین جمهوری را تایید نمی کنند. سرنگونی رژیم الزاما به برقراری ج.د.خ منجر نخواهد شد. ولی این بدان معنی نیست که ضرورتا برای برقراری چنین جمهوری ای "حاکمیت انقلابی خلق" به رهبری نیروهای غیر پرولتری را هدف خود اعلام کنیم وبرای آن مبارزه کنیم و منتظر یک دوره طولانی حاکمیت های بورژوایی بنشینیم! واقعیت این است که در انقلاب دموکراتیک آتی بدلیل گوناگونی و تعدد نیروهای شرکت کننده در آن، آلترناتیوها و حالات گوناگونی می تواند پیش آید ولی هیچکدام از این آلترناتیوها قادر نخواهد بود پیروزی انقلاب دموکراتیک را تضمین کند. خود چنین احتمالاتی دلیل بحد کافی محکمی است که ما از همین امروز، با تمام قوا باهمه قدرت، توده های خلق را بسوی برقراری یگانه آلترناتیو که می تواند انقلاب را به پیروزی قطعی برساند، فراخوانیم. احتمال کسب رهبری در قدرت سیاسی آینده از سوی اقشار وطبقات دیگر، به این معنی نیست که ما شعار جمهوری دموکراتیک خلق را مسکوت بگذاریم، بلکه درست بهمین دلیل که اقشار دیگر میتوانند رهبری انقلاب و

www.iran-archive.com

قدرت سیاسی را بچنگ آورند، ولی نمی‌توانند پیروزی آنرا تضمین کنند و سرانجام راه بازگشت و شکست خواهند پیمود مابایدباتلاشی دوچندان در جهت کسب رهبری پرولتاریا و استقرار دموکراسی خلقی مبارزه کنیم و نه به بهانه امکان روی کار آمدن حاکمیتهای غیرپرولتری از این وظیفه اساسی دست بکشیم.

رفقا معمولا بافراموش کردن محتوی اساسی دو تاکتیک که هیچ چیز نیست جز دفاع پیگیر از ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، به یک جمله از لنین استناد می‌کنند که:

"... وجوه چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی ممکن و مطلوب البته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر میبخشد و شرکت و یاحتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دموکراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر می‌سازد." (۸)

سخن لنین در اینجا علیه‌ترتسکی و ایده "حاکومت کارگری" اواست. لنین درمقابل این‌شعار ازدیکتاتوری دموکراتیک‌انقلابی با شرکت بیانگران بسیار ناهمگون دموکراسی انقلابی دفاع می‌کند. لنین این احتمال راکه دیگر نیروها دردولت انقلابی تفوق بدست آورند رد نمی‌کند و این تاکید بسیار درستی است. اما لنین از اینکه نیروهای دیگر ممکن است درچنین‌حکومتی تفوق بدست آورند، یک لحظه‌نیز به تردیدنمی افتد که‌پس بایدپرولتاریا را ازمبارزه‌برای تامین رهبری خود بر دولت انقلابی برحذر داشت. تمام لنینیزم مشحون ازمبارزه‌ای پیگیر برای چنین هدفی است، در قطعنامه کنگره دوم در این زمینه تاکید می‌شود:

"پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است. ماموریت ایفا نقش رهبری جنبش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه رابر عهده دارد" (۹) لنین همواره این‌اندیشه رادنبال کرد. او در سال ۱۹۰۹ با قاطعیت از دفاع از لزوم مبارزه در راه کسب قدرت، به دفاع ازمارکسیسم انقلابی درحزب بر می‌خیزد وخطاب به منشویکها میگوید:

"چنین متدی به‌شما کمک نخواهدکرد تااز پذیرش این‌واقعیت فرار کنید که‌اکثریت حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، ازجمله لهستانی‌ها و بلشویکها بر این مواضع خویش محکم ایستاده‌اند، ۱ ـ شناسایی نقش راهنمای پرولتاریا، نقش رهبر در انقلاب ۲ ـ شناسایی اینکه هدف مبارزه تصرف قدرت توسطپرولتاریاست که بوسیله دیگر طبقات انقلابی کمک می‌شود. ۳ ـ شناسایی آنکه‌نخستین و شاید تنها یاوران دراین‌امر دهقانان هستند. آنها که‌می‌خواهند مسئله واقعی رامورد بحث قرار دهند، باید کوشش کنند حداقل یکی ازاین‌سه‌شرط رابه‌مبارزه بطلبند" (۱۰) (تاکید از من)

لنینیزم از چنین روشی است که‌ازمبارزه در راه اعمال رهبری پرولتاریا بر انقلاب تفکیک‌ناپذیر است. اما رفقای ما مسئله را درست بعکس می‌فهمند آنها احتمال تفوق "بیانگران ناهمگون دموکراسی انقلابی" را به‌یک یقین بدل می‌کنند. رهبری انقلاب دموکراتیک و دولت انقلابی توسط‌طبقه کارگر را نفی می‌کنند. ونه‌تنها پیشاپیش ازاین رهبری صرفنظر کرده، بلکه آنرا به‌نام ترتسکیسم محکوم می‌سازند. آنها که دیگران را به "انجماد فکری" و "عقب‌ماندگی" متهم می‌سازند. خود به‌همین گونه به‌لنین و لنینیزم برخورد می‌کنند، وباچسبیدن به یک جمله لنین و مسخ آن، از آن پرچم سفید می‌سازند.

حزب توده ایران نیز بیانگر چنین تمایلی است و درمقاله جدید خود برخلاف نظرات قبلی اش می‌گوید:

"مارکسیسم ـ لنینیسم می‌آموزد که اگر رهبری انقلاب ملی ـ دموکراتیک در دست حزب طبقه کارگر باشد به انقلاب دموکراتیک خلق تکامل می‌یابد و مستقیما به انقلاب سوسیالیستی فرا می‌روید". (۱۱)

سئوال این است که اگر نمی‌خواهیم تنها تغییر کننده بی طرفی باقی بمانیم. آیا باید در جهت تامین این‌رهبری و نتیجتادرجهت تحقق انقلاب دموکراتیک‌خلق مبارزه کنیم یا نه؟ مگر مبارزه در راه‌تامین رهبری طبقه کارگر به‌جز مبارزه در راه انقلاب دموکراتیک خلق است؟ مقاله "درباره‌استراتژی تاکتیکی..." یک گام از این‌نیز فراتر می‌گذارد و می‌پذیرد که ایده آل‌ترین حالت سرنگونی رژیم ج.ا "تفوق حزب طبقه‌کارگر در قدرت سیاسی است" * مسئله‌مرکزی در اینجااین است که آیا طبقه کارگر بایدبرای تامین رهبری‌خود بر انقلاب‌و دولت‌برآمده‌ازآن که یگانه شرط پیروزی انقلاب است مبارزه‌کند یا نه؟ ما موظفیم در راس طبقه‌کارگر و توده‌های خلق در راه تحقق این ایده‌آل (ایده‌آل درچهارچوب آلترناتیوهاالممکن) مبارزه کنیم نه‌آنکه آنرا با چوب ترتسکیسم بکوبیم وبا دست خود کمک کنیم که این ایده‌آل‌ترین حالت هرگز تحقق نیابد! نمی‌توان مدعی مبارزه برای‌تامین رهبری طبقه کارگر شد، امانسبت به‌نتیجه عملی این‌مبارزه یعنی تحقق انقلاب دموکراتیک خلقی واستقرار دموکراسی خلق موضع منفی گرفت. چنین مبارزه‌ای نتیجه‌مستقیم مبارزه پیروزمندانه درراه تامین‌رهبری‌طبقه کارگر است. کسی که می‌پذیرد برای‌تامین رهبری طبقه کارگر مبارزه می‌کند، اما حاضر نیست این مبارزه را تا تحقق انقلاب دموکراتیک‌خلقی واستقرار دموکراسی توده‌ای که‌نتیجه‌عملی پیروزی چنین مبارزه‌ای‌است بسط دهد، در بهترین‌حالت تنهاناپیگیری‌خود را درمبارزه درراه‌تامین

* روشن است‌که با آن درکی که چنین حاکمیتی را دیکتاتوری پرولتاریا می‌خواند، نمی‌توانیم توافق داشته باشیم.

سرکردگی به نمایش می‌گذارد و رفقای ما دقیقا بازتاب چنین ناپیگیری هستند. آنها بدلیل تاکید بر مبارزه در راه رهبری از خط مشی گذشته که امر رهبری پرولتاریا را بطور کلی مسکوت می‌گذارد، فاصله می‌گیرند، اما بدلیل امتناع از پذیرش نتیجه این مبارزه و محکوم کردن آن بنام ترتسکیسم نه تنها تا حد مشی انقلابی پرولتری ارتقا نمی‌یابند، بلکه به سانتر می‌غلطند و مانند همه سانتریستها به التقاط و تناقض کامل دچار می‌شوند. برای ایستادن در موضع مارکسیسم انقلابی باید بر این التقاط و درهم اندیشی غلبه کرد. واقعیت این است، در انقلاب دموکراتیک کشور ما، اقشار وطبقات گوناگونی با منافع طبقاتی خاص خود شرکت دارند و هر قشر و طبقه می‌کوشد رهبری خود را بر قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک تامین کند. تنها توجه به همین واقعیت کافی است تا طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب و پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی باتمام قوا در جهت ج.د.خ برزمد. تا کسی این نکته را نفهمد، مبارزه‌اش در راه تامین رهبری طبقه کارگر در این انقلاب از حد جمله‌پردازیهای انقلابی فراتر نخواهد رفت.

در پایان این بحث اشاره به دو نکته ضروری است،

۱ - برخی رفقا چنین ادعا میکنند که دفاع از جمهوری دموکراتیک خلق، مطلق کردن شکل استقرار حاکمیت پرولتاریاست و ما نباید در این زمینه دست خودمان را ببندیم. در پاسخ به این ادعا بازهم باید تکرار کرد، جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا نیست بلکه متوجه توضیح این حقیقت است که انقلاب دموکراتیک در میهن ما تنها از طریق رهبری طبقه کارگر بر انقلاب و قدرت سیاسی برآمده از آن به پیروزی می‌رسد. جمهوری دمکراتیک خلق را نمی‌توان در مقابل حکومت شورایی قرار داد. درکی که مقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." از حکومت شورایی ارایه میدهد نادرست است. این مقاله حکومت نوع شورَوی را بصورت حکومت تک‌حزبی معرفی می‌کند (ص۹) اما حکومت شورَوی بیانگر شکلی از اعمال اقتدار توده‌ای است و به مسئله تک حزبی بودن یا نبودن ربطی ندارد. درکوبا که از آن بعنوان نوع شورَوی دیکتاتوری پرولتاریا یاد می‌شود، انقلاب دموکراتیک از نوع انقلابات دموکراتیک خلقی بود. کاسترو برنامه مونکادا را "برنامه انقلاب دموکراتیک توده‌ای" می‌نامد" (۱۲) و ک. زارداف نیز انقلاب دموکراتیک کوبا را در زمره انقلابات دموکراتیک توده‌ای می‌خواند (۱۳) و این در تضاد با شکل شورایی قدرت پرولتاریا در آنجا قرار ندارد. در خود کشورهای اروپای شرقی نیز ارگانهای حاکمیت دولتی اشکال متفاوتی داشتند. در "تاریخ عصر نوین" در این زمینه چنین می‌خوانیم،

"در کشورهای سوسیالیستی جدید، دیکتاتوری پرولتاریا در شکل دموکراسی خلق برقرار شد در این سرزمینها نهادهایی که در روند مبارزه انقلابی ایجاد شده و خود را مستحکم ساخته بودند، به ارگانهای حاکمیت دولتی تبدیل شدند. این قبیل ارگانها عبارتست بودند از، در یوگسلاوی - کمیته‌های آزادیبخش خلق، در لهستان - رادی نارودوی (شوراهای خلق)، در بلغارستان - کمیته‌های جبهه میهن و غیره" (۱۴)

جمهوری دموکراتیک خلق شکل ویژه‌ای از اتحاد طبقاتی کارگران، با سایر اقشار و طبقات انقلابی به رهبری طبقه کارگر است و کاملا امکان‌پذیر و بدیهی نیز هست که این همکاری طبقاتی از طریق شوراهای کارگران، دهقانان و... تحقق پیدا کند. تشکیل شوراهای خلق در همه سطوح خواست ماست و ما از آن دفاع می‌کنیم و نباید آنرا در برابر جمهوری دموکراتیک خلق قرار داده و به این بهانه از مبارزه در راه آن و مبارزه در راه رهبری طبقه کارگر دست کشید.

۲ - پرولتاریا برای استقرار ج.د.خ خواهان فراخواندن مجلس موسسان همگانی است. چه کسی این مجلس را فراخواهد خواند؟ دولت موقت انقلابی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد و با شرکت اقشار وطبقات انقلابی تشکیل شود. برخی رفقا طرح شعار دولت موقت را (بدون اشاره به سابقه آن در مباحثات فعلی)* نشانه عقب‌نشینی از جمهوری دمکراتیک خلق می‌خوانند و بدلیل باز بودن رهبری این دولت آنرا ارگان اعمال "حاکمیت انقلابی خلق" می‌نامند. (ص. ۱ مقاله درباره استراتژی تاکتیک...")

اینگونه طرح بحث مربوط به دولت موقت با واروته سازی همراه است. ابتدا ببینیم نقش دولت موقت چیست؟ لنین می‌گوید،

"برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم... ضروری است" (۱۵)

طبقه کارگر ایران نیز مایل است جمهوری دموکراتیک خلق را از طریق چنین مجلسی مستقر سازد. در این مجلس است که نظام سیاسی آینده، محتوی، ماهیت و سمتگیری آن و قانون اساسی‌اش به تصویب می‌رسد. اگر پرولتاریا بتواند رهبری خود را در جریان انقلاب تامین کند، آنگاه نظام آینده، نظام دموکراسی خلقی خواهد بود. برای اینکه چنین مجلس مجلس موسسان همگانی و واقعی باشد، باید شرایط واقعی آن، یعنی آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی تامین گردد. دولت موقت انقلابی همانا چنین وظیفه‌ای دارد که با سرکوب قاطعانه ضد انقلاب، این شرایط را فراهم آورد. اما کسانی می‌خواهند نتیجه بگیرند که چون رهبری دولت موقت "باز" است پس باید رهبری نظام سیاسی آینده نیز "باز" باشد، "حفظ

* طرح شعار دولت موقت، مسئله امروز نیست، که آن را مساوی عقب‌نشینی بخوانیم. حداقل یکسال و نیم است که این شعار از جانب مدافعین پیش‌نو مطرح شده است.

شعار جمهوری با تفوق پرولتاریا در شرایطی که می‌پذیریم حاکمیت آلترناتیو انقلابی مورد نظر ما می‌تواند از ابتد اچنین جمهوری نباشد. تنها بیانگر اغتشاش گویندگان آن است."

در اینجا یک خلط مبحث آشکار صورت گرفته است. صحبت بر سر "حاکمیت آلترناتیو انقلابی" نیست که بتواند از ابتدا "جمهوری با تفوق پرولتاریا باشد یا نباشد صحبت بر سر دولت موقت انقلابی است که نه حاکمیت آلترناتیو است ونه جمهوری. می‌دانیم که لنین از نظام جانشین تزاریسم دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان را در نظر داشت ونه دولت موقت انقلابی را و چنین دولتی را هرگز با این دیکتاتوری یکسان نگرفت. این دولت از نظر لنین تنها ابزار استقرار چنین دیکتاتوری بحساب می‌آمد و دیکتاتوری که از رهبری خرده بورژوازی و به خصوص دهقانان توسط پرولتاریا... حاصل می‌شود."

در تمام کشورهای اروپای شرقی نیز دولتهای موقت پدید آمدند و تشکیل این دولتها هیچگونه تناقضی با انقلابات دموکراتیک خلقی نیافت. در این مورد در مقاله "انقلابهای اجتماعی سالها. ۴۰ قرن بیستم" چنین نوشته شده است:

"همانطور که گفته شد در فاصله سالهای ۱۹۴۵ ـ ۱۹۴۳ دولتهای موقت در تمام این کشورها استقرار یافتند. در یوگسلاوی در سال ۱۹۴۱ کمیته‌های رهایی‌بخش خلقی که به مثابه ارگانهای محلی بودند. فعالیت می‌کردند وحیات اجتماعی را در مناطق آزاد شده تنظیم وهدایت می‌کردند. در آلبانی شوراهای ملی ـ رهایی‌بخش در سال ۱۹۴۲ تشکیل شدند و در بلغارستان کمیته‌های جبهه میهنی. در لهستان در نیمه دوم سال ۱۹۴۴ در محلات، مناطق و ایالات "شوراهای ملی" غیرعلنی و در مجارستان در پایان سال کمیته‌های ملی ایجاد شدند. در چکسلواکی نیز چنین کمیته‌هایی از سال ۱۹۴۴ نقش بزرگی ایفا کردند." (۱۶)

طرح شعار دولت موقت ضمن دفاع از جمهوری دمکراتیک خلق که نشانه اغتشاش گویندگان آن" که بیانگر اغتشاش در منتقدین است! رفقا ضمن انتقاد بر دیگران معلوم نمی‌کنند که "حاکمیت انقلابی خلق" آنها بر چگونه جمهوری ای متکی است و آیا آنها برای جمهوری مبارزه می‌کنند یا نه؟ آیا این حاکمیت انقلابی خلق از طریق یک دولت موقت فراخوانده می‌شود و یا خود قائم به ذات است وهم استراتژی است وهم تاکتیک! دولت موقت چه بخواهیم، چه نخواهیم محصول قیام توده‌ای است. از نظر پرولتاریا این دولت انقلابی ابزاری است برای استقرار ج.د.خ و از نظر سایر نیروها همین دولت موقت ابزاری است برای تشکیل یک جمهوری بورژوایی و این کاملا هم طبیعی است نتیجه این نبرد را تنها نیرو حل خواهد کرد. پرولتاریا از دولت موقت آزادی کامل، سرکوب ضد انقلاب و مطالبات فوری خود را طلب خواهد کرد.*

---

* در مقاله در باره استراتژی ـ تاکتیک در چند بن مورد نظرات مدافعین بینش جدید در سازمان تحریف شده است. در صفحه ۱۰ گفته شده "بچه‌گانه‌ترین فکر این است که تصور کنیم در طی چند ماه اول ما موفق به کسب برتری در حاکمیت نگشتیم چون دولت موقت است حاکمیت را به دیگران واگذار کرده" واز فشار از بالا صرفه‌نظر خواهیم کرد" چه کسی چنین فکر "بچه‌گانه‌ای" را کرده است! شاید مقاله این فکر ترتسکی را پیشاپیش به "ترتسکیست‌های" درون سازمان نیز تعمیم داده است!

در صفحه ۹ گفته شده: "این شعار برای کارگران و دهقانان ـ کارگران و زحمتکشان را نیز شرکت‌کننده در حاکمیت می‌داند" و سپس پرسیده "با اتکا به کدام ارزیابی بخشهای وسیعی از دهقانان واقشار میانی نمی‌توانند سهیم در حاکمیت آتی باشند". خوب بود مقاله مذکور حداقل به یک فاکت از مخالفین فکری خود استناد می‌کرد که در آن گفته شده باشد بخشهای وسیعی از دهقانان واقشار میانی نمی‌توانند سهیم در حاکمیت آتی باشند در مقاله بولتن شماره ۱ به مسئله نیروهای محرکه انقلاب به طور مشخص پرداخته نشد. زیرا هدف آن مقاله فقط اثبات این مسئله بود که آیا ج.د.خ نوعی از دیکتاتوری پرولتاریاست یا نه؟ در آنجا دمکراسی خلقی به عنوان قدرت دمکراتیک توده‌ها به رهبری طبقه کارگر تعریف شد و تنها یک جا از "حاکمیت زحمتکشان" سخن رفت و "زحمتکشان" نیز معادل کارگران و دهقانان به کار نرفته شده در مقاله بولتن شماره ۲ برخی نکات درباره استراتژی استقرار ج.د.خ. به طور مشخص به این مسئله پرداخته شد و گفته شد این دیکتاتوری (ج.د.خ.) برارادهٔ مشترک طبقات واقشار خلق یعنی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی ـ در چهره آینده نگران تکیه دارد." و "دهقانان، خرده بورژوازی در چهره آینده نگر خود (خرده بورژوازی که از اتحاد با طبقه کارگر نمی‌هراسد وحاضر به چنین اتحادی است) و روشنفکران خلقی متحدین طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک هستند."

بقیه در صفحه بعد

www.iran-archive.com

کدام آلترناتیو با کدام وظیفه

واقعیت این است که در سازمان تلاش عظیمی برای مرزبندی با گذشته صورت می‌گیرد، اما در این عرصه نیز همه پیگیر نیستند و عده‌ای در مبارزه برای آینده به تکرار همان خطاها گذشته دچار می‌شوند. آنها علیرغم آنکه می‌پذیرند

"ما برای نیروئی که استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود امکان پیشروی انقلاب تا استقرار سوسیالیستی را قائل گردیدیم... ما چگونگی فرارویی و سرنوشت انقلاب را مهم گذاشتیم ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشروی و به فرجام رساندن انقلاب را مسکوت گذاردیم. و بر اتحاد با حکومت و پیشبرد روند" که بر که" در آن تکانمودیم.

ما بر پیچ مستقل توده‌ها به مشابه مهمترین اهرم تقویت و تدارک رهبری طبقه کارگر تکیه می‌نمودیم و اینها جدا از تحلیل اساسا نادرست ما از ماهیت رژیم و ظرفیتهای آن بوده است." و بسیاری از این خطاها را به "درک نادرست" از سمتگیری سوسیالیستی و نیروی راهبر آن و نقش کمونیستها در این مسیر و چگونگی فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی" مربوط می‌کردند. اما روشن نمی‌کنند که اولا، "درک نادرست" از سمتگیری سوسیالیستی یعنی چه؟ آیا ما در کاربست سمت گیری سوسیالیستی و یا راه رشد غیرسرمایه داری دچار انحراف شدیم و یا اساسا بدیرش چنین تئوری برای جامعه سرمایه داری ایران یک خطا و انحراف بود؟ آیا مسیر فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در جامعه ما باید از طریق نسخه راه رشد پیمود و یا تئوری لنینی فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی؟ رفقا در این زمینه هیچ نمی‌گویند و بدون روشن کردن این نکته کلیدی صد البته سخن گفتن از طراحی درست استراتژی انقلابی فقط یک خام خیالی خواهد بود و بس!

دوم آیـــا این خطاها که اکنون پاره‌هایی از آنها مورد پذیرش قرار می‌گیرد و "همه جدا از تحلیل اساسا نادرست ما از ماهیت رژیم" بوده است، خطاهایی نظیر مسکوت گذاردن ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک و بی اعتنایی بر بسیج مستقل توده‌ها، خطاهایی تاکتیکی هستند و یا انحراف آشکار از مارکسیسم ـ لنینیسم و آیا این انحرافات نام دیگری جز اپورتونیسم دارند؟ و آیا باید همچون برخی رفقا معتقد بود که خطا حتی اگر به "فاجعه" هم بیانجامد ربطی به اپورتونیست بودن یک جریان ندارد و اپورتونیسم یعنی انشعاب از جنبش جهانی کمونیستی؟! در مقاله "درباره استراتژی ـ تاکتیک" همه این مسایل بی پاسخ مانده است. در آنجا با سه گرایش برخورد شده است. دیدگاههایی که هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا قرار میدهند بنام انحراف چپ و "دیدگاههایی که ضمن حفظ عبارت پردازیهای چپ، هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی قرار می‌دهند" بنام انحراف راست ارزیابی شده‌اند. اما "دیدگاههایی که در عمل و حتی در تئوری رابطه میان افزایش نقش هدایت کننده و تحکیم و تقویت موقعیت کمونیستها با پیشروی انقلاب را قطع می‌کنند" تنها با واژه‌هایی نظیر "غیر واقعی" مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. پرسیدنی است این نوع انحرافات را باید در زمره کدام انحرافات تلقی کرد و اساسا تفاوت این تفکر با آنچه انحراف به راست خوانده شده در چیست؟...

در زمره انتقادات به گذشته رفقا معتقدند،

"در تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نبرد "که بر که" در درون حاکمیت موکول می‌شد و چگونگی نیل به آن و برقراری حاکمیت پرولتاریا مبهم و به آینده‌ای نارونش محول می‌شد"

پذیرش چنین انتقادی بسیار ارزشمند است بشرط آنکه در عمل راهنمای مبارزه امروز ما قرار گیرد. اما رفقا در همان حال که چنین انتقادی را به خط مشی گذشته طرح می‌کنند. باز هم در موضع تفکر گذشته می ایستند و در جای دیگری می‌گویند،

"حاکمیت آلترناتیو و شعار کمونیستها حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه داشته باشد"

درست در اینجا نتیجه تمام جملات و سخنان درباره ضرورت رهبری طبقه کارگر، درباره مبارزه برای تامین هژمونی

به این ترتیب نه در این مقاله و نه در مقالات دیگر پرلتن چنین ادعا شده که بخشی از خرده بورژوازی و دهقانان را باید از حاکمیت کنار گذاشت.

در بخش دیگری زیر عنوان بررسی این ایده‌ها در جنبش‌ها (پیرامون ایده جمهوری دمکراتیک خلق) در صفحه ۱۳ نظریات کاملا غیر واقعی و پیش‌بینی‌های غیر معقولانه‌ای طرح شده است که شاید بتوان آن‌ها را به یک یا ۲ گروه نسبت داد. اما به نام همه مدافعین چ.د.خ جازده شده است.

این شیوه مبارزه ایدئولوژیک نیست که نظرات دیگران را هر طور که خودمان می‌خواهیم تفسیر کنیم و به نقد بکشیم. جای سوال است در حالی که مقاله در بسیاری جاها می‌توانست با آوردن نقل قول راه هرگونه سوء تفاهمی را ببندد چرا به این شیوه متوسل شده است.

پرولتاریا در مورد خطاهای گذشته... و در مورد اساسی‌ترین و عملی‌ترین وظیفه طبقه کارگر، یعنی مبارزه برای استقرار حاکمیت انقلابی همه بر باد می‌رود و همان انحراف پیشین تکرار می‌شود. بر طبق این بینش نخست برای حاکمیتی مبارزه کرد که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد. بعد نوبت به حاکمیتی خواهد رسید که ظرفیت ادامه و یا پیشروی راه را داشته باشد و... و دست آخر نوبت به حاکمیتی خواهد رسید که ظرفیت پیشرفت پیگیر راه را داشته باشد. آیا چنین تفکری غیر از تکرار همان انحراف پیشین است که، "در تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نبرد "که برکه" در درون حاکمیت موکول می‌شد" ما قبلا درباره این تئوری "که هیچ چیز نیست جز تئوری مراحل سخن گفته ایم. باید پرسید کجای چنین "تئوری" ای با برخورد لنین نسبت به مسئله حاکمیت قرابت دارد؟ لنین در انقلاب ۱۹۰۵ و بعدتر هیچ گاه از چنین زاویه ای با مسئله حاکمیت آلترناتیو برخورد نکرد. حاکمیتی که بلشویکها در انقلاب دموکراتیک برای آن مبارزه می‌کردند، حاکمیتی نبود که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد. بلکه عبارت بود از دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان، یعنی حاکمیتی که بتواند پیروزی قطعی انقلاب را تضمین کند. فصل سوم دو تاکتیک تماما مربوط به همین مسئله است.

لنین همواره تاکید کرده است که طبقه کارگر باید بکوشد مرزهای انقلاب دموکراتیک را به حداکثر وسعت دهد و رفقا درست برعکس می‌خواهند مرزهای این انقلاب را تا حد اکثر محدود سازند. شاخص اصلی این امر در درجه اول قدرت سیاسی است که ما برای آن مبارزه می‌کنیم. این قدرت باید بتواند مرزهای انقلاب را به حداکثر وسعت دهد و پیروزی قطعی انقلاب را تضمین کند. دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان در روسیه ۱۹۰۵ دقیقا چنین حکومتی بود و نه حکومت آغازکننده راه! جمهوری دموکراتیک خلق نیز برای ایران امروز دقیقا چنین نظری است. کمونیستها برخلاف نظر مقاله همواره از چنین حکومتهائی دفاع کرده اند. اما آنچه در این مقاله گفته می‌شود با تاکتیک اپورتونیستی قرابت بیشتری دارد. زمانی لنین اساس استدلال اپورتونیستها را چنین جمع بندی کرد،

"چیزهای بزرگ را نمی‌توان به یک باره به دست آورد، باید برای چیزی مبارزه کرد که هر چند ناچیز ولی دست یافتنی باشد. چگونه میتوان درجه دست یافتنی بودن چیزی را معین کرد؟ از روی رضایت تعداد هر چه بیشتر از احزاب سیاسی و سیاستمداران "بانفوذتر". هرچه تعداد سیاستمدارانی که با فلان بهبود بسیار خرد موافق اند بیشتر باشد، به دست آوردن آن به همان میزان آسانتر است، به همان میزان دست یافتنی‌تر است. نباید اتوپیست بود و از پی چیزهای کلان دوید. باید سیاستمداری کاردان بود و توانست تا با خواست چیزهای خرد همراه گشت و این چیز خرد، مبارزه برای به دست آوردن (چیزهای) بزرگ را آسان‌تر می‌کند. ما خرد را در مبارزه برای کلان مطمئن‌ترین مرحله حساب می‌کنیم". (۱۷)

مسئله مهم دیگر رابطه این حکومت آغاز کننده با وظیفه مرکزی انقلاب یعنی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی است. این رابطه — چگونه خواهد بود؟ میدانیم که لنین با وفاداری به آموزش مارکس بارها و بارها تکرار میکند که "شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا "خلقی درهم شکستن و خرد کردن" ماشین دولتی حاضر و آماده است." (۱۸) (تاکید دو خطی از لنین). لنین در توضیح این ایده مارکس نتیجه گیری می کند:

"در اروپای سال ۱۸۷۱ پرولتاریا در هیچکدام از کشورهای قاره اکثریت خلق را تشکیل نمیداد. انقلاب "خلقی" که واقعا اکثریت را به جنبش می کشاند فقط در صورتی می توانست چنین خصلتی داشته باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در بر گیرد. آن زمان این دو طبقه "خلق" را تشکیل میدادند. علت اتحاد این دو طبقه آن است که "ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی" بر هر دو طبقه ستم روا میدارد و به هر دو طبقه فشار وارد می آورد و هر دو را استثمار می کند. خرد کردن این ماشین و درهم شکستن آن با منافع واقعی "خلق"، اکثریت آن، کارگران و اکثر دهقانان مطابقت دارد و "شرط مقدماتی اتحاد آزاد دهقانان بسیار تهیدست با پرولترها نیز همین است و بدون چنین اتحادی دمکراسی ناپایدار و تحول سوسیالیستی محال است". لنین از قول مارکس مجددا "تاکید می کند: "درهم شکستن" ماشین دولتی امری است که هم منافع کارگران و هم منافع دهقانان آنرا ایجاب می کند و آنها را با هم متحد می سازد و وظیفه مشترک برانداختن "موجود انگل" و استقرار یک چیز نو بجای آن در برابرشان قرار میدهد." (۱۹)

ولی چه نیروئی میتواند این "وظیفه مشترک" را به انجام رساند؟ لنین پاسخ میدهد:

"ولی هرچه موارد "تجدید تقسیم" مقامهای دیوانسالاری میان احزاب گوناگون بورژوائی و خرده بورژوائی (مثلا" در روسیه میان کادتها، اس‌ارها و منشویکها) بیشتر میشود، بر طبقات ستم کش و در راس آنها بر پرولتاریا روشن تر میشود که میان آنان و سراپای جامعه بورژوائی دشمنی آشتی ناپذیری وجود دارد. از این رو است که همه احزاب بورژوائی حتی دمکراتیک ترین آنها و از جمله احزاب "دمکراتیک انقلابی" خود را ملزم می شمارند که تضییق و فشار بر پرولتاریای انقلابی را شدت دهند و دستگاه تضییقات یعنی همان ماشین دولت را تقویت نمایند." (۲۰)

"همه احزاب بورژوائی، حتی دمکراتیک ترین آنها و از جمله احزاب دمکراتیک انقلابی" خود را ملزم می شمارند که... ماشین دولت را تقویت نمایند" وظیفه خرد کردن و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی تنها بر عهده پرولتاریای متکی بر دهقانان —

است و این شرط مقدماتی هر انقلاب واقعاً "خلقی" است. با توجه به این آموزش اساسی مارکسیسم لنینیسم است که "مانوئل بی نه تئیرو" عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا می گوید:

"برای مارکسیست لنینیست ها مسئله مرکزی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است. این به معنی کنار به ایجاد شرایط مادی و ذهنی برای پیشبرد پروسه انقلابی به شیوه بدون گست. بمرحله سوسیالیستی است. نخستین و مهمترین شرط، نابودی دستگاه دولت بورژوائی و جایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک با طبقات و اقشار خلقی دیگر است. در هر انقلاب اصیل هیچ شق دیگری بجز این اقدام تاریخی وجود ندارد." (۲۱)

در کنفرانس هاوانا نیز بر همین مسئله بصورت زیر تاکید شد:

"تفاوت فاز اول و دوم انقلاب در چیست؟ این تفاوت خود را عمدتاً در وظایف این فازها نشان میدهد. هدف فاز اول — مبارزه علیه امپریالیسم، انحصارات و لائیفوندیسم (زمینداری بزرگ) و درهم شکستن دستگاه دیکتاتوری است..." (۲۲)

آموزش مارکسیسم — لنینیسم در مورد درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی نیز از جمله مسایلی است که مدتها توسط ما به فراموشی سپرده شد. در سند استراتژی و تاکتیک سازمان نیز که "دیدگاه عمومی" آن مورد تایید رفقا است و همچنین در مقالات آنها این نکته مرکزی فراموش شده است. حاکمیت "آغاز کننده" مورد نظر آنها در برابر این مسئله اساسی، چه روشی در پیش خواهد داشت؟ بدیهی است که این حاکمیت، حاکمیتی که تنها ظرفیت آغاز راه را دارد، نخواهد توانست و نخواهد خواست که به درهم شکستن — ماشین دولتی بورژوائی اقدام کند. چنین حکومتی، حتی اگر در بهترین حالت "حاکمیت انقلابی خلق" نیز باشد، رهبری — "دمکراتیک انقلابی" نیز براس آن قرار گیرد، کاری جز تصاحب دستگاه دولتی بورژوائی، بازسازی و تکمیل آن نخواهد کرد. در چنین شرایطی سخن از یک "انقلاب واقعاً خلقی" تنها فریب خواهد بود. در چنان شرایطی هرگونه اصلاحات میتواند توسط همین "ماشین سرکوبگر" پس گرفته شود. در چنین شرایطی آزادیهای سیاسی و دمکراسی ناپایدار خواهد بود و در یک کلام نمیتوان هیچگونه اصلاحات و آزادیهائی را از سرکوبشد انقلاب تضمین کرد. شیلی بارزترین تجربه در این زمینه است، وظیفه مشترک آغاز درهم — شکستن دستگاه دولتی بورژوائی تنها بر عهده دمکراسی توده ای است.

ما برخلاف نظر مقاله که می گوید: "حاکمیت آلترناتیو و شعار کمونیستها. حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد." با این نتیجه گیری کمونیستهای کوبا کاملاً موافقیم که:

"نخستین و مهمترین شرط (انقلاب) نابودی دستگاه دولت بورژوائی و جایگزینی آن بوسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک با طبقات و اقشار خلقی دیگر است. در هر انقلاب اصیل هیچ شق دیگری بجز این اقدام تاریخی وجود ندارد."

نکته آخر اینکه این فرمول تازه "آغاز راه" همانند بسیاری از واژه های دیگر که از سوی رفقا بکار گرفته میشود، خود بسیار کنگ و مبهم است و میتواند بکبار دیگر همان انحرافات فاجعه بار گذشته را تکرار کند. بویژه اینکه هنوز تفکری در سازمان وجود دارد که — معتقد است خمینی نیز نه تنها ظرفیت آغاز راه را داشته، بلکه حتی نامدتی انقلاب را نیز پیش برده است، نه رفقا! ما حاضر نیستیم هدف خود در انقلاب را حاکمیتی اعلام کنیم و به خاطر آن بجنگیم که بار دیگر تیغ به روی طبقه کارگر و کمونیستها بکشد و بارها در خون غرقه کند و بر جنازه های ما "جبهه متحد خلق" تشکیل دهد و "مبارزه ضد امپریالیستی" کند. ما هرگز چنین حکومتی را هدف — خود اعلام نخواهیم کرد. هدف ما روشن است: مبارزه ما از همین امروز باید در خدمت روی کار آوردن آن حکومتی باشد که پیروزی انقلاب را تضمین کند. ما مبارزه برای استقرار چنین حاکمیتی را به پیشرفت انقلاب نیز منوط نخواهیم کرد. هر کس این نکته را در — نیابد از گذشته هیچ نیاموخته است.

نتیجه: وارد آوردن اتهام ترتسکیسم به مدافعان بینش جدید در سازمان ما تنها قلب کردن و مسخ حقیقت است. از نظر منطقی تنها گمانی محق اند چنین اتهامی را وارد آورند که بطور کامل و صریح از ایده لنینی مبارزه در راه سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک دست بر دارند. ادعای مبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا با وارد آوردن اتهام ترتسکیسم به مدافعان بینش جدید، در یک جا — نمی گنجد و تنها به التقاط کامل و تناقضی بیشرمانه می انجامد. کسی که واقعاً "به مبارزه در راه تامین سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب — دمکراتیک اعتقاد دارد باید شجاعت و شهامت آنرا داشته باشد که از همین امروز قد اکارانه در راه نتیجه پیروزمند این مبارزه یعنی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ایران نیز برزمد.

مـــــــراد (*)

* تذکر: مقاله "برخی نکات درباره جمهوری دمکراتیک خلق" که در شماره اول بولتن اشتباها به نام "اسماعیل" چاپ شده است، نوشته رفیق مراد، نویسنده همین مقاله است "کمیسیون بولتن کنگره"

زیرنویس ها

۱ــ دیباچه ای بر آثار جاودان . دوتاکتیک . . . (مراجعه به توضیح ٤)

۲ــ " انقلابهای اجتماعی سالهای ٤٠ قرن بیستم " صلح و سوسیالیسم شماره ۷ سال ۱۹۸٤ این مقاله جمع بست مباحثی است که از سوی کمیسیون مسائل ساختمان سوسیالیستی مجله مسائل صلح و سوسیالیزم ترتیب یافت و در آن نمایندگان احزاب ــ کمونیست بلغارستان ، مجارستان ، جمهوری دمکراتیک آلمان ، لهستان ، رومانی ، اتحاد شوروی ، چکسلواکی ، و چندتن از دبیران مسئول مجله شرکت داشتند .

۳ــ مراجعه کنید به " چگونه حزب ما مارکسیسم ــ لنینیسم را در شرایط وینتنام بکار بست " ترون شین . بخش " دولت دمکراسی توده ای " .

٤ ــ " دیباچه ای بر آثار جاودان . دوتاکتیک سوسیال دمکراسی . . . " نویسندگان پیرونوسالوو معاون شعبه روابط بین المللی جنب کمیته مرکزی حزب سوسیالیستی متحده آلمان و پروفسور دکتر گونتر دیکمان ، رئیس بخش تاریخ مدرسه عالی حزبی کارل مارکس و عضو کمیته مرکزی حزب .

۵و ۶و۷ــ نامه مردم ، شماره ۱۰۹ پیرامون برنامه نوین ح . ت . ا

۸ــ لنین . مقاله " سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی "

۹ــ لنین . دوتاکتیک . جلد ۳ آثار منتخب ص ۷٦ .

۱۰ــ لنین . هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما . کلیات آثار ــ انگلیسی ج ۱۵ ص ۳۱٤

۱۱ــ نامه مردم . شماره ۱۵۸ " پیرامون مقاله برای دستیابی به حقیقت مشترک "

۱۲ــ فیدل کاسترو . مارکسیسم ــ لنینیسم و انقلاب کوبا . مسایل بین المللی . سال ۵۸ . شماره ۱

۱۳ــ ک . زارادف . لنینیسم و مسئله ایجاد ارتش سیاسی انقلاب .

۱٤ــ تاریخ عصر نوین . ص ۲۸۱

۱۵ــ لنین . دوتاکتیک .

۱٦ــ رجوع به توضیح ۱

۱۷ــ لنین . باز هم درباره کابینه دومایی . آموزشهائی از انقلاب و سوسیالیزم . ص ۱٦

۱۸ــ لنین . دولت و انقلاب . جلد ٦ منتخب آثار . ص ٤٦

۱۹ــ لنین . همانجا ص ٤۸ ــ ٤۷

۲۰ــ لنین . همانجا ص ۳۷ .

۲۱ــ مانوئل پی نه شیرو . " امپریالیسم و انقلاب در امریکای لاتین و جزائر کارائیب " بولتن اطلاعاتی شماره ۲ . دی ۶۵

۲۲ــ تنباشی انقلابی راستین . کنفرانس بین المللی هاوانا . دمکراسی و انقلاب شماره ۱

www.iran-archive.com